

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرامت انسان از منظر اسلام / ستاد طرح تکریم مردم و جلب رضایت ارباب رجوع،
شهرداری تهران. - قم: آل صمد، ۱۳۸۸.
۲۱۳ص - (آل صمد؛ ۱۳)

ISBN: 978-600-91408-3-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. احترام و تکریم - جنبه‌های مذهبی - اسلام. ۲. شأن و مقام - جنبه‌های مذهبی -
اسلام. الف. ستاد طرح تکریم مردم و جلب رضایت ارباب رجوع، شهرداری تهران.

۲۹۷ / ۶۵۱

BP ۳۵۴ / ۱۲ / ک ۴ ۱۳۸۸

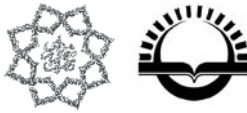
۱۹۳۴۰۰۴

کتابخانه ملی ایران

کرامت انسان از منظر اسلام

ستاد طرح تکریم مردم و جلب رضایت ارباب رجوع

شهرداری تهران



کرامت انسان از منظر اسلام

● تهیه: ستاد طرح تکریم مردم و جلب رضایت ارباب رجوع

● شهرداری تهران

● ناشر: آل صمد

● نوبت چاپ: اول

● سال چاپ: ۱۳۸۸

● شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

● قیمت: ۴۵۰۰ تومان

● شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۴۰۸-۳-۱

نشانی دبیرخانه ستاد: تهران، خیابان شهید مطهری، نبش سنایی

ستاد طرح تکریم ارباب رجوع

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۰۰۳۰ نمایر: ۰۲۱-۸۸۱۴۰۱۳۳

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

شهرداری تهران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نهادهای اجتماعی با برخورداری از مزیت حجم بالای تقاضای مطالبات عمومی قادر خواهد بود ضمن حفظ انجام وظایف قانونی خود، با قابلیت تمرکز بر ایجاد بستر مناسب در به‌کارگیری ابزار تبلیغ و اطلاع‌رسانی در ارتباطی دوسویه زمینه اعتماد متقابل کارکنان شهرداری با شهروندان و سایر نهادهای اجتماعی را ایجاد کند، به نحوی که گسترش فرهنگ تکریم را موجب گردد، و در جامعه از کرامت و منزلت انسان بر پایه مردم‌سالاری دینی، صیانت کند.

از این‌رو، ستاد طرح تکریم مردم و جلب رضایت ارباب رجوع بر اساس مسئولیت اجتماعی که بر عهده گرفته است، در حوزه سلامت ارتباط میان کارکنان شهرداری و مراجعین محترم در خصوص تعامل بیشتر در برقراری مشارکت آنان در اداره امور شهری، بر محور افزایش رضایت‌مندی شهروندان، با تشکیل کارگروه‌های مطالعاتی و

تحقیقاتی، گام برداشت و پس از بررسی‌های لازم با برنامه‌ریزی مدون در اجرای طرح تکریم در شهرداری تهران فعالیت‌های خود را آغاز نمود. در مسیر پیاده‌سازی طرح تکریم ارباب رجوع، بهبود و اصلاح روش‌های ارائه خدمات مطلوب به مردم را با نگاهی علمی به ابعاد گوناگون طرح و مطالعات کارشناسی، جهت دستیابی به اهداف متعالی که همانا سرعت، دقت، صحت در خدمت‌رسانی صادقانه به شهروندان محترم پایتخت است، هموار ساخت. همچنین با تشکیل ستادهای اجرایی در کلیه واحدهای تابعه، در گسترش فعالیت‌های فرهنگی اجتماعی با ایجاد طرح‌های ناحیه‌محوری، شورایی‌ها، دفاتر خدمات الکترونیک، مرکز نظارت همگانی (۱۸۸۸)، مرکز سامانه مدیریت شهری (۱۳۷)، راه‌اندازی واحدهای اطلاع‌رسانی و راهنمای ارباب رجوع و نظایر آن، موجب مشارکت بیشتر شهروندان در فعالیت اجتماعی شده است.

شفاف‌سازی و اطلاع‌رسانی مناسب، امکانات رفاهی، آموزش کارکنان، فرهنگ‌سازی در زمینه تکریم، رفتار مناسب با مراجعین، نظام پاسخگویی به شهروندان از جمله مصادیق فرهنگی و اجتماعی ستاد به شمار می‌آید. آرزوی ما آن است که با تلاش مضاعف کارکنان و همکاری شهروندان محترم به این هدف نائل آییم، و امیدواریم که مطالعه این کتاب موجب بسط و استیلای حقوق

شهروندی و احترام به کرامت انسان‌ها به عنوان پشتوانه فرهنگی
جامعه اسلامی قرار گیرد.

در خاتمه از همه خوانندگان و صاحب‌نظران و مدیران دعوت
می‌نمایم با انعکاس نظرات و پیشنهادات کارشناسی خویش در انجام
بهتر وظایف و پیشبرد اهداف متعالی ما را یاری فرمایند.

ستاد طرح تکریم ارباب رجوع
شهرداری تهران

فهرست مطالب

۱۳مقدمه
۲۱پیشگفتار
۲۱مفهوم کرامت
۲۲انواع کرامت
۲۷بخش اول: کرامت انسان در قرآن
۲۹چیستی کرامت
۳۱جایگاه انسان در قرآن
۳۳مبانی کرامت انسان
۴۹آیات مرتبط با تکریم
۶۳بخش دوم: تکریم در نهج البلاغه
۶۵علی(ع) و کرامت انسان
۶۶عدالت
۶۷تعریف عدالت
۶۸ارزش عدالت
۷۰ایمان به خدا، زیربنای عدالت
۷۱اقسام عدل
۷۲لزوم اجرای عدالت
۷۳عدالت، مقدم بر مصلحت

- ۷۵..... عدل و انصاف با مردم
- ۷۷..... حق، دوطرفه است
- ۷۷..... بزرگ‌ترین حقوق
- ۷۸..... حقوق متقابل رهبر و مردم
- ۷۹..... ره‌آورد عدالت‌ورزی حکومت و مردم
- ۸۰..... تأکید بر حق انتقاد مردم از حکومت
- ۸۲..... رفتار عادلانه با دشمن
- ۸۳..... عدالت، تکلیف است
- ۸۵..... آثار بی‌عدالتی
- ۸۷..... اتحاد و همبستگی با مردم
- ۸۸..... ارزش و اهمیت اتحاد جامعه
- ۹۱..... سفارش به وحدت
- ۹۳..... پند و عبرت گرفتن از گذشتگان
- ۹۸..... آثار اتحاد و همبستگی
- ۹۹..... عوامل گسست اتحاد و ایجاد تفرقه
- ۱۰۱..... آثار منفی تفرقه و اختلاف کلمه
- ۱۰۳..... مهربانی و دوستی با مردم
- ۱۰۴..... سفارش پیامبر به دوستی با مردم
- ۱۰۵..... میزان و معیار دوستی با مردم
- ۱۰۶..... علی(ع) و مهربانی با مردم
- ۱۰۸..... سفارش به دوستی با مردم
- ۱۱۰..... خدمت به مردم
- ۱۱۱..... خدمت به مردم، آزمایشی الهی
- ۱۱۱..... خدمت به محرومان و مستضعفان
- ۱۱۴..... امور ضایع‌کننده خدمت
- ۱۱۸..... رضایت و آسایش مردم
- ۱۱۸..... ارزش و اهمیت آسایش و خشنودی مردم
- ۱۲۰..... متقین و آسایش و خشنودی مردم
- ۱۲۰..... سفارش به خشنودی مردم و فراهم کردن آسایش آنان

۱۲۳	خوش اخلاقی و خوش‌رویی با مردم
۱۲۵	اهمیت خوش‌اخلاقی و گشاده‌رویی
۱۲۶	سفارش به گشاده‌رویی
۱۲۷	مدارا با مردم
۱۳۱	آثار و نتایج مدارا
۱۳۲	دیدار با مردم
۱۳۴	چگونگی و نحوه ملاقات با مردم
۱۳۶	عوارض دیدار نکردن با مردم
۱۳۸	احترام به افکار عمومی
۱۴۰	ارزش و اهمیت افکار عمومی
۱۴۲	آسیب‌شناسی کرامت انسانی
۱۴۳	استبداد
۱۴۵	استحمار
۱۴۶	اسارت
۱۴۸	تملق
۱۵۱	بخش سوم: تکریم در نهج‌الفصاحه
۱۵۳	پیامبر اکرم و کرامت انسان
۱۵۶	مدارا با مردم
۱۵۷	تکریم مردم
۱۵۹	محبت و رحمت
۱۶۰	بردباری و تحمل
۱۶۱	ادب و احترام به دیگران
۱۶۳	کرامت انسانی پیامبر در برخورد با غیر مسلمانان
۱۶۶	رفتار تکریمی پیامبر(ص) با یهود
۱۶۷	رفتار تکریمی پیامبر(ص) با مسیحیان
۱۷۱	منتخبی از نهج‌الفصاحه
۲۱۱	کتابنامه

مقدمه

اگر باور داشته باشیم که خداوند در آیات و حیانی، همان گونه که خود را گرامی ترین معرفی نمود،^۱ انسان را نیز شایسته کرامت خواند^۲ و تاج کرامت بر سرش نهاد و اگر باور داشته باشیم که خالق یکتا، انسان را اشرف مخلوقات، شایسته تکریم و خلیفه خود بر زمین انتخاب کرد و تمام کائنات را برای بشر خلق نمود، به یقین کرامت ذاتی انسان را باور خواهیم داشت، و بی گمان تکریم بر انسان ها را عملی مقدس، و الهی خواهیم پنداشت.

اگر فرهنگ^۳ را به معنای «روش های زندگی اعضا یا گروه های یک جامعه» تعریف کنیم و جامعه^۴ را به «نظامی از روابط و

۱. علق، ۳.

۲. اسراء، ۷۰.

3. Culture

4. Society

مناسبات متقابل که افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد»، آنگاه می‌توان گفت: هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنیان همهٔ فرهنگ‌ها، تصورات و اندیشه‌هایی است که مشخص می‌کنند چه چیزی مهم، ارزشمند، مطلوب و پسندیده است»، این تصورات و اندیشه‌ها همان ارزش^۱ است که به رفتار آدمی معنا می‌دهد و آنها را هدایت می‌کند. منشأ این ارزش‌ها، از باورهاست که «نظریات ما هستند در مورد آنچه که درست است» و مولود ارزش‌ها همان هنجارها^۲ است که «الگوهای رفتاری مورد انتظارند».

به عبارتی دیگر، هنجارها به وسیله ارزش‌ها، و ارزش‌ها به وسیلهٔ باورها، توجیه شده و مشروعیت می‌یابند. به عنوان مثال «محدودیت سرعت» به عنوان یک هنجار، روشن است که مبتنی بر ارزش «امنیت عمومی»، و این ارزش بر اساس باوری است که می‌گوید: «ما به عنوان انسان موظفیم تا جان خود را حفظ کنیم». و یا اینکه هنجار «رای دادن»، مبتنی بر ارزش قائل شدن ما به «مشارکت توده‌ای» که این ارزش نیز مبتنی بر این باور است که «همه مردم برابر خلق شده‌اند» و یا اینکه «خالق در خلق مردم بر آنان حقوق خاصی اعطا کرده است که از هستی آنان جدایی‌ناپذیر است».

1. Value

2. Norms

در جامعه‌شناسی به‌ویژه جامعه‌شناسی دورکیمی، هنجار ترکیبی از علقه و تعهد است، یعنی هم یک نوع کنش و دلبستگی، و هم یک نوع مسئولیت وجود دارد. وقتی علقه مشترک و تعهد نسبت به هنجار در بین بیشتر افراد یک جامعه ضعیف می‌شود، می‌گویند آن جامعه دچار ضعف هنجاری شده است، و این یعنی شروع بحران هویت اخلاقی در درون یک جامعه.

در جوامع مدرن مردمانی که در درون مرزهای یک نظام سیاسی زندگی می‌کنند، شهروند محسوب می‌شوند و همان‌طور که وظایف مشخصی دارند از حقوقی نیز برخوردارند، و آن وظایف در کنار حقوق مشخص، موجب می‌شود که او خود را بخشی از یک ملت تلقی کند.

جامعه‌شناسان بر این اعتقادند که یک نظام اجتماعی اساساً یک ساختار اجتماعی است که دارای ویژگی پویا^۱ است. به عنوان مثال: اگر شهروندان یک شهر احساس کنند که شهرداری آنها، برای رفاه اجتماعی‌شان با جدیت و صداقت تلاش می‌کند، اعتمادشان جلب می‌شود و همیاری و مساعدت بیشتری با شهرداری خواهند داشت، و مساعدت و همکاری مردم موجب درآمدزایی و هم‌افزایی در

1. Dynamic

مدیریت شهری خواهد شد، و این تلاش بیشتر و افزایش خدمات‌رسانی، موجب رضایت‌مندی و اعتمادسازی مردم می‌گردد و...؛ این همان قانونِ روش پویایی نظام است.

جامعه، برای آنکه از امکانات و بودجهٔ مردم برای رفاه اجتماعی خود مردم، استفاده شود، به سمت تشکیل و ایجاد سازمان‌ها رفته است. حال، این سازمان‌ها و مسئولان آن به جای دنبال کردن اهداف و ارزش‌های جامعه، نمی‌بایست در پی حفظ قدرت خویش باشند.

وجود نظام اجتماعی مبتنی بر یک سلسله از این باورها، ارزش‌ها و هنجارهایی است که می‌توان آن را «اخلاق» نامید. البته، اخلاق به آن بخش از ارزش‌ها اطلاق می‌شود که انسان را در مسیر زندگی غایت‌مند خود، به سمت کمال، فضیلت و سعادت هدایت می‌کند. اخلاق از یک سو، هم منشأ دینی دارد و هم خاستگاه انسانی، یعنی هم «داده‌های وحیانی» است و هم «یافته‌های انسانی»، و از طرف دیگر هم بُعد فردی و هم بُعد اجتماعی دارد.

روان‌شناسان، اخلاق را برای رشد، شکوفایی و خلاقیت فرد لازم و ضروری می‌دانند و جامعه‌شناسان نیز «اخلاق را به منزلهٔ خونی تلقی کرده‌اند که پیوسته و به صورت پنهان در پیکر جامعه و نهادهای اجتماعی در جریان است و جامعه را به سمت کمال، فضیلت متمدن

و «جامعه اخلاقی» هدایت می‌کند».

اگرچه در علم اخلاق، درباره رابطه فرد انسان با خود، طبیعت، دیگری و خدا، بحث می‌شود، اما در این مجال به موضوع رابطه فرد با دیگران می‌پردازیم. در اخلاق حرفه‌ای، سازمان هویتی مستقل و جدای از کُنشگران موجود در آن دارد، اخلاق سازمانی موضوع مورد مطالعه علم مدیریت است، اما فرد در سازمان از آن حیث که یک کُنشگر است، وظایفی مانند تنظیم مناسبات با دیگران، تکریم ارباب رجوع - که نقطه مورد نظر ما است - به عهده دارد.

مهم‌ترین بحث در فرهنگ و اخلاق، «کرامت انسان» است. از این منظر، جامعه‌ای اخلاقی است که رعایت کرامت انسانی در آن بالاترین ارزش‌هاست. از این‌رو، مشاهده می‌شود که پیشگامان اندیشه، اخلاق و فرهنگ از حضرت محمد(ص)، زرتشت، کنفوسیوس و بودا تا افلاطون و ارسطو، هر یک به طریقی در باب فضیلت اخلاق و جایگاه و ارزش کرامت انسان در آن، آموزه و تعالیمی از خود به جای گذارده‌اند.

موضوع اخلاقی «کرامت انسان» در ادیان الهی، از پیشینه دیرینه‌ای برخوردار است، هر پژوهشگری با بررسی آیات قرآن به این نتیجه دست می‌یابد که یک دین حقوقی نیست، بلکه دین اخلاقی

است؛ به عبارت دیگر، اسلام بیشتر بر اخلاق تأکید دارد. در مورد قانون قصاص که در میان اعراب قبل از اسلام رواج داشت (که جنبه عدالت آن مورد نظر نبود و شأن و حرمت قبیله مد نظر بود)، قرآن پس از پذیرش این قانون، بر آن محدودیت‌ها و موانعی را تعریف می‌کند و سپس می‌گوید: «عفو بهتر است». در این دین اخلاقی، به کرات به کرامت انسان و رعایت شأن و منزلت او تأکید شده است. پیامبر مکرم اسلام، حضرت محمد(ص) در دوران کوتاه حکومت خود، به دنبال حاکمیت اخلاق و تثبیت کرامت انسان‌ها در جامعه بوده‌اند.

امامان شیعه، جملگی در پی تحکیم جامعه‌ای بودند که در آن انسان‌ها از کرامت برخوردار باشند. از امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، بارها و بارها، جملاتی نقل شده که بیانگر آن است که ایشان بر جایگاه و منزلت انسان‌ها تأکید داشته‌اند.

در پایان باید گفت: اگر ما به دنبال آن هستیم که تکریم مردم در جامعه نهادینه شود و احترام و اکرام مردم به صورت یک هنجار در بستر اجتماع جاری گردد، می‌بایست تلاش کنیم تا اصل مترقی «کرامت انسان‌ها» در باور افراد، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی احیا و بارور گردد، و این باور به صورت ارزش درآید و آنگاه ناگزیر

به سان یک هنجار و رفتار عمومی در کالبد جامعه هویدا می‌شود. اما اینکه چگونه می‌توان این باور را ایجاد کرد، پاسخ ما این است که الگوی دینی و داده‌های وحیانی یکی از مهم‌ترین راه و روش کسب این باور است؛ زیرا در تمام ادیان و مذاهب الهی به کرامت انسانی و اهمیت آن، سفارش و تأکید شده است.

ناصر امانی

مسئول ستاد طرح تکریم ارباب رجوع

شهرداری تهران

پیشگفتار

مفهوم کرامت

کرامت در لغت به معنای: شرافت، شرف، احترام، عزت، هیبت، اعتبار، حیثیت، آبرو، کرم، جود، بخشش، دهش، بزرگی ورزیدن، جوانمرد گردیدن، بزرگواری، جوانمردی، اصالت، سخاوت، بزرگ منشی و ضد پستی آمده است. کرامت، دور شدن از هر پستی و فرومایگی و نائل شدن به شرافت و بزرگواری تعریف شده است که به دارنده این صفت، کریم می گویند. کریم غیر از کبیر و عظیم است. کریم، به معنای بخشنده بدون چشمداشت است.^۱

در اصطلاح، کرامت به همان معانی لغوی به کار می رود. وقتی از کرامات انبیا و اولیا سخن گفته می شود، منظور جود و بخشش و اعجاز آنها است و چنانچه شخصی را کریم می گویند مقصود جود و

۱. فرهنگ نوین؛ فرهنگ معین.

سخاوت، فضیلت و بزرگی‌اش می‌باشد.

در زبان فارسی، معادل کلمهٔ کریم، کلمهٔ خاصی نداریم، از این‌رو، در جمله‌ای کریم را به دارندهٔ روح بزرگواری و منزّه از هر پستی آورده‌اند.

کریم، در مقابل دَنی و کرامت در مقابل دَنائت و لئامت است؛ همچنان که جُود در مقابل بُخل قرار گرفته است. کرامت تنها دوری از پلیدی و پستی نیست؛ بلکه وصف کمالی است که باید آن کمالات را به دست آورد. کرامت با این معنایک گونه از وجود و هستی است که کامل‌ترین مصداق آن، خداوند است؛ بلکه خداوند عالی‌ترین درجهٔ کرامت و جودی و هستی کرامت می‌باشد^۱ (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^۲.

انواع کرامت

اسلام دو گونهٔ کرامت برای انسان قائل است:

کرامت ذاتی: حیثیتی طبیعی است که در وجود انسان «بما هو انسان» به ودیعت نهاده شده و هر انسانی از هر نژاد و رنگی و از هر سرزمین و آب و خاکی و با هر عقیده و فرهنگی، کرامت ذاتی و

۱. کرامت در قرآن، ص ۷.

۴. الرحمن، ۷۸.

احترام انسانی دارد و تک تک انسان‌ها، از آن روی که در ذات خود انسانند، دارای حیثیت انسانی برابر با دیگر انسان‌ها هستند. برخورداری از حیثیت و کرامت انسانی برابر، از اصول بنیادین حقوق بشر است و اسلام نیز بر این حیثیت تأکید نموده، می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۱. خداوند کرامت انسانی یکسان به تمامی انسان‌ها عطا کرده است. همچنین آیاتی دیگر نیز دلالت بر کرامت انسان می‌کند؛ آیاتی که انسان را غایت و هدف خلقت بسیاری از موجودات معرفی کرده است و آنها را برای انسان^۲ و در اختیار انسان و مسخر او می‌داند.^۳ اینها همگی شاهد دیگری بر کرامت ذاتی انسان است.

دلیل دیگر بر کرامت ذاتی و تکوینی انسان، نیروی عقل و استعداد و زمینه‌هایی است که جهت رسیدن به مدارج عالی کمال و قرب الهی، در نهاد انسان نهفته است. این استعدادها به همه انسان‌ها عطا شده است. برخی انسان‌ها از این زمینه‌های تکوینی، کمال استفاده را می‌برند و به درجات عالی کمال می‌رسند؛ ولی برخی دیگر از این استعدادها استفاده درست ننموده، محروم می‌مانند.

بر اساس آیات قرآن، خداوند برای انسان کرامت قائل شده است و

۱. اسراء، ۷۰.

۲. بقره، ۲۹.

۳. لقمان، ۲۰.

این کرامت، ذاتی است. ذاتی بودن این کرامت به معنای فطری بودن آن است؛ زیرا خداوند انسان را بر فطرت الهی آفرید و استعدادهایی به او داده که می‌تواند در جایگاه خلافت الهی قرار گیرد.

از آیات استفاده می‌شود که کرامت یک حق است، مانند حق حیات و دیگران هم مکلف به رعایت این حق می‌باشند. حقی که می‌توان گفت همهٔ ادیان الهی و شمار قابل توجهی از نظام‌های حقوقی اتفاق نظر دارند؛ یعنی این ادیان کرامت ذاتی را برای انسان می‌پذیرند و همگان را به مراعات این حق مکلف می‌دانند.^۱

کرامت اکتسابی: منزلت و جایگاهی است که انسان به موجب عمل و تلاش خود کسب می‌کند که دارای درجات و مراتبی است. کرامت اکتسابی، ارزشی عالی است که ملاک امتیاز را بر مبنای تقوا استوار می‌سازد. یکی از آیات دلالت‌کننده بر چنین کرامتی آیهٔ سیزدهم سورهٔ حجرات است.^۲

مفهوم کرامت انسان چیست و آیا در اندیشهٔ اسلامی، انسان به عنوان یک موجود، فارغ از رنگ، نژاد، زبان، دین و مذهب، از کرامت برخوردار است؟ جایگاه کرامت انسانی در مفاهیم ارزشی کجا است و چه جایگاهی در حوزهٔ کشف ملاک‌های دینی می‌تواند

۱. اصول و مبانی کرامت انسان، ص ۶۸.

۲. تحقیق در دو نظام حقوقی جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۳۷۸-۳۹۸.

داشته باشد؟ کرامت انسانی در حوزه حقوق و تکالیف سیاسی شهروندان و حاکمان چه اقتضائاتی دارد؟ در تعارض حفظ قدرت و حفظ کرامت، اسلام و ادیان دیگر، کدام را ترجیح می‌دهند؟

ما وقتی از کرامت انسان سخن می‌گوییم، باید به تفاوت کرامت ذاتی با کرامت اکتسابی، توجه داشته باشیم، زیرا از دو جهت می‌توان به کرامت پرداخت، یکی درباره شخصیت و مقام و کرامتی که در نهاد انسان گذاشته شده است و یکی از جهت افعال و رفتارهایی که انجام می‌دهد. کرامت ذاتی، کرامتی است که خداوند در درون همه انسان‌ها قرار داده است و تمام بشر از آن برخوردارند و همان «احسن تقویم» بودن انسان است. اما کرامت اکتسابی همان راه‌هایی است که انسان می‌تواند با پیمودن آن به کمال، شرافت و بزرگ‌منشی دست یابد و بی‌گمان در فرهنگ آموزه‌های قرآن، بخشی از مباحث کرامت، به این جهت اخلاقی نظر دارد. بر این اساس، آیات فراوانی، راه‌های رسیدن به کمال هویتی انسان و قوس صعود را نشان می‌دهد.

بنابراین، کرامت همواره با دو جهت‌گیری، پرسش‌برانگیز است: از چیزهایی که در ذات انسان نهفته است و از چیزهایی که انسان آن را با تربیت، خودسازی و طی کردن مراتب کمال، کسب می‌کند. ما در این نوشتار در پی آنیم که نشان دهیم در اسلام (قرآن، نهج‌الفصاحه

و نهج البلاغه)، به کرامت ذاتی انسان اشاره شده است و همچنین،
کوشش شده است تا راه‌ها و روش‌های به دست آوردن کرامت
اقتسابی را به بشریت ارمغان دهد.

بخش اول

کرامت انسان در قرآن

چیستی کرامت

از آنجا که سخن درباره کرامت انسان است، لازم است که ابتدا معنای کرامت روشن شود.

راغب اصفهانی می‌گوید: واژه کرامت معنای عامی دارد و به هر چه در جای خود شرافت و بزرگی داشته باشد، کرامت می‌گویند. به همین دلیل خداوند درباره گیاهان می‌گوید: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»^۱؛ درباره زراعت‌های خوب و ماندگار می‌گوید: «وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ»^۲. درباره چیزی که به انسان نفع و فایده‌ای برساند اکرام می‌گویند، نفعی که در آن پیچیدگی و مانع نباشد و نفع خالص به حساب آید.

۱. لقمان، ۱۰.

۲. دخان، ۲۶.

وی سپس می‌گوید:

وصف «کرم» در صورتی که در مورد خداوند به کار رود، اسم برای احسان و انعام او است؛ مانند آیه شریفه «فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۱ و اگر این وصف در مورد انسان به کار رود؛ اسم برای اخلاق و افعال پسندیده او می‌باشد. بنابراین تا زمانی که شخص صفت یا فعل نیکویی از خود بروز نداده، متصف به صفت «کریم» نمی‌شود.

از طرفی هم زمانی یک خلق نیکو یا کار پسندیده موجب کرامت است، که آن خلق یا فعل، بزرگ و باارزش باشد. خداوند هم به همین جهت گفته است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»^۲ زیرا بزرگ‌ترین و شریف‌ترین افعال آن است که در راه خدا انجام شود.

به‌طور کلی هر چیزی که در جای خود، شریف و نیکو باشد، متصف به «کرم» می‌شود. همچنان که در قرآن می‌خوانیم: «رَسُولٌ كَرِيمٌ»^۳ «رِزْقٌ كَرِيمٌ»^۴ «مَقَامٌ كَرِيمٌ»^۵ «كِتَابٌ كَرِيمٌ»^۶ «زَوْجٌ كَرِيمٌ»^۷

۱. نمل، ۴۰.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. حاقه، ۴۰.

۴. انفال، ۴.

۵. شعراء، ۵۸.

۶. نمل، ۲۹.

۷. شعراء، ۷.

جایگاه انسان در قرآن

هیچ مکتبی مانند اسلام و هیچ کتابی مانند قرآن، درباره جایگاه و ارزش وجودی انسان، از آن جهت که انسان است، سخن نگفته است. قرآن کریم از جایگاه وجودی، از منزلت، ظرفیت و استعداد و دانستی‌هایی برای انسان سخن گفته که در میان موجودات مانندی ندارد.

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که قرآن کریم، علاوه بر بیان کرامت ذاتی انسان، او را با دیگر موجودات مقایسه کرده تا روشن شود که افزون بر نگرش متفاوت، ویژگی‌ها، حقوق و هنجارهای اجتماعی متفاوتی دارد.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱ ما فرزند آدم را گرامی داشتیم و او را در خشکی و دریا به حرکت درآوردیم و به آنها از روزی‌های پاکیزه بخشیدیم و بر بسیاری آفریده‌های خود برتری دادیم». در این آیه چند نکته بیان شده است:

۱. این کرامت از آن فرزندان آدم است و شامل همه آنان می‌شود.

قید مؤمن، مسلمان، حتی انسان وجود ندارد.

۱. اسراء، ۷۰.

۲. برای این موجود گرامی داشته شده، امکانات، وسایل، فرصت حرکت و جابه‌جایی و رزق پاکیزه فراهم شده است.

۳. به جز گرامی داشتن، بر بسیاری آفریده‌ها برتری داده شده است که نشان می‌دهد، کرامت چیزی جز برتری است.

به عبارت دیگر، تکریم انسان، نهادن ویژگی‌هایی در این موجود است که در دیگران نیست و امری اعتباری یا تنها احترام نیست. دادن چیزهایی است که در دیگر موجودات هست؛ اما در انسان بیشتر و کامل‌تر است. از این‌رو، تکریم معنایی درونی است که به دیگری کاری ندارد و تنها آن موجود شرافت و عنایت یافته است و شامل همه، حتی مشرکان و کافران هم می‌شود؛ بر خلاف «تفضیل» که در مقایسه و اشتراک ارزیابی می‌شود.^۱

اکنون این پرسش مطرح است که این ویژگی‌ها چیست که کرامت انسان بر آن متوقف شده و فلسفه کرامت و ارزش‌گذاری انسان معرفی شده است؟ با ارزیابی شخصیت انسان، ممکن است امتیاز ویژه انسان که در میان موجودات زمینی وجود دارد، عقل باشد یا عقل و اراده یا ایمان و کمالات معنوی.

علامه طباطبایی وجه کرامت ذاتی انسان را عقل می‌داند؛^۲ در

۱. ر.ک: المیزان، ج ۱۳، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۲. همان.

حالی که عقل صفت ممتاز انسان از موجودات زمینی است؛ اما نسبت به ملائکه نیست، در صورتی که صفت ممتاز انسان عقل و اراده و حق انتخاب است.

زندگی انسان از این جهت با زندگی سایر جانداران فرق دارد که حیوانات، به حکم غریزه زندگی می‌کنند؛ اما انسان عقل و اراده دارد و با نیروی ابداع و ابتکار کار می‌کند. انسان نه تنها بر خود حق دارد، بلکه بر دیگر موجودات هم حق دارد: «إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبِهَائِمِ»^۱ به همین دلیل که عقل دارد، اراده، ابداع و ابتکار هم دارد؛ مسئولیت‌شناس و مسئولیت‌پذیر است، به همین دلیل نیز کرامت دارد.

بنابراین، فلسفه کرامت انسان از سوی خداوند، داشتن اراده و اختیار، و توانایی حق انتخاب، ابداع، ابتکار، بیان خواسته‌ها، نطق، خط و تسلط بر دیگر موجودات است.^۲

مبانی کرامت انسان^۳

در ابتدا، قبل از ارائه آیات، لازم است گفته شود که، ما گاهی از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

۲. اصول و مبانی کرامت انسان، ص ۲۰۷-۲۰۹.

۳. این قسمت برگرفته شده است از مقاله «کرامت انسان و آزادی در قرآن» اثر سیدمحمدعلی ایازی.

اینکه خداوند انسان را خلیفه، امانتدار و دارای علم ویژه قرار داده، می‌فهمیم که کرامت ذاتی دارد و گاهی از اینکه فرشتگان به او سجده کردند، موجودات جهان در تسخیر اوست، و... می‌فهمیم که انسان کرامت دارد.

انسان مسجود فرشتگان: از مبانی کرامت و از نشانه‌های ارزش وجودی انسان در قرآن، سجده فرشتگان بر انسان است (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ).^۱

خداوند در آغاز انسان‌ها را آفریده، سپس به او صورت انسانی داده و خواسته که او را خلیفه خود در روی زمین قرار دهد.^۲ از تعبیر جعل به جای خلق استفاده برده و آنگاه به ملائک دستور داد تا به او سجده کنند. این آیه نه تنها نشان می‌دهد که انسان و نه آدم، دارای مقامی والا و متعالی است، بلکه از ملائکه نیز برتر است؛ زیرا اگر موجودی از ملائکه کامل‌تر و بر آنها افضل نبود، درست نبود که وجود کامل بر وجود ناقص خضوع و کرنش کند.

نکته دیگر آنکه هر چند ملائکه در آغاز نسبت به خلیفه شدن انسان اعتراض داشتند؛ اما پس از آنکه معلوم شد انسان با همه اوصاف و خصوصیات بشری، همچون فسادگری، خونریزی و...، باز هم

۱. اعراف، ۱۱.

۲. بقره، ۳۰.

ویژگی ای دارد که به اعتراف قصور فهم خود ناچار است. آنگاه که خداوند به ملائکه دستور سجده می‌دهد، بلافاصله آنها هم سجده می‌کنند و این برتری را می‌پذیرند.

نکته سوم آنکه در سجده ملائکه به آدم خصوصیتی نیست تا کرامتی برای آدم ثابت شود، چون جعل خلیفه ناظر به انسان است، کرامت از بنی آدم است، دلیلی ندارد که کرنش و خضوع مخصوص آدم باشد.

جانشین خدا: از دیگر مبانی کرامت در توصیف انسان، جانشینی خداوند در روی زمین است. نخست اینکه، این جانشینی به آدم اختصاص ندارد و شامل همه انسان‌ها است. دوم اینکه، حکایت از مقام، ارزش و جایگاه تکوینی در نظام هستی است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱». در این آیه، خداوند با «اذ» که به واقعیت پیشینی و ذکر خاطره نظر دارد، می‌گوید: به خاطر بیاور آن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد. با اینکه فرشتگان می‌گویند: ما تسبیح و حمد تو را به جای می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم، آیا باز هم لازم است که موجوداتی را خلیفه خود قرار دهی؟ گویی خداوند وقتی با

۱. بقره، ۳۰.

ملائکه سخن می‌گویند، به صراحت مرتبه‌ای بالاتر از آنها را یادآوری می‌کند و آن خلیفه شدن است. خلیفه‌ای که گاهی تقدیس و تسیح می‌کند و گاهی خیر؛ چه بسا فساد و خونریزی هم می‌کند؛ در صورتی که فرشتگان همگی و همواره تسیح و تقدیس می‌کنند. در این آیه خداوند استدلال فرشتگان را رد نمی‌کند، بلکه می‌گوید: در خلیفه قرار دادن این موجود راز و رمزی است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱. به هر حال در مورد خلیفه شدن انسان، نه فقط آدم، در آیات دیگر تأکید می‌ورزد: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»^۲.

انسان امانتدار خدا: قرآن، انسان را امانتدار خدا معرفی می‌کند و این مسئله را با یادآوری مقدمه‌ای بیان می‌کند: این امانت را بر آسمان، زمین و کوه‌ها عرضه کرد، ولی آنان از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۳ از این تعبیرها استفاده می‌شود که پذیرفتن امانت، از ویژگی‌های انسان است که همه موجودات جهان آفرینش از پذیرش آن سر باز زده‌اند.

۱. بقره، ۳۰.

۲. یونس، ۱۴.

۳. احزاب، ۷۲.

سخن از معنای امانت و ارتباط آن با کرامت انسان است. بی‌گمان وقتی گفته می‌شود، بر انسان عرضه شد، منظور این نیست که به صورت تشریحی و عرضه بر یکایک انسان، بوده است. چون می‌دانیم که چنین چیزی اتفاق نیفتاده است. پس باید منظور از عرضه، نهادن در خمیرمایه و فطرت انسان باشد؛ چیزی که می‌تواند مایهٔ امتیاز انسان از دیگر موجودات، به لحاظ ساختار وجودی باشد: با عقل، اختیار و اراده که انسان را از سایر موجودات برتری ببخشد و روشن است که این آیه در مقام بیان خبر از مقام و ارزش‌گذاری است. به همین دلیل، اوصاف ظلوم و جهول که به ظاهر عتاب و خرده‌گیری است؛ اما در حقیقت نوعی تمجید است. چون اگر این انسان دارای وصفی است که می‌تواند فساد و سفک دما کند و ظلوم و جهول باشد؛ یعنی قدرت انتخاب دارد و همهٔ حالات خوب و بد برای او فرض است و مانند ملائکه نیست که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱ و مانند آسمان و زمین و کوه‌ها هم نیستند که تسلیم او هستند طوعاً و کرهاً. و «لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^۲ از این‌رو موهبتی است که خدا به انسان داده و در حدِّ خود ارزش یافته است، به همین دلیل، آیهٔ امانت به قول

۱. تحریم، ۶.

۲. آل‌عمران، ۸۳.

علامه طباطبایی، نشانگر کرامت ذاتی انسان است.^۱
 بنابراین، داشتن استعداد و پذیرش امانت، از مبانی کرامت و شناخت هویت انسان است.

دارای علم ویژه خداوند: از دیگر ویژگی‌های انسان از نظر قرآن، داشتن علم ویژه‌ای است که خدا به انسان داده و زمینه پذیرش و خضوع ملائکه شده است.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲

علامه طباطبایی هر چند به صراحت درباره اختصاصی بودن تعلیم اسماء به آدم سخنی نمی‌گوید؛ اما با بیان دو نکته در لابه‌لای سخنان خود، گویی خصوصیتی برای آدم قائل نیست:

۱. تحمل علم به اسماء، آن هم اسمایی که در توان تعلیم ملائکه نیست، به آدم اختصاص نداشت و همان موجودی که خلیفه شده بود و ملائکه اعتراض داشتند که او سفک دما می‌کند، و خدا آن را رد نکرد، مسجود ملائکه واقع شدند.

۲. اینکه تعلیم به آدم، تنها تعلیم به نام‌ها نبوده و از چیزهایی

۱. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۶-۵۵۲.

۲. بقره، ۳۱.

نبوده که ملائکه می دانسته اند؛ و گرنه کرامتی برای آدم نبود^۱ و از آنجا که کرامت برای همه انسان ها و بنی آدم است، روشن می شود که استدلال ایشان به آدم تنها نظر ندارد و آدم در این نقل، خصوصیتی ندارد و سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس، واقعه ای خارجی بوده است.^۲ بر این اساس، دانش یاد شده به آدم اختصاص ندارد و تعلیم آدم از باب ذکر نمونه است؛ وانگهی در آیات دیگری با تعبیرهای متفاوت ذکر شده است: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۳ خدای رحمان انسان را آفرید و به او بیان را آموخت.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۴ خدای رحمان او را به وسیله قلم تعلیم داد. چیزی را که نمی دانست تعلیم داد.

در این دو آیه سخن درباره تعلیم به انسان است، دانشی که پیش از خلیفه شدن نمی دانست. علمی که می توانست هم سخن بگوید و هم بنویسد؛ در حالی که پیش از آن چیزی نمی دانست؛ یعنی پیش از رسیدن به درجه و مرتبه انسانی، این کمال را یافت؛ کمالی که علم اسماء را آموخت؛ خلیفه شد؛ ملائکه بر او سجده کردند و بار امانت

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. الرحمن، ۱.

۴. العلق، ۵-۴.

را هم پذیرفت: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»^۱. انسان مثل اعلای خداوند: از دیگر توصیفات قرآن درباره شخصیت انسان، آینه تمام‌نمای حق شدن است. از نظر قرآن، انسان این ظرفیت وجودی را دارد که بتواند مظهر کامل حضرت حق در روی زمین، بلکه در آسمان‌ها و زمین شود؛ یعنی استعدادی دارد که می‌تواند، پیاده‌کننده کارهای خداوندی و تجلی‌دهنده اسمای حق شود؛ در هر مرتبه‌ای که هست. تجلی یک اسم حق یا تجلی عهده‌ای از اسماء و صفات یا تجلی همه اسماء و صفات الهی.

«وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲ و در آسمان‌ها و زمین، برای خداوند، نمونه‌هایی والا از صفات برتر اوست، اوست شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار.

مثل اعلا بودن، از سویی ثابت می‌کند که چرا خدا انسان را کرامت داده و از طرفی، بیانگر حقیقت وجودی انسان است. در همین زمینه در روایات آمده است: «خلق الله آدم علی صورته»^۳ خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید؛ از این‌رو انسان در مراحل تکامل خود، به منزله آینه‌ای است که تنها و تنها خدا را نشان می‌دهد؛

۱. نحل، ۷۸.

۲. روم، ۲۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴.

به گونه‌ای که دیگر موجودات نمی‌توانند، تجلی حق باشند؛ از این‌رو وقتی انسان مثل اعلا می‌شود که نشانه و ظهور حضرت حق در روی زمین باشد؛ به این معنا که عرفا از آن به نظام مظهریت یاد می‌کنند و تحلیلی خاص دارند که از بحث این نوشته بیرون است.

تسخیر موجودات جهان آفرینش: انسان از دیدگاه قرآن، از چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به فرمان خدا، همه موجودات جهان آفرینش در تسخیر او هستند و خدا ظرفیت وجودی او را به گونه‌ای آفریده که توانایی به کارگیری موجودات جهان را به نفع خود دارد و می‌تواند از خورشید، ماه، ستارگان، حیوانات، جمادات و امور غیبی، به نفع خود استفاده کند، بلکه آنها را به تسخیر درآورد. در این باره قرآن از تسخیر خورشید و ماه، دریاها، رودها، شب و روز، بلکه آنچه در روی زمین و آنچه در آسمان است سخن می‌گوید و این را ارزش و برتری و نعمت می‌شمارد:

«وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»^۱ «سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ»^۲ «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»^۳ «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا»^۴ «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ

۱. ابراهیم، ۳۳.

۲. ابراهیم، ۳۲.

۳. نحل، ۱۲.

۴. نحل، ۱۴.

اللَّهِ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۱ «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۲ و آیات بسیار دیگری که با همین مضمون آمده و نشان می‌دهد که خداوند این نعمت را برای همه انسان‌ها قرار داده و تفاوتی میان آنها نگذاشته و امتیازی خاص برای گروه خاص و عقیده‌ای خاص تعیین نکرده است.

این آیات نشان آن است که در جهان‌بینی قرآن، انسان از آن جهت که انسان است، همه موجودات جهان آفرینش مسخر اویند و در جهت نفع رساندن به او خلق شده‌اند و شاید بتوان گفت که آسمان، زمین، شب، روز، خورشید، ماه و دریاها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که به انسان سود برسانند: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۳ او کسی است که آنچه در زمین است، برای انسان آفریده است یا در جاهایی دیگر آمده است: خداوند برای انسان‌ها زمین را گستراند و آسمان را برافراشت.^۴ یا اینکه آسمان و زمین را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو‌کارتر هستید.^۵

بنابراین، تسخیر موجودات و آفرینش جهان برای انسان، بیانگر

۱. لقمان، ۲۰.

۲. جاثیه، ۷۹.

۳. بقره، ۲۹.

۴. بقره، ۲۳.

۵. هود، ۷.

ویژگی، مقام و موقعیت ذاتی انسان است. وقتی قرآن می‌فرماید: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»^۱ و هر چه از او خواستید، به شما داده است، یعنی این موجود باید پدیده‌ای استثنایی باشد، چون خدا درباره ملائکه که ارزش و مقام آنها روشن است، می‌فرماید: آنها مقام معلوم و معینی دارند: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»^۲.

انسان اشرف مخلوقات: از دیگر شواهد کرامت ذاتی، آیاتی است که انسان را اشرف مخلوقات می‌داند و خلق انسان را در نیکوترین صورت معرفی می‌کند و خدا با آفرینش وی، به کاری که انجام گرفته، آفرین می‌گوید.

هر چند سخن درباره اشرف مخلوقات بودن انسان، نگاهی دیگر به انسان و ارزش اوست؛ اما از آنجا که قرآن با تعبیرهای مختلف درباره جایگاه انسان سخن گفته، این تعبیر هم در نشان دادن کرامت انسان قابل توجه است.

قرآن کریم پس از شرح چگونگی آفرینش انسان و سیر مراحل آن می‌گوید:

«ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳؛ آنگاه آفرینشی

۱. ابراهیم، ۳۳.

۲. صافات، ۱۶۴.

۳. مؤمنون، ۱۴.

دیگر پدید آورديم، آفرين باد بر خدا که بهترين آفرينندگان است. همچنين آمده است:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱؛ به راستی انسان را در نیکوترين اعتدال آفریدیم.

این توصیفات، هر چند به بهترین آفرینش و نیکوترين صورت انسان نظر دارد؛ اما سخنان دیگری در قرآن آمده است که برتری انسان را به گونه‌ای روشن‌تر بیان می‌کند:

«وَفَضَّلْنَاكُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۲؛ تنها به انسان کرامت بخشیده، بلکه او را بر بسیاری آفریده‌ها برتری داده است.

به همین دلیل می‌توان به موقعیت انسان از نگاه قرآن به عنوان اشرف مخلوقات سخن گفت.

انسان و روح خدایی: در نظر قرآن، آفرینش انسان از آن جهت نیکوتر است و ارزش ویژه‌ای دارد که از روح خود خدا ترکیب یافته و اگر بُعد جسمانی او زمینی و خاکی است، بُعد معنوی و ملکوتی او الهی است: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»^۳؛ «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۴؛ به همین دلیل، انسان کامل می‌تواند از میان

۱. تین، ۴.

۲. اسراء، ۷۰.

۳. سجده، ۹.

۴. حجر، ۲۹؛ ص، ۷۲.

انسان‌ها برخیزد و انتخاب شود و مثل اعلا‌ی خدا و مظهر اسامی و صفات الهی شود. در انسان از نظر وجودی، چنین ظرفیتی وجود دارد و قرآن این ارزش را یادآور می‌شود.

انسان دارای اراده و اختیار: از دیگر ویژگی‌های انسان که در مبانی کرامت، بسیار مهم و نقش‌آفرین است، اراده و اختیار انسان است. انسان در پویدن راه هدایت و انجام تکالیف الهی خود تصمیم می‌گیرد. انسان به گونه‌ای آفریده شده که با گرایش‌هایی دوگانه خیر و شر به دنیا بیاید و با تمایلات گوناگون و فرصت انتخاب آزمایش شود. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱. خدایی که مرگ و زندگی را آفرید و انسان‌ها را به این دنیا آورد تا ببازماید که کدام‌یک نیکو‌کردارتر خواهند بود، بلکه تمام امکانات مادی و معنوی را برای انسان فراهم ساخت و آنچه نیاز داشت، در اختیار او قرار داد، تا ببیند چگونه از آنها استفاده می‌کند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۲. بنابراین، ارزش انسان به این است که می‌تواند کار بد انجام دهد؛ ولی به کارهای خوب می‌پردازد و به همین دلیل پاداش می‌گیرد.

او می‌تواند کار خوب انجام دهد؛ ولی کارهای خوب انجام

۱. ملک، ۲.

۲. کهف، ۷.

نمی‌دهد و به همین دلیل توبیخ و مجازات می‌شود. می‌گوید هر که بخواهد ایمان می‌آورد و هر که بخواهد، کفر می‌ورزد: «وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^۱؛ خداوند نخواست به صورت جبری در کارهای انسان دخالت کند، بلکه خواسته است، ناظر و ممتحن اعمال او باشد:

«فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^۲.

از نظر قرآن، هر انسانی مرهون تلاش و کوشش خود است: «وَأَنْ تَبْسَلَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى»^۳، و نتیجه تلاش خود را می‌بیند: «فَأُولَئِكَ كَانَتْ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا»^۴.

اگر نیکی کردند، به خود کرده‌اند و اگر بدی، آن هم به خودشان باز می‌گردد «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۵؛ کسی نمی‌تواند آنها را مجبور کند. ارزش کار را به انتخاب و اختیار انسان است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»^۶؛ هر کس نیکی ورزد، به سود خود اوست و هر کس کار بد انجام دهد، به زیان خودش است.

۱. کهف، ۲۹.

۲. عنکبوت، ۳.

۳. نجم، ۳۹.

۴. اسراء، ۱۹.

۵. اسراء، ۷.

۶. فصلت، ۴۶.

ارزش حیات و زندگی انسان: از نظر قرآن، انسان آن همه ارزش دارد که حیات او مساوی با حیات همه انسان‌ها، و مرگ او مساوی با مرگ همه انسان‌ها است. اگر کسی انسان را بی‌دلیل بکشد، گویی که همه انسان‌ها را کشته است و اگر فردی را زنده کند؛ گویی همه انسان‌ها را احیا کرده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ از نگاه قرآن، حیات انسان مهم است، از این‌رو کیفیت مهم است، حیات یک انسان و به خطر افتادن جان او آنچنان اهمیت دارد که گوشزد می‌کند: حیات یک انسان برابر حیات همه انسان‌ها و مرگ او برابر با مرگ همه انسان‌هاست. چون انسانیت، حقیقتی است که در همه انسان‌ها مشترک است و اگر فردی را بی‌جهت بکشد، آن حقیقت مشترک را از بین برده، انسانیت را لگدکوب و بی‌ارزش کرده است؛ هر چند جان یک انسان بوده است. از سوی دیگر می‌توان گفت، در فرهنگ قرآن، چون انسان مظهر اسامی خدا و روح و خلیفه خداست، کشتن یک انسان بی‌گناه، اهانت به مقام شامخ ربوبی و آفریدگار هستی است که با عظمت‌ترین آفریده‌هایش نابود شده است.

۱. مائده، ۳۲.

نکنه مهم‌تر، حق حیات معنوی انسان است؛ آنچه کیان، شخصیت و آبروی او را تشکیل می‌دهد: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^۱؛ وای بر هر بدگویی که عیب‌جویی می‌کند. به ثروت خود تفاخر می‌کند و دیگران را تحقیر کند: «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۲؛ تفاخر به بیشتر داشتن انسان را غافل می‌کند. نمونه‌ای دیگر از حق حیات معنوی، نهی و مذمت ستم کردن، تهمت زدن و افشاگری کردن است.^۳ پشت سر افراد بدگویی کردن و به اصطلاح قرآن غیبت.^۴ آیات نهی از ستمگری و مذمت ستمکاران بسیار زیاد است^۵ و ابعاد بسیاری دارد و ناظر به هر گونه ستمگری و ضایع کردن حقوق انسان و از آن جمله حقوق معنوی است.

تمام این نکات در توصیف جایگاه انسان و دفاع از حریم، موقعیت، مقام و نشان دادن تفاوت او با سایر موجودات، از جماد، نبات، حیوانات و حتی موجودات عرشی با همه مسائلی که انسان دارد و آفریدگار جهان از آن باخبر است، نشان از چیز دیگری می‌دهد. گویی خدا انسان را با همین واقعیت‌های موجودش پذیرفته و

۱. همزه، ۱.

۲. تکاثر، ۱.

۳. نور، ۱۹.

۴. حجرات، ۱۲.

۵. ر. ک: فرهنگ موضوعی قرآن مجید، ص ۲۶.

بر اساس آن پیامبران را فرستاده و از آنها با حق انتخاب، توقعاتی را بیان کرده است.^۱

آیات مرتبط با تکریم

ادب برخورد با مردم: در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که در آن به رعایت ادب و حفظ حرمت مردم تأکید شده است. در ذیل به بعضی از آن موارد اشاره می‌شود:

سخن مؤدبانه با مردم از مواظظ لقمان به پسرش: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۲ و روی خود را از مردم مگردان و بر زمین به ناز و خُرامش، راه مسپار که خداوند هیچ خودپسند خویشتن‌ستایی را دوست نمی‌دارد * و در راه رفتنت میانه‌رو باش و از آوایت فرو گاه که ناپسندترین بانگ‌ها، بانگ درازگوشان است».

گفتار شایسته و آمیخته با ادب در برخورد با مردم، سفارش الهی: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

۱. اصول و مبانی کرامت انسان، «کرامت انسان و آزادی انسان»، سیدمحمدعلی ایازی، ص ۲۱۰-۲۳۰.

۲. لقمان، ۱۸ و ۱۹.

وَأَتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ؛^۱ و (یاد کنید) آنگاه را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را نپرستید؛ و با پدر و مادر و خویشاوند و یتیمان و بیچارگان، نیکی کنید و با مردم سخن خوب، بگویید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید؛ سپس جز اندکی از شما، پشت کردید در حالی که (از حق) رویگردان بودید».

رعایت ادب و توجه به روحیات مردم در اجرای قوانین اجتماعی و دینی امری پسندیده: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛^۲ از دارایی‌های آنان، زکاتی بردار که با آن، آنها را پاک می‌داری و پاکیزه می‌گردانی و برای آنها (به نیکی) دعا کن که دعای تو، (مایه) آرامش آنان است و خداوند شنوایی داناست».

ادب بر خورد با مؤمنان: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛^۳ و چون مؤمنان به آیات ما نزد تو آیند، بگو: درود بر شما! پروردگارتان بخشایش را بر

۱. بقره، ۸۳: اسراء، ۵۳.

۲. توبه، ۱۰۳.

۳. انعام، ۵۴.

خویش مقرر داشته است: چنانچه هر یک از شما از سر نادانی کار بدی انجام دهد، آنگاه از پس آن، توبه کند و به راه آید، چنین است که او آمرزنده‌ای بخشاینده است».

برخورد مؤدبانه بندگان ویژه خداوند با انسان‌های نادان: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا!»^۱ و بندگان خداوند بخشنده، آنانند که بر زمین فروتنانه گام برمی‌دارند و هرگاه نادانان، با آنان سخن سر کنند، پاسخی نرم گویند».

ادب بندگان خاص خدا، زمینه پاداش جاودانه و تکریم خداوند: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا!»^۲ و بندگان خداوند بخشنده، آنانند که بر زمین فروتنانه گام برمی‌دارند و هرگاه نادانان، با آنان سخن سر کنند، پاسخی نرم گویند».

«أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»^۳ آنانند که غرفه (ی بهشت) را بر شکیبی که ورزیده‌اند، پاداش می‌برند و در آن با خوشامد و دوری روبه‌رو می‌گردند».

۱. فرقان، ۶۳.

۲. فرقان، ۶۳.

۳. فرقان، ۷۵.

برخورد مؤدبانه مؤمنان در برابر یکدیگر، مایه خیر و پاکیزگی برای آنان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»^۱ ای مؤمنان، به خانه‌هایی جز خانه خودتان درنیایید، تا آنکه آشنایی دهید و بر اهل آن (خانه)ها سلام کنید؛ این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید * پس اگر در آن (خانه)ها کسی را نیابید، درون آنها درنیایید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گویند، باز گردید، باز گردید، این برایتان پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست».

برخورد مؤدبانه و خوش رفتاری مؤمنان اهل کتاب با سخنان لغو و بد رفتاری مشرکان: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۲ کسانی که پیش از آن به آنان کتاب (آسمانی) داده بودیم، به آن ایمان می‌آورند * و چون (قرآن) برای آنان

۱. نور، ۲۷ و ۲۸.

۲. قصص، ۵۵-۵۲.

خ خوانده شود، می گویند: ما بدان باور داریم، که آن، راستین است، از سوی پروردگار ماست ما پیش از آن (هم) گردن نهاده بودیم * آنانند که پاداششان برای شکیبی که ورزیده‌اند، دوبار به آنان داده می‌شود و بدی را با نیکی دور می‌سازند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم، می‌بخشند * و چون (سخن) یاوه بشنوند، از آن دوری می‌گزینند و می‌گویند: کردارهای ما، از آن ما و کردارهای شما، از آن شما، (ما را به خیر) شما را به سلامت! ما را با نادان کاری نیست».

اهمیت ادب: رعایت ادب و نگاهداشتن حرمت افراد در روابط اجتماعی، نشانه خردمندی است: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱ بی‌گمان آنان که تو را از پشت (در) اتاق‌ها صدا می‌زنند، بیشترشان خرد نمی‌ورزند».

چنانچه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «... مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»^۲ هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم

۱. حجرات، ۴.

۲. مائده، ۳۲.

را زنده داشته است».

و یا در آیه دیگر خداوند به صراحت بیان می‌دارد که انسان مورد تکریم من است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم... و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم».

ادب برخورد با جاهلان: رعایت ادب در برخورد با نادان، از

ویژگی‌های بندگان خاص خداوند است

«وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۲ و بندگان خداوند بخشنده، آنانند که بر زمین فروتنانه گام برمی‌دارند و هرگاه نادانان، با آنان سخن سر کنند، پاسخی نرم گویند».

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۳ و چون (سخن) یاوه بشنوند، از آن دوری می‌گزینند و می‌گویند: کردارهای ما، از آن ما و کردارهای شما، از آن شما، (ما را به خیر) شما را به سلامت! ما را با نادانان کاری

۱. اسراء، ۷۰.

۲. فرقان، ۶۳.

۳. قصص، ۵۵.

نیست».

ادب برخوردار با عالمان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱ ای مؤمنان! چون در نشست‌ها به شما گویند جا باز کنید، باز کنید تا خداوند برایتان (در بهشت) جا باز کند؛ و چون گویند: برخیزید، برخیزید؛ تا خداوند (پایگاه) مؤمنان از شما و فرهیختگان را، چند پایه، بالا برد، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

ادب برخوردار با فقیر: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ»^۲ آنان که دارایی‌های خود را در راه خدا می‌بخشند و از پی آنچه می‌بخشند، منتی نمی‌نهند و آزاری نمی‌دهند، پاداش آنها نزد پروردگار آنان؛ و نه بیمی خواهند داشت و نه اندوهگین می‌گردند * گفتاری شایسته و گذشتی، بهتر از صدقه‌ای که از پی آن، آزاری باشد؛ و خداوند بی‌نیاز بردبار است».

۱. مجادله، ۱۱.

۲. بقره، ۲۶۲ و ۲۶۳.

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا؛ ا و حق خویشاوند را به او برسان و نیز (حق) مستمند و در راه مانده را، و هیچ فراخ رفتاری موز.»

«وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا؛ آ و اگر در جستجوی بخشایشی که از پرودگارت امید داری، (روزی چند) از آنان روی می گردانی، با آنان سخن به نرمی گو.»

«وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا؛ ۳ و چون وابستگان و یتیمان و مستمندان، در تقسیم (میراث) حاضر باشند، به آنها از آن روزی دهید و با آنان شایسته سخن گوید.»

احترام به مردم: احترام مصدر باب افتعال از ماده «حرم» به معنای حرمت داشتن چیزی است. و بدین معناست که هتک آن نارواست. احترام، تکریم و اکرام از یک ریشه و به یک معنا به کار می روند. در قرآن کریم، از تکریم و احترام آدم، احترام انسان، احترام قرآن، احترام محمد(ص)، احترام مؤمنان، احترام والدین، احترام انبیاء، احترام بهشتیان، احترام شعائر، احترام عالمان، احترام قانون، احترام

۱. اسراء، ۲۶.

۲. اسراء، ۲۸.

۳. نساء، ۸.

متقین، احترام مسلمانان، احترام مؤمنان و... سخن به میان آمده است.
تکریم و احترام بر آدم(ع): خداوند در سوره بقره در آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس به جز ابلیس - که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد - [همه] به سجده درافتادند».

نورالثقلین ذیل آیه فوق آورده است: «امر خداوند به ملائکه برای سجده بر آدم(ع)، دلیل تکریم او از سوی خدا است.

آیات فراوانی در قرآن در پیرامون تکریم و احترام آدم(ع) آمده است که از آن جمله می‌توان به آیات سوره اعراف، ۱۱؛ حجر، ۲۸-۳۰؛ اسراء، ۶۱ و ۶۲؛ کهف، ۵۰؛ طه، ۱۱۶ و... اشاره کرد.

لزوم احترام به دانشمندان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فانشُرُوا يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛^۱ ای مؤمنان! چون در نشست‌ها به شما گویند جا باز کنید، باز کنید تا خداوند برایتان (در بهشت) جا باز کند؛ و چون گویند: برخیزید، برخیزید؛ تا خداوند (پایگاه) مؤمنان از شما و فرهیختگان را، چند پایه، بالا برد،

۱. مجادله، ۱۱.

و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

احترام به قانون (لزوم احترام به قوانین عمومی، حتی در جوامع غیر دینی): «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ^۱؛ آنگاه (جستجو را) از باربندهای آنان، پیش از باربند برادر (تنی‌اش) آغازید، سپس آن را از باربند برادرش بیرون آورد! بدین گونه برای یوسف چاره‌گری کردیم؛ زیرا او برادرش را بر آیین آن پاداش، می‌توانست بازداشت کند - مگر آنکه خداوند می‌خواست - هر کس را که بخواهیم، پایه‌هایی فرامی‌بریم و زهر داندن‌های، داناتری هست».

احترام مؤمنان (حرمت جان مسلمانان و مؤمنان): «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۲؛ بگوید: بیایید تا آنچه را خداوند بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک او نگیرید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان‌تان را از سر ناداری نکشید؛ ما به شما و آنان روزی

۱. یوسف، ۷۶.

۲. انعام، ۱۵۱.

می‌رسانیم؛ و به کارهای زشت و آشکار و پنهان نزدیک نشوید. و هیچ انسانی را که خداوند (کشتن او را) حرام کرده است؛ جز به حق، مکشید؛ این است آنچه شما را به آن سفارش کرده است، باشد که خرد ورزید».

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»^۱ و آن کس را که خداوند (کشتن وی را) حرام کرده است؛ جز به سزاواری مکشید، و به آنکه به ستم کشته شود، برای وارث او توانی (حقی) نهاده‌ایم؛ پس نباید در کشتن (به قصاص)، گزاف کاری کند زیرا (از سوی شرع) یاری شده است».

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا»^۲ و آنان که، با خداوند، خدای دیگر را (به پرستش) نمی‌خوانند و کسی که (کشتنش را) خداوند حرام کرده است، جز به حق، نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و هر که چنین کند، کیفری خواهد دید».

پیامبر موظف به احترام و بزرگداشت مؤمنان: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ

۱. اسراء، ۳۳.

۲. فرقان، ۶۸.

مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱ و چون مؤمنان به آیات ما نزد تو آیند، بگو: درود بر شما! پروردگارتان بخشایش را بر خویش مقرر داشته است: چنانچه هر یک از شما از سر نادانی کار بدی انجام دهد، آنگاه از پس آن، توبه کند و به راه آید، چنین است که او آمرزیده‌ای بخشاینده است».

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ^۲» به چیزی که دست‌هایی از آنان (کافران) را بدان بهره‌مند کرده‌ایم، چشم مدوز و برای آنان اندوه مخور، و برای مؤمنان افتادگی کن».

«أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۳» و با مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند افتادگی کن».

لزوم حفظ حرمت مهمان و پرهیز از بی‌حرمتی به او: «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ^۴» و قوم او شتابان به سوی او آوردند و (آنان) پیش از آن، کارهای زشت، انجام می‌دادند؛ (لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند،

۱. انعام، ۵۴.

۲. حجر، ۸۸.

۳. شعرا، ۲۱۵.

۴. هود، ۷۸.

آنان برای شما پاکیزه‌ترند؛ از خداوند پروا کنید و مرا در (کار) مهمانانم، خوار نگردانید، آیا در میان شما مرد کاردانی نیست؟»
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا
قَالَ سَلَامٌ قَوْمٍ مُنْكَرُونَ * فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ؛ آیا داستان
مهمانان گرامی ابراهیم به (گوش) تو رسیده است؟ * هنگامی که بر
او وارد شدند و درود گفتند؛ او نیز درود گفت (و پنداشت)
گروهی ن‌اشناسند * آنگاه (پنهان از مهمانان)، نزد خانواده‌اش
رفت و گوساله‌ای فربه (که بریان کرده بود) آورد.»

احترام نمازگزاران در بهشت: «إِلَّا الْمُصَلِّينَ؛^۲ جز نمازگزاران.»
«أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ؛^۳ آنان در بوستان‌هایی، ارجمند داشتگانند.»
لزوم احترام به یتیمان: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي
أَهَانَنِ * كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ؛^۴ و چون پروردگارش او بیازماید و
روی‌اش را بر او تنگ گیرد؛ می‌گوید پروردگرم مرا خار داشت *
نه چنین است، بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید.»

۱. ذاریات، ۲۴-۲۶.

۲. معارج، ۲۲.

۳. معارج، ۳۵.

۴. فجر، ۱۶ و ۱۷.

بخش دوم

تکریم در نهج البلاغه

(حضرت علی، علیه السلام)

علی(ع) و کرامت انسان

بی‌گمان کرامت انسانی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسانی و عظیم‌ترین هدیه‌ی الهی به بشریت است که خداوند تعالی در هنگام خلقت به انسان داده است. این خصلت که خداوند تعالی، افتخار داشتن آن را فقط به اشرف مخلوقات خود داده، نشانه و دلیل برتری و عظمت انسان از سایر موجودات شد، و بدین‌جهت فرشتگان ملزم شدند در برابر انسان، سر تعظیم و تکریم فرود آورند.

حضرت امیرمؤمنان، علی(ع) که خود در نقطه اوج تکاملی قرار دارد و نمونه انسان کاملی است که کرامت انسانی را به‌گونه‌ای آرمانی دارا بوده است، فراوان به موضوع کرامت انسانی پرداخته است.

امام علی(ع) ارزش انسان را در حدی می‌داند که تمام دنیا را قیمت

او نمی‌داند، زیرا از منظر او سجده فرشتگان در برابر انسان، و خلیفه و جانشین خدا شدنش، به خاطر کرامت او بوده است.

در این بخش از کتاب به برخی از عوامل و لوازم کرامت انسانی از دیدگاه آن حضرت مشخصاً از آنچه در نهج البلاغه بیان شده است، اشاره می‌شود.

البته، همان‌طور که در بخش قبلی بیان شد، در بحث از کرامت، با دو قسم کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی روبه‌رو هستیم که ما در اینجا به کرامت اکتسابی نظر داریم. همچنین در کرامت اکتسابی به مواردی که مربوط به اخلاق اجتماعی می‌شود، از قبیل عدالت، همبستگی با مردم، دوستی و خدمت به مردم و... می‌پردازیم. به عبارت دیگر، این موارد از عوامل مهم فعال‌سازی و باروری سرمایه کرامت انسانی، در نهاد بشر است.

عدالت

عدالت، از اموری است که در اسلام، از آن بسیار سخن رفته است. البته بحث عدالت، قبل از اسلام هم مطرح بوده و یک مسئله امضایی است نه تأسیسی؛ ولی اسلام به آن حیات و زندگی دیگری داده و آن را جاودانه ساخته و بدان اهمیّت و ارزش فراوان داده است: «لقد

أرسلنا رُسُلنا بالبيِّنات و أنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط؛^۱ به درستی که ما پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان، کتاب و ترازو فرود آوردیم که میان مردم به عدالت قیام کنند».

می‌بینیم که در این آیه برقراری عدالت، به عنوان هدف بعثت همه انبیا ذکر شده است؛ یعنی آنها فرستاده نشده‌اند مگر برای آنکه عدالت را برپا کنند و اصولاً فلسفه ارسال رُسُل، اقامه و اجرای عدالت است. لذا علی(ع) که تجسّمی است از قرآن، حسّاسیت خاصی نسبت به عدالت دارد و در این باره، فراوان بحث می‌کند.

تعریف عدالت

بعضی در تعریف عدل گفته‌اند: «العدلُ إعطاءُ كلِّ ذي حقِّ حَقَّهُ؛ عدل، رعایت حقوق افراد و دادن به حق‌دار است و ظلم، رعایت نکردن حقوق افراد است».

امام علی(ع)، عدل را چنین تعریف می‌نماید: «العدلُ يَضَعُ الامور مواضعها»^۲ عدل، قرار دادن هر چیزی در جای خودش است.

راغب در مفردات گوید: «الظلمُ عندَ أهل اللُّغة و كثيرٍ من

۱. حدید، ۲۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

العلماء، وضع الشيء في غير موضعه»^۱.

علی(ع) در جای دیگری دربارهٔ عدل می‌فرماید: «والعدل أن لا تتهمه»^۲ عدل آن است که او را بدانچه درخور آن نیست، متهم نداری».

ارزش عدالت

تمام هم و غم علی(ع) برای حفظ حکومت و مبارزه‌اش با رقیب فرصت طلب و جاه طلب، و حتی برپایی جنگ و واهمه نداشتن از خونریزی و کشتار (در حفظ و حراست از حکومت)، فقط و فقط، برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع است؛ یعنی علی(ع) حکومت را برای اجرای عدالت می‌خواسته، نه برای حبّ به ریاست و دنیاپرستی خود. امامت و زعامت بر مردم برای علی(ع) ارزشی ندارد، مگر آنکه به وسیلهٔ آن، عدالت را اجرا کند. عبدالله بن عباس می‌گوید: نزد امیرمؤمنان(ع) رفتیم. نعلین خود را پینه می‌زد. پرسید: «بهای این نعلین چند است؟». گفتیم: «بهای ندارد». فرمود: «به خدا، این را از حکومت شما دوست‌تر دارم، مگر آنکه حقّی را برپا

۱. مفردات، ص ۳۱۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۰.

سازم یا باطلی را براندازم.^۱

علی(ع) در پاسخ به سؤالی، بُعد اجتماعی عدالت را متذکر می‌شود و ارزش و فضیلت آن را نمایان می‌کند. «أَيُّهَا أَفْضَلُ: الْعَدْلُ، أَوْ الْجُودُ؟؛ عدل و بخشش، کدام یک برترند؟». به ذهن می‌آید که جود برتر باشد، چون عادل، کار مهمی انجام می‌دهد، بلکه حق را به حق‌دار می‌دهد، و این انجام وظیفه و حق دیگری را نخوردن است؛ اما بخشیدن، حق خود را به دیگران دادن است؛ گذشت و ایشار است، و ایشار و فداکاری مشکل. اما علی(ع) عدل را به دو دلیل، از جود برتر می‌داند. اول آنکه «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا»؛^۲ یعنی عدالت، کارها را بدان جایی می‌نهد که باید، و بخشش، آن را از جایش برون می‌نماید؛ زیرا مفهوم عدالت، این است که لیاقت‌های حقیقی و مطابق با واقع، در نظر آیند و به هر کس، برحسب گنجایش و توانش اعتنا شود. اما جود، اگرچه برای بخشنده ارزش والایی به حساب آید، ولی یک جریان غیرطبیعی است. به عبارتی اگر عدل برپا گردد و عدالت اجرا شود و حکومت صالح ایجاد شود، دیگر در جامعه نیازی به جود و بخشش نیست. با اعمال عدالت، نقصی نمی‌ماند تا نیاز به اصلاح آن باشد؛ و اگر چنین شد.

۱. همان، خطبه ۳۳.

۲. همان، حکمت ۴۳۷.

توجه بخشدگان به تکامل عمومی اجتماع معطوف می‌گردد. و دیگر اینک:

العدلُ سائسُ عامٌ، والوجودُ عارضٌ خاصٌ.^۱ عدالت، قانونی عام و تفکری جامع، و عنایتی است بر اجتماع؛ اما جود و بخشش، یک حالت استثنایی و غیرکلی است که کمال فرد را در پی دارد و منفعت اختصاصی دارد. اساساً جود، اگر جنبه عمومی و قانونی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست، بلکه داد و ستد است. علی(ع) آنگاه نتیجه می‌گیرد: «فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا»^۲ پس عدل شریف‌تر و بافضیلت‌تر است».

این نتیجه، براساس تفکر اصالت اجتماعی آن حضرت است؛ زیرا از نظر علی(ع) آن اصلی که می‌تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت، و به روح اجتماع آرامش بدهد، عدالت است.

ایمان به خدا، زیربنای عدالت

از منظر علی(ع)، اندیشه عدالت خواه و عدالت جو، از ایمان به خدا نشأت می‌گیرد و ضمانت اجرای آن را به عهده دارد. به عبارتی ایجاد

۱. همان جا.

۲. همان جا.

عدالت، و اجرا و ابقای آن، براساس ایمان به خداست: «فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ؛^۱ همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داد، چون حکمرانی شما را به عهده‌ام نهاد، و شما را نیز بر من حقی است، همانند حق من که به گردن شماست».

در این بیان، همه سخن از خداست و حق و عدالت؛ یعنی حقی که من حاکم، بر شما دارم در پرتو ایمان به خدا و دستور صریح احکام الهی است. آن حضرت، در نامه‌ای بعد از آنکه سفارش به اجرای عدالت می‌نماید، می‌فرماید: «و ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ.^۲ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثَقُوا بِصَدَقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ؛^۳ و این کار بر زمامداران گرانبار است و گزاردن حق، همه جا دشوار، و بُود که خدا آن را سبک گرداند بر مردمی که عاقبت جویند و خود را به شکیبایی وامی‌دارند، و به وعده راست خدا درباره خویش، اطمینان دارند».

اقسام عدل

از امیرمؤمنان(ع)، از ایمان پرسیدند. آن را بر چهار پایه استوار

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲. همان، نامه ۵۳.

دانست: شکیبایی، یقین، جهاد، و عدل. حضرت در تبیین عدل، آن را چنین مطرح می‌کند: «وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَائِضِ الْفَهْمِ، وَ غَوْرِ الْعِلْمِ، وَ زَهْرَةَ الْحُكْمِ، وَ رَسَاخَةَ الْعِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ، وَ مَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ، وَ مَنْ حَلُمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً؛^۱ عدل بر چهار شعبه است: بر فهمی ژرف‌نگرنده، و دانشی پی به حقیقت‌برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن. پس از آنکه فهمید، به ژرفای دانش رسید، و آنکه به ژرفای دانش رسید، از آبشخور شریعت سیراب گردید، و آنکه بردبار بود. تقصیر نکرد و میان مردم با نیک‌نامی زندگی نمود».

لزوم اجرای عدالت

امیرمؤمنان در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های مختلف، تأکید می‌کند که استقرار عدل و عدالت ضرورت دارد. در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌نویسد: «وَالزَّمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً؛^۲ و حق را از آن هر که بود، عهده‌دار، نزدیک یا دور، و در این باره شکیبای باش و این شکیبایی را به حساب

۱. همان، حکمت ۳۱.

۲. همان‌جا.

[خدا] بگذار.»

در جای دیگر می‌فرماید: «و كلُّ فاعذر إلى الله في تأدية حقِّه إليه؛^۱ و در گزاردن حقِّ همگان، تو را چنان باید که عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته آید.»

نه آنکه اجرای عدالت برای تو لازم و ضروری است، بلکه باید چنان خوب و تمام و کمال آن را به جای آری که فردا در محضر الهی، معذور آبی و عذرت پذیرفته گردد.

حضرت در جایی دیگر از همین خطبه می‌فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ إِسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي السِّبْلَادِ؛^۲ البته برترین نور چشم زمامداران، استقرار عدالت در همهٔ قلمرو [حکومت] است.»

عدالت، مقدّم بر مصلحت

حضرت رسول اکرم در زمان حیات خویش، بیت‌المال را به‌طور مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌کرد؛ امّا پس از وفات آن حضرت، اصل بخشش‌های نابجا و تبعیض‌ها، جای اصل تقسیم عادلانه را گرفته بود و جاری ساختن عدالت در جامعه اسلامی فراموش شده بود. زمانی که امام علی(ع) به خلافت رسید، همچون پیامبر کرم، به اجرای

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان‌جا.

عدالت و تقسیم مساوی بیت‌المال؛ اما بسیاری از سران عرب، برآشفتنند و سر به مخالفت برداشتند. در این هنگام، دوستان خیراندیش به حضور امیرمؤمنان علی(ع) آمدند و به امام عرض کردند که: مردم به دنیا دل بسته‌اند، و معاویه با هدایا و پول‌های فراوان، آنها را جذب می‌کند. شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم عادلانه بیت‌المال، دست بردار تا به تو گرایش پیدا کنند. امام در جواب فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطَلَبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فَيَمَنُ وَلَيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ مَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمِرُ سَمِيرٌ، وَ مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَ إِسْرَافٌ. وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْأُخْرَةِ، وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ! أَيَا مَرَا فَرْمَانَ مِي دَهِيد كِه بَرَاي پِيروزي خود، از جور و ستم به امت اسلامي كه بر آنها ولايت دارم، استفاده كنم (از من مي‌خواهيد كه عدالت را به پاي سيادت و سياست، قرباني كنم)؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان، از پي هم طلوع و غروب مي‌كنند، هرگز چنين كاري نخواهم كرد. اگر اين اموال از خودم بود، به

۱. همان، خطبه ۱۲۶.

گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم، تا چه رسد که جزو اموال خداست».

آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده‌روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد؛ اما در آخرت، پست خواهد کرد. در میان مردم ممکن است گرامی‌اش بدارند؛ اما در پیشگاه خدا، خوار و ذلیل است.

این است عدالت علی(ع)، که منشأ آن، چیزی جز «ایمان به خدا» نمی‌تواند باشد.

عدل و انصاف با مردم

امیرمؤمنان علی(ع)، به عدالت و انصاف، (خصوصاً با مردم) تأکید فراوان دارد و عدم اجرای عدالت در میان مردم را ظلم و ستم بر خدا می‌داند، چنان که در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسد: «أَنْصَفَ اللَّهُ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَىٰ مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ! وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ»^۱ با خدا و با مردم و با خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست می‌داری (هواداران

۱. همان، نامه ۵۳.

خود)، به انصاف رفتار کن، که اگر چنین نکنی، ستم رواداشته‌ای و کسی که به بندگان خدا ستم روادارد، خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود».

حضرت علی(ع) در این قسمت از نامه، دقیقاً مشخص می‌فرماید که اگر می‌خواهی که خدا تو را دشمن ندارد، باید ستم نکنی و به عدالت روی آوری و انصاف را همیشه مد نظر قرار دهی. نباید نزدیکی و خویشاوندی و هم‌حزب بودن فرد، تو را غافل نماید. تو به عمل خود نگاه کن که آیا انجام دادن آن، عدل و انصاف است یا ظلم و ستم. ایشان در ادامه نامه می‌نویسد: «ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اَبْلَى، وَ لَا تَضْمَنْ بَلَاءَ امْرِئٍ اِلَى غَيْرِهِ، وَ لَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ اِلَى اَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا، وَ لَا ضَعْفُ امْرِئٍ اِلَى اَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا؛ رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذار و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، و شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ شماری، و گم‌نامی کسی باعث نشود که کار بزرگ او را ناچیز به حساب آری».

حق، دوطرفه است

در منطق علی(ع)، هر یک از مردم را بر او (به عنوان حاکم) حقی است و او نیز متقابلاً بر آنها حقی دارد. حضرت در ابتدای خطبه ۲۱۶ می‌فرماید: «فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ، عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ؛ همانا خداوند برای من بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است».

و در ادامه می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَغْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَنَكُّافاً فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ لَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ؛ پس خدای سبحان، برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرده و آن حقوق را در برابر هم گذاشته که برخی از حقوق، برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد».

بزرگ‌ترین حقوق

علی(ع) در همان خطبه، ادامه می‌دهد: «وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى

الْوَالِي فَرِيضَةً اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلِحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ؛ و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است؛ حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرده و آن را عامل پایداری پیوند ملت و زمامدار، و عزت دین قرار دا. پس مردم اصلاح نمی‌شوند، جز آنکه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند، جز با رستگاری مردم».

پس از نظر مولا علی بن ابی‌طالب (ع)، حقی که زمامدار یک جامعه به گردن مردم آن جامعه دارد و حقی که مردم به گردن زمامدار دارند، از بزرگ‌ترین حقوق الهی است که بر هر دو گروه، رعایت آن را لازم و ضروری می‌خواند و برپایی دین و استحکام حکومت را در اجرای این عدالت می‌داند.

حقوق متقابل رهبر و مردم

علی (ع) تأکید می‌کند که حکومتی صالح و مورد رضایت عموم است که در آن، رهبر (کارگزاران حکومت) و مردم، حق یکدیگر را رعایت نمایند. چنان که می‌فرماید: «فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي

حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ
الَّذِينَ، وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَّتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنَنُ؛ وَ
آنگاه، مردم حقّ زمامدار را ادا کنند، و زمامدار، حقّ مردم را
بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد، و راه‌های دین پدیدار، و
نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر(ص) پایدار گردد».

ره‌آورد عدالت‌ورزی حکومت و مردم

حال اگر رهبر و کارگزاران نظام عادل بودند و مردم هم عدالت پیشه
کردند چه می‌شود؟ علی(ع) به این سؤال چنین پاسخ داده است:
«فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَ يَبَسَّتْ مَطَامِعُ
الْأَعْدَاءِ؛^۱ پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت
امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد».

حضرت در اینجا به این نکته اساسی توجّه می‌دهد که اگر
حکومتی در پی آن است که امور زمانه خود را اصلاح کند و آراسته
گرداند، و یا در پی کسب راهکاری برای ایجاد امید و علاقه مردم به
تداوم حکومت است، و یا آنکه از دشمن غدار و پلیدی در هراس
است و دنبال راهی جهت مأیوس کردن اوست، باید به سراغ عدالت

۱. همان، خطبه ۲۱۶.

برود، آن هم به برقراری عدالت و رعایت حقوق بین حاکم و مردم.

تأکید بر حق انتقاد مردم از حکومت

علی (ع) کراراً تأکید می‌کند که با من، آن گونه که با متکبران و ستمگران سخن می‌گویند، سخن مگویید و تملق گویی نکنید؛ بلکه به جای چاپلوسی و تعریف و تمجیدها برای خشنود کردن من (که هرگز از این گونه کارها خوشحال نمی‌شوم)، حق را بگویید و نظر عادلانه خود را به من انتقال دهید، تا من به وظیفه خود که همانا اجرای عدالت است، عمل نمایم. حضرت می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَسْتَخَفَ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ حُبَّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ. وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي طَنُّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْأَطْرَاءِ وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ. وَلَسَحْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ. وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ إِنْطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّشَ بِهِ مِنَ الْعَمَةِ وَالْكَبِيرِيَاءِ وَ رَبِّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ. فَلَا تُتَنَوُّوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَيْهِ اللَّهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حَقَّقِ لَمْ أَفْرُغَ مِنْ أَدَائِهَا، وَ فَرَائِضَ لِأَبَدٍ مِنْ إِمْضَائِهَا، فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ، وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ. وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُعْصَنَاعَةِ.

وَلَا تَطْنُوا بِي إِسْتِقْلَالًا فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ
 لِنَفْسِي. اسْتَقْلَّ الْحَقُّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْحَلُ أَنْ حُ يُعْرَضَ عَلَيْهِ
 كَانَ الْعَمَلُ بِيهَا أَثْقَلُ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ
 بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أُخْطَى، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ
 فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكَ بِهِ مِنِّي؛^۱ از
 پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند
 که آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی
 استوار باشد؛ و خوش ندارم در خاطر شما بگذارم که من ستایش را
 دوست دارم و خواهان شنیدن آن هستم، خدا را شکر که چنین نبودم.
 و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم، به خاطر
 فروتنی در پیشگاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری‌ای که تنها
 خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستون افرادی را برای کار و تلاش
 روانی دانند؛ اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود
 مستایید، تا از عهده‌ی وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم، برآیم و
 حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی را که بر عهده‌ی من است و
 باید انجام گیرد ادا کنم. پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن
 می‌گویند، سخن مگویید، و چنان که از آدم‌های خشمگین کناره

۱. همان‌جا.

می‌گیرند، کناره‌مگیرید، و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید؛ و گمان
 مبرید که اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید، یا [گمان
 برید] در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا
 عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او
 دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت،
 خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن
 باشم، نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید که از من بر آن،
 تواناتر است.»

رفتار عادلانه با دشمن

حضرت علی(ع)، در خطبه معروف و بسیار زیبای که به اصرار هم‌ام،
 آن عابد فرزانه بیان فرمود، صفات پروا‌پیشگان را یکی پس از دیگری
 برمی‌شمارد، که از جمله صفات آنهاست: «لَا يَحِيفُ عَلَيَّ مَنْ
 يُبَغِضُ؛^۱ بر آنکه او را دشمن دارد، ستم نکند».

این است معنای «پرده‌پندار دریدن» مردان خدا، این است صدای
 رسای عدالت، و چه خوش گفته استاد شهریار:
 به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا
 آری! این منطق علی(ع) است و آیین محمدی.

۱. همان، خطبه ۱۹۳.

عدالت، تکلیف است

علی(ع)، عدالت و اجرای آن را بر هر مسلمانای واجب و لازم می‌داند. در نتیجه، در هنگام مشاهده بیدادگری و ظلم، تماشاچی بودن و ساکت ماندن را جایز نمی‌داند. او خواستار برپایی عدل و داد است. گرچه بر ضرر خود او یا حکومتش باشد. او عاشق عدالت و دادگری است لذا در خطبه شقشقیه، توضیح می‌دهد که به چه علت پس از آن حادثه تلخ «سقیفه بنی ساعده»^۱ و با وجود اوضاع بهم ریخته جامعه اسلامی، وظیفه سنگین رهبری و خلافت را پذیرفت: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ أَنْ لَا يُفَارِقُوا عَلَيَّ كَظَمَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيَّهَا. وَ لِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ»^۲ سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و وجود یاران، حجت را بر من

۱. سقیفه بنی ساعده، سایبانی بوده است که بنی ساعده (گروهی از انصار) در مدینه بنا کرده بودند. و بعد از رحلت رسول اکرم(ص) در حالی که بنی هاشم و علی(ع) به غسل و کفن آن حضرت مشغول بودند، گروهی از مردم در محل سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند، تا از میان خود فردی را به عنوان خلیفه و جانشین آن حضرت برگزینند. هر یک از دو گروه مهاجر و انصار مدعی خلافت بودند که نهایتاً ابوبکر را به عنوان رهبر و خلیفه مسلمین کردند در حالی که رسول خدا(ص) بارها (از جمله در غدیر خم) علی(ع) را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرده بود.

۲. همان، خطبه ۳.

تمام نمی‌کرد، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر ستمکار شکم‌باره، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و پایان آن را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آبِ بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است».

از این سخنان مولا علی(ع)، این مطلب به وضوح روشن می‌شود که او مرد عمل و مطیع فرمان فرمان الهی است؛ و گرنه هر انسان مطلعی می‌داند که در آن اوضاع نابسامان حکومت، سیاست اقتضا می‌کرد که آن حضرت، مسئولیت را قبول نکند؛ اما علی(ع)، مرد سیاست‌بازی نبود. او به دنبال اجرای قوانین الهی بود نه کسب امتیازات سیاسی. او حکومت و سیاست‌ورزی را فقط برای اجرای عدالت می‌پذیرد. لذا سیاست از منظر علی(ع) دریچه‌ای است به سوی احکام نورانی اسلام و اجرای آن در جامعه، نه این که خود سیاست، هدف باشد؛ حال آنکه برخی حتی دین را وسیله و ابزاری برای رسیدن به سیاست و ریاست خود، قرار می‌دهند.

آثار بی عدالتی

علی(ع) اسوه عدالت و دادگری، پس از آن سفارش‌های متعدّد در اجرای عدالت و رعایت حقوق می‌نماید، متذکّر می‌شود که اگر عدالت را رعایت نکنید و بیداد کنید، نتیجه بسیار ناگواری برای جامعه و حکومت اسلامی در بردارد. که از آن جمله است: ۱. گسست اتحاد و ایجاد اختلاف، ۲. کثرت نیرنگ‌بازی در دین، ۳. دوری از سنت پیامبر(ص) و نزدیکی به هواپرستی، ۴. معطل ماندن احکام دین، ۵. کثرت بیماری دل، ۶. بی تفاوتی مردم نسبت به رواج ظلم بزرگ و اجرا نشدن حقّ عظیم، ۷. خواری نیکان، ۸. بزرگی و قدرتمندی بدان، ۹. نزول عذاب دردناک الهی بر بندگان، ۱۰. آوارگی مردم، ۱۱. جنگ و درگیری میان مردم.

حال اگر زمامدار و کارگزاران حکومت و مردم از به وجود آمدن این مسائل ناراضی هستند و رنج می‌برند، باید حقّ و حقوق هر یک مشخص و قانونمند شود، آنگاه رعایت و احترام به آن را - اگرچه بر ضررشان باشد - بر خود واجب و لازم بدانند به عبارت دیگر، در حق یکدیگر عدالت را رعایت کنند و از افراط و تفریط پرهیز نمایند: «وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَ إِلَيْهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بَرِّ عِيَّةٍ اِخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ. وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَ كَثُرَ

الإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ. فَعَمِلَ بِالْهَوَى. وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ. وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ. فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ. وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ. فَهَنَالِكُ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارِ، وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ؛^۱ و اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر مردم ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ‌بازی در دین، فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت رسول خدا متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان شود و مردم از این حق بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند. پس در آن زمان، نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کيفر الهی بر بندگان، عظیم و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید».

حضرت در حکمی به یکی از کارگزاران خویش می‌فرماید:
 «إِسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ احْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ؛^۲ عدالت را بگستران، و از ستمکاران پرهیز نما، که ستم، مردم را به آواگی کشاند، و بیدادگری

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، حکمت ۴۷۶.

به مبارزه و شمشیر می‌انجامد».

و در خاتمه بحث در مورد عدالت، توجّه به دو حکمت زیبا در اینمورد، موعظه‌ای است حسنه: «بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ؛^۱ روزی که ستمدیده از ستمکار انتقام گیرد، سخت‌تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می‌داشت».

اتّحاد و همبستگی با مردم

اتّحاد و همبستگی از امور بسیار مهم و مورد توجّه در جهان بینی اسلامی و موضوعی است که خداوند به آن بر امت اسلامی منّت گذارده که در سایه آن زندگی کنند؛ زیرا نعمتی است که هیچ ارزشی را نمی‌توان برای آن تصوّر کرد؛ زیرا از هر ارزشی گران‌قدرتر و از هر کرامتی والاتر است و به همین دلیل، علی(ع)، سالیان دراز از حقّ مسلم خود گذشت و سکوت را ترجیح داد، چنان که خود بارها بر این مطلب اشاره نموده است. ابن‌ابی‌الحدید، در شرح خطبه ۱۲۱ از عبدالله بن جُنّاده، نقل می‌کند که در مسجد پیامبر، علی(ع) را دیدم که برای مردم چنین خطبه می‌خواند:

پس از وفات رسول خدا ما خاندان باور نمی‌کردیم که امت در

۱. همان، حکمت ۲۲۱.

حقّ ما طمع کند؛ اما آنچه انتظار نمی‌رفت، واقع شد، حق ما را غصب کردند... و به خدا سوگند، اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمانان و بازگشت کیفر و تباهی دین نبود، رفتار ما با آن طور دیگری بود.^۱

همچنین از کلبی نقل می‌کند که علی(ع) قبل از آنکه به سوی بصره برود، در خطبه‌ای فرمود:

قریش پس از رسول خدا، حقّ ما را از ما گرفت و به خود اختصاص داد... پس دیدم که صبر، از ایجاد تفرقه میان مسلمانان و ریختن خونشان بهتر است.^۲

ارزش و اهمیّت اتحاد جامعه

یکی از مهم‌ترین فلسفه عباداتی چون حج، نماز جمعه و جماعت، ایجاد وحدت کلمه در صفوف مسلمانان است و این، نشان از ارزش و اهمیّت آن دارد. در سخنان امیرمؤمنان علی(ع)، جملاتی که بر ارزشمندی وحدت میان جامعه اسلامی اصرار و تأکید دارند، بسیار بچشم می‌خورد. ایشان در خطبه‌ای می‌فرماید: «وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَ إِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنْ

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۷۹.

۲. همان جا.

النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛^۱ همواره با اکثریت هم داستان شوید، که دستِ خدا همراه جماعت است؛ و از تفرقه بپرهیزید، که موجب آفت است. آنکه از جمع مسلمانان به یک سو شود، بهرهٔ شیطان است، چنان که گوسفند، چون از گله دور ماند، نصیبِ گرگ بیابان است».

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «فَيَأْيَاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ. فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ، خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تَحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ. وَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى، وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»^۲؛ در دینِ خدا از گونه‌گون شدن و ناپایدار ماندن بپرهیزید، که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی‌انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می‌دارید؛ و همانا خداوند سبحان، خیری نبخشید به کسی که جدایی‌گزیند [از مردمان]؛ نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان».

همچنین در خطبهٔ ۱۱۹ می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا غِنَاءَ فِي كَثْرَةِ عِدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ»^۳؛ مادام که افکار شما پراکنده است، فراوانی تعداد شما سودی ندارد».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲. همان، خطبه ۱۷۶.

۳. همان، خطبه ۱۱۹.

در ذی حجة سال ۲۳ هجری، آن هنگام که مردی برای بیعت با عثمان جمع شده بودند، فرمود: «لقد علمتم أنّی أحقّ النَّاسِ بها من غیرى؛ و والله لأُسَلِّمَنَّ ما سلَّمْتُمُ أُمُورَ المسلمین، و لم یکن فیها جور إلاّ علی خاصّة، التماساً لأجر ذلک و فضله؛^۱ همانا می‌دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. به خدا سوگند، [بدانچه کردید] گردن می‌نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمانان رو به راه باشد و از هم نپاشد، و جز من به کسی ستم نشود، و من پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم».

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «ألا و إنّکم قد نفضتم أیدیکم من حبل الطّاعة؛ و ثلّمتُم حصن الله المضروب علیکم بأحكام الجاهلیّة. فإنّ الله سبحانه، قد امتنّ علی جماعة هذة الأمّة فیما عقد بینهم من حبل هذه الألفة الّتی ینتقلون فی ظلّها، و یاوون إلی کنفها، بنعمة لا یعرف أحدٌ من المخلوقین لها قیمة، لأنّها أرجح من کلّ ثمن، و أجلُّ من کلّ خطر؛^۲ همانا شما رشته فرمانبرداری را از گردن گشادید و به داوری‌های دوران جاهلیت، رضایت دادید؛ در دژ خدایی‌ای که پیرامونتان بود، رخنه کردید. همانا خدای سبحان بر جماعت این امت منت نهاد و به اُفت، آنان را با

۱. همان، خطبه ۷۴.

۲. همان، خطبه ۱۹۲.

یکدیگر پیوند داد؛ پیوندی که در سایه آن بیسایند، و در پناه آن بیارامند، در نعمتی که هیچ یک از آفریدگان بهایی نداند برای آن. چه آن نعمت از هر بهایی برتر است و از هر رتبت و منزلتی گران قدرتر».

در تاریخ آمده است که آن حضرت، هنگام حرکت به سوی بصره به سال سی و ششم هجری در سرزمین «ذی قار» در خطبه‌ای فرمود: «فَصَدَّعَ بَمَا أَمُرُ بِهِ، وَ بَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ، فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ رَتَّقَ بِهِ الْفَتْقَ؛ وَ أَلَّفَ بِهِ ذَوِي الْأَرْحَامِ، بَعْدَ الْعُدَاةِ الْوَاغِرَةِ فِي الصُّدُورِ، وَ الضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ؛^۱ [پیامبر(ص)] آنچه را که به او ابلاغ شد، آشکار کرد، و پیام‌های پروردگارش را رساند. او شکاف‌های اجتماعی را پر ساخت، و فاصله‌ها را به هم پیوند داد، و خویشاوندان را که دشمن یکدیگر بودند، به او با هم مهربان ساخت از آن پس که دشمنی، سینه‌هایشان را می‌سوخت و کینه‌های افروخته، دل‌هایشان را می‌گداخت».

سفارش به وحدت

علی(ع) در تاریخ زندگانی خویش، همواره در پی ایجاد اتحاد و

۱. همان، خطبه ۲۳۱.

یکپارچگی میان جامعهٔ مسلمان بود و در این راه، مصایب و شداید فراوانی را به جان خرید و برای حفظ آن، بهای سنگینی را پرداخت نمود. علاوه بر این، همیشه مسلمان را به وحدت دعوت می‌کرد و بر حفظ آن سفارشی می‌نمود: «انّ الشیطان یسنّی لکم طُرُقَه، و یرید ان یحلّ دینکم عُقدَةً عُقدَةً، و یعطیکم بالجماعة الفرقة؛ فاصدقوا عن نزغاته و نفاتته؛ و اقبلوا النّصیحة ممّن أهداها إلیکم، و اعقلوها علی أنفسکم؛^۱ همانا شیطان، راه‌های خود را به شما آسان جلوه می‌دهد، تا گره‌های محکم دین شا را یکی پس از دیگری بگشاید، و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید. از وسوسه و زمزمه و فریبکاری شیطان، روی گردانید و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست، گوش کنید و به جان و دل بپذیرید».

همچنین پس از ضربت خوردن در محراب عبادت، در وصیتی به امام حسن و حسین (ع) چنین فرمود: «أوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله و نظم أمرکم، و صلاح ذات بیکنم، فإنّی سمعت جدکما (ص) یقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامّة الصلاة والصّیام»... و علیکم بالتّواصل والتّبازل؛ و ایّاکم والتّدابر والتّقاطع؛^۲ شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و همهٔ

۱. همان، خطبه ۱۲۱.

۲. همان، نامه ۴۷.

کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور، و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم؛ زیرا من از جدّ شما [رسول خدا] - که دورد خدا بر او و خاندانش باشد - شنیدم که فرمود: «اصلاح دادن بین مردم، از نماز و روزه یک سال، برتر است...» بر شما باد پیوستن با یکدیگر، و بخشش همدیگر. مبدا از هم روی گردانید و پیوند دوستی را از بین ببرید!».

پند و عبرت گرفتن از گذشتگان

علی (ع) در خطبه‌ای زیبا و دلنشین بیان می‌کند که چگونه اقوامی با ایجاد وحدت و همبستگی بین خود، راه سعادت را طی نمودند، و چگونه به دلیل به وجود آمدن تفرقه و اختلاف، به هلاکت و بدبختی درافتادند. ایشان ثمرات هر کدام را ذکر می‌نماید، تا مردم از عاقبت آنها عبرت آموخته، پند گیرند: «واحدروا ما نزل بالأمم قبلکم من المثلات بسوء الأفعال، و زمیم الأعمال. فتذکروا فی الخیر والشرّ أحوالهم. و احذروا أن تكونوا أمثالهم. فإذا تفکرتهم فی تفاوت حالهم، فالزمواکل أمر لزمعت العزة به شأنهم، و زاحت الأعداء له عنهم، و مدّت العافية به عليهم، و انقادت النّعة له معهم، و وصلت الكرامة علیه حبلهم من الإجتنب للفرقة،

وَالزُّرْمِ لِلْأُلْفَةِ، وَالتَّحَاضُّ عَلَيْهَا وَالتَّوَاصِي بِهَا؛ وَاجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أَوْهَنَ مَنْتَهُمْ؛ مَنْ تَضَاغَنَ الْقُلُوبَ، وَ تَشَاخَنَ الصُّدُورَ، وَ تَدَابَرَ النَّفُوسَ، وَ تَخَاذَلَ الْأَيْدَى،...

فانظر واكيف كانوا حديث كانت الأملاء مجتمعةً، والأهواء مؤتلفةً، والقلوب معتذلة، والأيدى مترادفةً، والسيوف متناصرةً، والبصائر نافذةً، والعزائم واحدٌ. ألم يكونوا أرباباً في أقطار الأرضين، و ملوكاً على رقاب العالمين؟ فانظروا إلى ما صاروا إليه في آخر أمورهم حين وقعت الفرقة، و تشتتت الألفة، و اختلفت الكلمة والأفئدة. تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحاربين قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضارة نعمته؛ و بقي قصص أجنارهم فيكم عبراً للمعتبرين. فاعتبروا بحال ولد إسماعيل و بنى إسحاق و بنى إسرائيل - عليهم السلام - فما أشدّ اعتدال الأحوال، و أقرب اشتباه الأمثال!

تأملوا أمرهم في حال تشتتتهم و تفرقهم... أذلّ الأمم داراً، و أجدهم قراراً، لا يآوون إلى جناح دعوة يعتمون بها و لا إلى ظلّ ألفة يعتمدون على عزّها. فالأحوال مضطربةً، والأيدى مختلفةً، والكثرة متفرقةً؛ في بلاء أزل، و أطباق جهل! من بنات موؤودة، و أصنام معبودة، و أرحام مقطوعة، و غارات مشنونة.

فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا،
 فعقد بملته طاعتهم، و جمع على دعوته ألفتهم. كيف نشرت
 النعمة عليهم جناح كرامتها، و أسالت لهم جداول نعيمها و التفت
 الملة بهم في عوائد بركتها. فأصبحوا في نعمتها غرقين، و في
 خضرة عيشها فكهين. قد تربعت الأمور بهم، في ظل سلطان
 قاهر، و أوتتهم الحال إلى كنف عز غالب؛ و تعطفت الأمور عليهم
 في ذرى ملك ثابت. فهم حكام على العالمين، و ملوك في
 أطراف الأرضين. يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم، و
 يمشون الأحكام فيمن كان يمشيها فيهم! لا تغزلهم قنأة، و
 لا تفرع لهم صفاة؛^۱ از کيفرهایی که بر اثر کردار بد و کارهای
 ناپسند بر امت‌های پیشین فرود آمد، خود را حفظ کنید و حالات
 گذشتگان را در خوبی‌ها او سختی‌ها به یاد آورید، و بترسید که
 همانند آنها باشید! پس آنگاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و
 اندیشه می‌کنید، عهده‌دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود و
 دشمنان را از سر راهشان برداشت و سلامت و عافیت زندگی آنان را
 فراهم کرد و نعمت‌های فراوانی را در اختیارشان گذاشت، و کرامت
 و شخصیتی به آنان بخشید که از تفرقه و جدایی اجتناب کردند و بر

۱. همان، خطبه ۱۹۲.

وحدت و هم‌دلی همّت گماشتند و یکدیگر را به وحدت وا داشته، به آن سفارش کردند؛ و از کارهایی که پشت آنها را شکست و قدرت آنها را درهم کوبید، چون: کینه‌توزی با یکدیگر، پُر کردن دل‌ها از بُخل و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن، و دست از یاری هم کشیدن، پرهیزید،... اندیشه کنید که چگونه بودند آنگاه که وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلب‌های آنان یکسان، و دست‌های آنان مددکار یکدیگر بود و شمشیرها یاری‌کننده، نگاه‌ها به یک سو دوخته، و اراده‌ها واحد و همسو بود. آیا در آن حال، مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند؟ رهبر و پیشوای همهٔ دنیا نشدند؟ پس به پایان کار آنها نیز بنگرید. در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت و سخنها و دل‌هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند و به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند، لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد و نعمت‌های بسیار شیرینی را از آنها گرفت، و داستان آنها در میان شما عبرت‌انگیز باقی ماند. از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر و فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسرائیل (یعقوب) (ع) عبرت گیرید. راستی چه قدر حالات ملت‌ها با هم یکسان است و صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است. در احوال

آنها در روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند، اندیشه کنید. خانه‌هاشان پست‌ترین خانهٔ ملّت‌ها، و سرزمین زندگی‌شان خشک‌ترین بیابان‌ها بود؛ نه دعوت حقّی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه محبّتی وجود داشت که در عزّت آن زندگی کنند. حالات آنان دگرگون، و قدرت آنان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرّق بود. در بلایی سخت، و در جهالتی فراگیر فرورفته بودند. دختران را زنده به گور می‌کردند و بُت‌ها را پرستش می‌کردند، و قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری‌های پیاپی در میانشان رواج یافته بود. حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامهٔ بعثت پیامبر(ص) بر آنان فروریخت بنگرید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد، و با دعوتش آنها را به وحدت رساند! چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند، و جویبارهای آسایش و رفتار برایشان روان ساخت و تمام برکات آیین حق، آنها را در بر گرفت! در میان نعمت‌ها غرق گشتند، و در خرّمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان، در سایهٔ قدرت حکومت اسلامی استوار شد، و در پرتو عزّتی پایدار، آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند. آنگاه، آنان حاکم و زمامدار جهان شدند، و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم

بودند، و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می‌کردند که مجریان احکام بودند، و در گذشته، کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت، و هیچ‌کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.

آثار اتحاد و همبستگی

در نهج‌البلاغه، آثار و ثمرات فراوانی برای وحدت و یکپارچگی مسلمانان مطرح شده است و بخصوص در خطبه ۱۹۲، علی(ع)، ضمن سفارش به پند گرفتن از پیشینیان، به وحدت آنان اشاره کرده و موارد زیر را از نتایج وحدت آنها دانسته است:

۱. عزت انسان: «فَالزُّمُو كَلَّ أَمْرَ لَزِمَتِ الْعِزَّةَ بِهِ شَأْنَهُمْ؛ عهده‌دار

چیزی (وحدت) باشید که عامل عزت آنان (گذشتگان) بود.»

۲. شکست دشمن: «زاحت الأعداء له عنهم؛ [وحدت] دشمنان را

از سر راهشان برداشت.»

۳. عافیت در زندگی: «مدت العافية به معهم؛ سلامت و عافیت

زندگی آنان را فراهم کرد»

۴. برخورداری از نعمت‌های زندگی: «و انقادت النعمة له معهم؛

نعمت‌های فراوان در اختیارشان گذاشت.»

۵. کرامت و بزرگواری: «نشرت النعمة عليهم جناح کرامتها؛

نعمت‌های الهی [در سایه وحدت،] بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند.»

و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «وصلت الکرامة علیه؛ [وحدت،] به آنان کرامت و شخصیت بخشید.»

۶. ایجاد روحیه هم‌دلی: «والقلوب معتدلة؛ دل‌هایشان راست بود و با هم سازگار.»

۷. ایجاد روحیه همکاری و تعاون: «والأیدی مترادفة؛ دست‌های آنها مددکار یکدیگر بود.»

۸. وحدت رویه: «والبصائر نافذه، والعزائم واحدة؛ دیده‌هایشان به یک سو دوخته بود و اراده‌هایشان در پی یک چیز، تاخته.»

عوامل گسست اتحاد و ایجاد تفرقه

از دیدگاه علی (ع) بعضی از عواملی که وحدت و یکپارچگی را از بین می‌برند و موجب اختلاف و پراکندگی می‌شوند، بدین قرارند:

۱. کینه‌توزی: «تضاغ القلوب؛^۱ کینه هم در دل داشتن [از عوامل ایجاد تفرقه است].»

۲. تخم نفاق در سینه داشتن: «تشاحن الصدور؛^۲ پُر کردن دل‌ها از

۱. همان، خطبه ۱۹۲.

۲. همان‌جا.

بخل و حسد [موجب تفرقه است].».

۳. یاری نکردن یکدیگر: «تخاذهُ الأیدی؛^۱ دست از یاری هم کشیدن [تفرقه می‌آورد].».

۴. ستم زمامداران بر مردم و بالعکس: «وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَإِلَيْهَا، وَ أَجْحَفُ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ؛^۲ اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر مردم ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود و نشانه‌های ستم، آشکار می‌گردد.».

۵. دورویی و گونه‌گون بودن در دین: «فَإِيَّاكُمْ وَ التَّلَوْنَ فَيَدِينُ اللَّهُ، فَإِنَّ جَمَاعَةَ فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ، خَيْرٌ مِنْ فِرْقَةٍ فِيمَا تَحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ؛^۳ در دین خدا از گونه‌گون شدن و دورویی بپرهیزید، که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خاموش نمی‌انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می‌دارید.».

۶. پلیدی و نیت زشت: «وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خَبْثُ السَّرَائِرِ، وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ؛^۴ همانا شما برادران دینی یکدیگرند؛ چیزی جز درون پلید و نیت زشت، شما را از هم جدا

۱. همان‌جا.

۲. همان، خطبه ۲۱۶.

۳. همان، خطبه ۱۷۶.

۴. همان، خطبه ۱۱۳.

نساخته است».

۷. شیطان و فریبکاری او: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسْنِي لَكُمْ طُرْقَهُ، وَ يَرِيدُ أَنْ يَحِلَّ دِينَكُمْ عَقْدَةً عَقْدَةً، وَ يُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفَرْقَةَ؛^۱ همانا شیطان، راه‌های خود را به شما آسان جلوه می‌دهد، تا گروه‌های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید».

آثار منفی تفرقه و اختلاف کلمه

تفرق و پراکندگی در صفوف مسلمانان، آثار بسیار منفی و غیرقابل جبرانی دارد که دانستن آنها ارزش و اهمیت اتحاد و همبستگی را بیش از پیش، نمایان می‌کند. لذا در این قسمت از بحث، بخشی از آثار و نتایج تفرقه را از دیدگاه علی(ع) مطرح می‌نماییم:

۱. بهره شیطان شدن: «إِيَّاكُمْ وَالْفَرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛^۲ از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است، آن‌گونه که گوسفند تنها، طعمه گرگ خواهد بود».

۲. قطع شدن خیرات الهی: «وَ إِنْ أَلَّهِ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطَ أَحَدًا بِفَرْقَةٍ

۱. همان، خطبه ۱۲۱.

۲. همان، خطبه ۱۲۷.

خَيْراً مَمَّنْ مَضَىٰ وَ لَا مَمَّنْ بَقِيَ؛^۱ همانا خداوند سبحان، خیری نبخشید به کسی که جدایی و تفرقه گزیند [از مردمان]؛ نه به گذشتگان و نه به باقی ماندگان».

در جایی دیگر، این مطلب بدین گونه بیان می شود: «وَسَلِّبَهُمْ غَضَارَةَ نَعْمَةٍ؛^۲ نعمت‌های فراج خویش را از دستشان به درآورد».

۳. از بین رفتن دوستی و مهربانی‌ها: «تَشْتَتُّ الْأَلْفَةَ؛^۳ مهربانی و دوستی به پراکندگی انجامید».

۴. اختلاف رویه: «و اختلفت الكلمة والأفئدة، و تشعبوا مختلفین، و تفرقوا متحاربین؛^۴ سخن‌ها و دل‌هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، و به حزب‌ها و گروه‌ها مبدل گشتند».

۵. از دست دادن کرامت و بزرگواری: «قد خلع الله عنهم لباس کرامته؛^۵ خداوند، لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد».

۶. از بین رفتن روحیه همکاری: «فلا توارزون؛^۶ یکدیگر را یاری نمی‌دهید».

۱. همان، خطبه ۱۷۶.

۲. همان، خطبه ۱۹۲.

۳. همان جا.

۴. همان جا.

۵. همان جا.

۶. همان، خطبه ۱۱۳.

۷. از بین رفتن روحیه خیرخواهی: «و لا تناصَحون؛^۱ خیرخواه هم نیستید».

۸. از بین رفتن روحیه بخشندگی: «و لا تباذلون؛^۲ به یکدیگر چیزی نمی‌بخشید».

۹. عامل غفلت‌زدگی: «ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه، و لا یحزنکم الكثير من الآخرة تحرمونه؟!؛^۳ شما را چه شده که با به دست آوردن متاعی اندک از دنیا شادمان می‌شوید! و از متاع بسیار آخرت که از دست می‌دهید، اندوهناک نمی‌شوید!».

مهربانی و دوستی با مردم

مردم دوستی و محبت و مهربانی با مردم، زیربنای اصول روابط اجتماعی در اسلام است و با دوست داشتن خدا منافاتی ندارد؛ زیرا می‌توان به خدا عشق ورزید و در عین حال، بندگان او را نیز دوست داشت. اساساً در فرهنگِ والای اسلام، محبت به بندگان خدا و دوستی با آنها، در راستای محبت و عشق به خداست و می‌توان گفت که از علایم و نشانه‌های دوستی خدا، دوست داشتن مخلوقات و

۱. همان، خطبه ۱۹۲.

۲. همان‌جا.

۳. همان، خطبه ۱۱۳.

بندگان اوست. تاریخ زندگی انبیا و بخصوص زندگانی رسول گرامی اسلام و امامان برگزیده خدا، سراسر وجودش مملو از مهر و محبت و عشق و ارادت به مردم بود؛ محبت به هر شخص و در هر وقت، به گونه‌ای که می‌توان گفت: تمام رفتار و گفتار حضرت، حول محور دوستی و مهربانی با مردم بوده است. جنگ و صلح، قیام و قعود، فریاد و سکوت... همه و همه، در جهت منفعت دین و دنیای مردم و برپایه محبت و مهربانی با آن بوده است.

سفارش پیامبر به دوستی با مردم

حضرت علی(ع) در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر می‌فرماید: «و إذا أقمت فی صلاتک للناس، فلا تكونن منفرأً، و لامضیعاً، فإن فی الناس من به العلة وله الحاجة. وقد سألت رسول الله - صلی الله علیه و آله - حین وجهنی إلى الیمن کیف أصلی بهم؟ فقال: صلّ بهم کصلاة أضعفهم، وکن بالمؤمنین رحیماً؛^۱ ای مالک! هنگامی که نماز را به جماعت می‌خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را بیزار کن و نه طوری که آن را تباه سازی؛ زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد. آنگاه که رسول خدا - که

۱. همان، نامه ۵۳.

دروود خدا بر او و خاندانش باشد - مرا به یمن می‌فرستاد، از او پرسیدم که با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: در حدّ توان ناتوان نماز بگزار و بر مؤمنان، مهربان باش».

این نگرش پیامبر(ص)، بر اساس اعتقادی است که آن حضرت به مردم و محبّت و مهربانی با آنان داشته است. چنان که در حدیثی زیبا و دل‌انگیز، می‌فرماید: «لوکان الرفق خلقاً یری ما کان ممّا خلق الله شیء أحسن منه؛^۱ اگر مهربانی با مردم به چهره مخلوقی مجسم می‌شد، در میان مخلوقات خدا از او نیکوتر و زیباتر نبود».

میزان و معیار دوستی با مردم

حاکم خود باش و به دانش بسنج
هر چه کنی راس به معیار خویش
بنگر و باکس مکن آن ناسزا
آنچه نداریش سزاوار خویش
(ناصرخسرو)

حضرت علی(ع) در نامه بسیار زیبایی که به فرزندش امام حسن(ع) می‌نویسد، میزان و معیار دقیقی در مورد دوستی با مردم و بلکه معیاری برای هر نوع رابطه اجتماعی، ارائه می‌دهد: «یا بُنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فأحبّ لِغیرک ما تُحبّ لِنفسک، و اکره له ما تکره لها، و لا تظلم لها، و لا تظلم أن تظلم، و

۱.الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰.

أحسن كما تُحبُّ أن يُحسن إليك. و استتقبح من نفسک ما تستقبح من غیرک، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک. و لا تقل ما لا تعلم و إن قلَّ ما تعلم، و لا تقل ما لا تُحبُّ أن یقالَ لک؛^۱ ای پسر من! نفس خود را میزانِ میان خود و دیگران قرار ده. پس آنچه را که برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست مدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند. ستم روا مدار، آن‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود. نیکوکار باش، آن‌گونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری، برای خود نیز زشت بشمار، و به چیزی برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی. آنچه نمی‌دانی مگو، گرچه آنچه را می‌دانی، اندک است؛ و آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، دربارهٔ دیگران مگو.

علی(ع) و مهربانی با مردم

علی(ع) در نامه‌ای عشق و علاقهٔ خود به مردم و همچنین ابراز همدردی با آنها را چنین بیان می‌کند: «ولکن هیئات أن یغلبنی هوای و یقودنی جشعی إلی تخیر الأطفمة. و لعلَّ بالحجاز أو

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

الیمامة من لاطمع له فی القرص و لاعهد له بالشعب، أو آیت
مبطاناً و حولی بطونٌ غرثی و اکبادٌ حرّی. أو اكون كما قال
القائل:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بَبْطَنَةَ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحَنُّ إِلَى الْقَدِّ!
أَفْتَعِ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يَقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟! وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي
مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جَشْوَةِ الْعَيْشِ! فَمَا خُلِقْتُ
لِيَسْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمَّهَا عِلْفُهَا، أَوْ الْمَرْسَلَةُ
شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا؛ لِيَكُنْ
هَرَّكَزٌ هَوَايِي بِرِ مِنْ چِيزِهِ نَخَوَاهِدْ گَرْدِيدِ وَ حَرَصِ، مَرَا بِه گُزِيدِن
خَوْرَاكْ هَا نَخَوَاهِدْ كَشِيدِ. چِه بُودَ كِه دَر حِجَازِ يَا يَمَامَه كَسِي
حَسْرَتِ گَرْدَه نَانِي بَرَدِ، يَا هَرَّكَزِ شَكْمِي سِيرِ نَخُورَدِ، وَ مِنْ سِيرِ بَخَوَابِ
وَ پِيرَامُونِ شَكْمِ هَايِي بَاشَدِ كِه اَز گَرَسَنَگِي بِه پِشْتِ دُوخْتِه، وَ
جِگَر هَايِي سُوخْتِه. يَا چِنَانِ بَاشَمْ كِه گُويندِه سِرودِه: «درد تو اين بس
كِه شب سِيرِ بَخَوَابِي وَ گَرْدَاگَرْدَتِ جِگَر هَايِي بُودَ دَر آرزويِ پُوسْتِ
بِزغَالِه». آيَا بَدِينِ بَسَنَدِه كَنِمْ كِه [مَرَا] اَمِيرِ مُؤْمِنَانِ گُويندِ، وَ دَر
نَاخُوشَايندِه هَايِ رُوزگَارِ شَرِيكِ آنانِ نَبَاشَم؟ يَا دَر سَخْتِيِ زَنْدَگِي
[نَمُونِه اِي] بَرَايشانِ نَشُوم؟ مَرَا نِيَا فَرِيدِه اَنْدِ تَا خُورْدَنِي هَايِ گُوارَا

۱. همان، نامه ۴۵.

سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد؛ یا آنکه واگذارده است و خاکروبه‌ها را به هم زند و شکم را از علف‌های آن پُر سازد، و از آنچه بر سرش آرند، غفلت دارد».

سفارش به دوستی با مردم

حضرت علی(ع) در عهدنامه خود به مالک‌اشتر، او را به دوستی و مهربانی با مردم و رعایت حال آنان دعوت می‌کند: «وَأشعر قلبك الرَّحمةَ للرَّعيَّةِ، والمحبَّةَ لهم، واللُّطفَ بهم. و لا تكوننَّ عليهم سبعا ضارياً تغتنم أكلهم، فإنهم صنفان: إمَّا أخ لك في الدِّين و إمَّا نظيرٌ لك في الخلق»^۱ مهربانی بر مردم را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان را و مهربانی کردن با همگان، و مباش همچون جانوری شکاری و خوردنشان را غنیمت شماری! چون رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته‌ی دیگر در آفرینش با تو همانند».

و در جای دیگر می‌فرماید: «واعلم أنه ليس شيءٌ بآدعى إلى حُسن ظنِّ راعٍ برعيَّته من إحسانه إليهم، و تحفيفه المؤونات عليهم، و ترك استكراهه إيَّاهم على ماليس له قبلهم. فليكن

۱. همان، نامه ۵۳.

منک فی ذلک أمرٌ یجتمع لک به حسنُ الظنِّ برعیَّتک، فإنَّ حسنُ الظنِّ یقطع عنک نصباً طویلاً. و إنَّ أحقَّ من حَسُنَ ظنُّک به لمن حَسُنَ بلاؤُک عنده، و إنَّ أحقَّ من ساءَ ظنُّک به لمن ساءَ بلاؤُک عنده؛^۱ بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی مردم بهتر از نیکوکاری به آنها، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد؛ پس در این راه آن قدر بکوش تا به وفاداری مردم، خوشبین شوی، که یان خوش‌بینی رنج طولانی مشکلات را از تو برمی‌دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بدرفتاری کردی بدگمان‌تر باش».

و در همان عهدنامه می‌افزاید: «و لا تقولنَّ: إني مؤمَّرٌ أمرٌ فأطاع، فإنَّ ذلک إدغالٌ فی القلب، و منهکةٌ للدين، و تقربٌ من الغیر»؛^۲ به مردم مگو که به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود، که این گونه خودبزرگ‌بینی، دل را فاسد، و دین را پژمرده می‌سازد و موجب زوال نعمت‌هاست».

همچنین در عبارتی بسیار زیبا و دلنشین چنین می‌گوید: «فإنَّ عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیکم. و إنَّ أفضلَ قرّة عین الولاية

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

استقامة العدل في البلاد، و ظهور مودة الرعية. و إنه لا تظهر مودتهم إلا بسلامة صدورهم، و لا تصح نصيحتهم إلا بحيطتهم على ولاية أمور، و قلة استئقال دُولهم، و ترك استبطاء انقطاع مدتهم؛^۱ همانا مهربانی تو نسبت به آنها، دل‌هایشان را به سوی تو می‌کشاند، و همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت و دوستی در مردم است؛ و دوستی آنان زمانی است که با رغبت و شوق، پیرامون حاکم را گرفته باشند و حکومت، بار سنگینی را بر دوش مردم نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر آنها ناگوار نباشد.

حضرت به مالک سفارش می‌کند که در دادن پاسخ منفی به مردم نیز رحیم و مهربان باشد: «وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا، و اَمْنَعِ فِي إِجْمَالٍ و إِعْذَارٍ؛ آنچه می‌بخشی چنان بخش که بر تو گوارا آفتد، و آنچه بازمی‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد».

خدمت به مردم

از آنجا که پیامبر اکرم شبیه‌ترین افراد نسبت به خود را مهربان‌ترین و دوست‌دارترین آنها با مردم می‌دانست، پس باید در پی کسب دوستی

۱. همان‌جا.

و مهربانی مردم بود، که مهم‌ترین راه و بهترین روش آن، برآوردن حاجت‌ها و خواسته‌های آنان و خدمت صادقانه به آنهاست. دولت ز دستگیری مردم به پا بُود فانوس این چراغ ز دست دعا بود (صائب تبریزی)

خدمت به مردم، آزمایشی الهی

حضرت علی(ع) در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر، خدمت به مردم را خواست خداوند و وسیلهٔ آزمایش او معرفی می‌کند: «فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَ الْوَالِي الْأَمْرَ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ. وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ. وَ لَا تَنْصَبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْلُكَ بِنِقْمَتِهِ؛^۱ همانا تو از آنان برتری، و امام تو را از تو برتر، و خدا از آنکه تو را ولایت داد، بالاتر و او ساختن کارشان (انجام امور مردم) را از تو خواست و آنان را وسیلهٔ آزمایش تو ساخت. هرگز خود را آمادهٔ جنگ با خدا مکن، که تو را از کیفر او نجاتی نیست».

خدمت به محرومان و مستضعفان

حضرت علی(ع) در بخش عمده‌ای از نامهٔ ۵۳ نهج البلاغه، در خصوص محرومان و خدمت به آنها، چنین سفارش می‌فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي

۱. همان، نامه ۵۳.

الطبقه السُّفلی من الذین لا حیلَةَ لَهُم من المساکین والمحتاجین و أهل البؤسِی و الزمَنِ، فَإِنَّ فی هذه الطَّبقة قانِعاً و معترّاً، و احفظ لله ما استَحفظک من حَقِّه فیهم، و اجعل لَهُم قسماً من بیت مالک و قسماً من غلَّات صوافی الإسلام فی کلِّ بلد، فَإِنَّ للأقصى منهم مثل الذی للأدنی، و کلُّ قد استُرعت حَقِّه. فلا یَشغلنک عنهم بطرٌّ، فَإِنَّک لاتعذر بتضییعک التَّافه لأحکامک الکثیر المهمِّ، فلا تشخص همک عنهم، و لا تُصعِّر خَدک لَهُم، و تفقدِّ أمور من لا یصل إلیک منهم ممَّن تفتنحه العیون، و تحقره الرِّجال. ففرِّغ لأولئک ثقَّتک من أهل الخشیة والتَّواضع، فلیرفع إلیک أمورهم.

ثم اعمل فیهم بالإعذرا إلی الله یوم تلقاه، فَإِنَّ هؤُلاء من بین الرعیة أحوج إلی الإنصاف من غیرهم. و کلُّ فأعذر إلی الله فی تأدیة حَقِّه إلیه. و تعهد أهل الیتیم و ذوی الرقة فی السنِّ ممَّن لاحیلة له، و لا ینصب للمسألة نفسه، و ذلك علی الولاية ثقیل، و الحقُّ کلّه ثقیل؛ و قد یخففه الله علی أقوامٍ طلبوا العاقبة فصبروا أنفسهم، و وثقوا بصدق موعود الله لَهُم؛ سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند و از درویشان، نیازمندان، بینوایان و دردمندان‌اند! همانا در این طبقه

محروم، گروهی خویشننداری می‌کنند و گروهی به گدایی دست نیاز برمی‌دارند. پس برای خدا پاسدار حقیّی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال و بخشی از غلّه‌های زمین‌های غنیمی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده؛ زیرا برای دورتری مسلمانان، همانند نزدیک‌ترین آنان، سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی. مبادا فرورفتن در نعمت، تو را از رسیدگی به آنان بازدارد، که هرگز انجام دادن کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش و از آنان روی برمگردان، به‌ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران، آنان را کوچک نمی‌شمارند و کم‌تر به تو دسترس دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خداترس و فروتن‌اند، فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق کنند و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی؛ زیرا این گروه در میان مردم، بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند؛ و حقّ آنان را به گونه‌ای بپردازد که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال و پیران سالخورده که راه چاره‌ای ندارند و دست‌نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته

دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است، اما خدا آن را بر مردمی آسانی می کند که آخرت را می طلبند، نفس را به شکیبایی وامی دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی کنی».

امور ضایع کننده خدمت

برای آنکه کارگزاران در به انجام رساندن وظیفه خود و ادای امانت، موفق و سربلند گردند، علی (ع) آنها را از اموری که انجام داد آنها موجب هلاکت کارگزار و نابودی حکومت می گردد، نهی فرموده است. و ما با استفاده از نامه ۵۳ نهج البلاغه که خطاب به مالک اشتر است و در واقع، سیره حکومتی آن حضرت را بیان می کند، به آن امور اشاره می کنیم.

۱. خونریزی: «إِيَّاكَ وَالِدِّمَاءِ وَ سَفَكِهَا بغيرِ حَلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْنَى لِنَقْمَةٍ، وَ لَا أَعْظَمَ لِتَبْعَةٍ، وَ لَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَ انْقِطَاعِ مَدَّةٍ، مِنْ سَفَكِ الدِّمَاءِ بغيرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ مَبْتَدِي بِالْحَكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تَقْوِينَ

سلطانک بسفک دم حرام. فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضَعْفُهُ وَيُوهِنُهُ، بِلْ يُزِيلُهُ وَيُنْقُلُهُ وَلَا عَذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمَدِ، لِأَنَّ فِيهِ قُودَ الْبَدَنِ؛ از خونریزی پرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی‌کند و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند؛ و روز قیامت، خدای سبحان، قبل از رسیدگی به اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد. پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن؛ زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده، به دیگری منتقل سازد، تو نه در نزد من و نه در پیشگاه خداوند عذری در خون ناحق نخواهی داشت؛ چرا که کیفر آن، قصاص است و از آن، گریزی نیست.

۲. خودپسندی و ستایش را دوست داشتن: «إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ؛ مبدا دچار خودپسندی گردی و به خوبی‌های خود، اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک،

نیکوکاران را نابود سازد».

۳. منت گذاری: «إِيَّاكَ وَالْمَنِّ عَلَى رِعِيَّتِكَ يَا حَسَانُكَ... فَإِنَّ الْمَنَّ يَبْطِلُ الْإِحْسَانَ؛ مبدا با خدمت‌هایی که انجام داده‌ای بر مردم منت گذاری،... به درستی که منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد».

۴. بزرگ‌نمایی کارها: «أَوْ التَّزْيِيدُ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ... وَالتَّزْيِيدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ؛ [مبدا] آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری،... کاری را بزرگ شماردن، نور حق را خاموش گرداند».

۵. خلف وعده: «أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعُ مَوْعِدَكَ يُخْلِفُكَ... وَالْخُلْفُ يُوْجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا تَفْعَلُونَ؛ [مبدا] مردم را وعده‌ای داده، سپس خلف وعده نمایی!... خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می‌انگیزاند که خدای بزرگ فرموده: دشمنی بزرگ نزد خدا آن است که بگویند و عمل نکنند».

۶. شتاب زدگی: «إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا؛ مبدا در کاری که وقت آن فرانسیده، شتاب نمایی».

۷. کاهلی و سستی: «أَوْ التَّسَقُّطُ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا؛ [مبدا] در کاری که وقت آن فرارسیده، سستی ورزی».

۸. لجاجت در امور غیر واضح: «أَوِ لِلجاجةِ فيها إذا تتكرت؛

[مبادا] در چیزی که [حقیقت آن] روشن نیست، ستیزه جویی نمایی».

۹. کوتاهی در امور واضح: «أَوِ الوهن عنها إذا استوضحت.

فضع كل أمر موضعه، و أوقع كل أمر موضعه؛ [مبادا] در کارهای

واضح و آشکار کوتاهی کنی! تلاش کن تا هر کاری را در جای خود،

و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی».

۱۰. امتیازخواهی: «إِيّاك والإستئثار بما للناس فيه أسوة،

والتغابی عما تُعنى به ممّا قد وَضَحَ للعيون، فَإِنَّه مَأخوذٌ منك

لغيرك. و عما قليل تنكشف عنك أغطيةُ الأمور و يُتصفُ منك

للمظلوم؛ مبادا در آنچه که با مردم مساوی هستی، امتیازی خواهی و

از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی؛ زیرا به هر حال،

نسبت به آن در برابر مردم مسئولی و به زودی پرده از کارها یک سو

رود و انتقام ستمدیده را از تو بازمی ستانند».

۱۱. برخورد قهرآمیز با مردم: «إِملِكِ حميةَ أنفك، و سورة

حدك، و سَطوةَ يدك، و غَرَبَ لسانك، و احترسَ من كلِّ ذلك

بكفِّ البادرة، و تأخيره السطوة، حتّى يسكن غضبُك فتملك

الاختيار؛ ولن تحکم ذلك من نفسك حتّى تُكثرَ همومك بذكر

المعادِ إلى ربك؛ به هنگام خشم، خویشتندار باش و تندی و سرکشی

مکن و دست قهر، پیش مدار و تیزی زبان بگذار؛ و از این جمله خودداری کن، با سخن ناسنجیده بر زبان نیاوردن، و در قهر، تأخیر کردن، تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دستت آید؛ و چنین قدرتی بر خود نیابی، جز آنکه فراوان به یاد آوردی که در راه بازگشت به سوی پروردگاری».

رضایت و آسایش مردم

تار و پود عالم هستی به هم پیوسته است
عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد
راه بسیار است مردم را به سوی حق و لیک
راه نزدیکش دل مردم به دست آوردن است
(شهریار)

فراهم کردن رضایت و خشنودی مردم و همچنین مهیا نمودن لوازم آسایش آنها یکی از ارکان مهم اُلفت با مردم و محبت به آنهاست که از جایگاه بالایی در فرهنگ اسلامی برخوردار است.

ارزش و اهمیت آسایش و خشنودی مردم

حضرت علی(ع) در حکمتی زیبا و دلنشین به کمیل بن زیاد فرمود:
«یا کمیل! مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ؛ وَ يُدَلِّجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعَهُ الْأَصْوَاتِ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورَ لَطْفًا. فَيَاذَا

نزلت به نائبة جری إليها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه
کما نظر غریبة الإبل؛^۱ ای کمیل! خانواده‌ات را فرمان ده که روزها
در به دست آوردن بزرگواری، و شب‌ها در رفع نیاز خفتگان
بکوشند. سوگند به خدایی که تمام صداها را می‌شنود، هر کس دلی را
شاد کند، خداوند از آن شادی، لطفی برای او قرار دهد که به هنگام
مصیبت، چون آب زلالی بر او باریدن گرفته، تلخی مصیبت را بزُدايد،
چنان که شتر غریبه را [از چراگاه] دور سازند».

حضرت امیر(ع) در نامه خود به مالک اشتر، به این نکته اشاره
می‌فرماید که اگر در هر کاری «نیّت درست» و «رضایت و آسایش
مردم» باشد، آن کار برای خداست: «واجعل لنفسک فیما بینک و
بین الله أفضل تلک المواقیت و اجزل تلک الأقسام و إن کانت
کُلّها لله إذا صلحت فیها النیّة و سلمت منها الرعیّة»^۲ برای آنچه
میان تو و خداست، نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار،
هرچند همه کارها در هر وقت برای خداست، اگر نیّت درست باشد
و مردم از آن در آسایش باشند».

۱. همان، حکمت ۲۵۷.

۲. همان، نامه ۵۳.

متّقین و آسایش و خشنودی مردم

علی(ع) در خطبه متّقین، یکی از صفات شخصی متّقی را خیر رساندن به مردم و فراهم کردن آسایش آنها بیان فرموده است: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ... مُقْبَلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ... نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عِنَاءِ وَالنَّاسِ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعْبُ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ أَرَأِحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ؛^۱ [متّقی]، مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در امان اند... نیکی‌های او به همه می‌رسد و آزار او به کسی نمی‌رسد... نفس او از دستش زحمت است، ولی مردم در آسایش‌اند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند.»

سفارش به خشنودی مردم و فراهم کردن آسایش آنان

امیرالمؤمنین علی(ع)، همواره کارگزارانش را سفارش می‌کرد که به دنبال کسب خشنودی مردم باشند و خشنودی خود از آنها را، در گرو خشنودی و رضایت مردم می‌دانست. در عهدنامه خود به مالک‌اشتر، در این باره، چنین می‌نویسد: «وَلَكِنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛^۲ باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که در حق، میانه‌ترین و در عدل

۱. همان، خطبه ۱۹۳.

۲. همان، نامه ۵۳.

فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم، گسترده‌ترین باشد».

و در جای دیگر به او می‌فرماید: «و اعلم أنه ليس شيءٌ بِأدعى إلى حُسن ظنِّ راعٍ برعيته من إحسانه إليهم، و تحفيفه المؤونات عليهم، و ترك استكراهه إِيامَ علي ما ليس له قبَلهم فليكن منك في ذلك أمرٌ يجتمع لك به حُسنُ الظنِّ برعيّتك، فإنَّ حُسنَ الظنِّ يقطع عنك نصباً طويلاً و إنَّ أحقَّ مَنْ حُسنَ ظنِّكَ به لَمَنْ حُسنَ بلاؤك عنده. و إنَّ أحقَّ مَنْ ساءَ ظنُّكَ به لَمَنْ ساءَ بلاؤك عنده؛^۱ بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد زمامدار به مردم بهتر از نیکوکاری به آنان و تخفیف مالیات و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نیست. پس در این راه، آن قدر بکوش تا به وفاداری مردم خوشبین شوی که این خوشبینی، رنج طولانی مشکلات را از تو برمی‌دارد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بدرفتاری کردی، بدگمان تر باش».

علی(ع) به مالک‌اشتر تأکید می‌کند که همواره به فکر آسایش و خشنودی مردم باشد، تا آنجا که به او می‌فرماید در مقابل خواهش‌ها و حاجت‌های مردم، سعی بر جلب رضایت و خشنودی آنها داشته

۱. همان جا.

باشد. و در پاسخ منفی دادن به آنها، رفتارش همراه با مهربانی و عذرخواهی باشد: «وَأَعْطِ مَا أُطِيتَ هَنِيئًا، وَامْنَعِ فِي أَجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!» آنچه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی بازمی‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.»

امیرمؤمنان علی(ع) در نامه‌ای که به یکی از فرماندارانش می‌نویسد، او را به خدمت به مردم و توجه به آنها دعوت می‌کند: «وَاحْفَظِ لِرَعِيَّةِ جَنَاحِكَ، وَابْسُطِ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَالْنِ لَهُمْ جَانِبَكَ»^۱ پر و بال را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده‌روی و نرم‌خو باش، و با آنها فروتن و متواضع باش.»

و در نامه‌ای دیگر به یکی از کارگزاران بیت‌المال می‌نویسد: «فَأَنْصَفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا الْحَوَائِجَ لَهُمْ. فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ، وَوَكَلَاءُ الْأُمَّةِ»^۲ در روابط خود با مردم، انصاف داشته باشید، و در برآوردن نیازهایشان شکیباً باشید [بی‌حوصلگی نکنید]. همانا شما خزانه‌داران مردم، و نمایندگان ملت هستید.»

همچنین حضرت در نامه‌ای به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان چنین می‌نویسد: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ

۱. همان‌جا.

۲. همان، نامه ۴۶.

۳. همان، نامه ۵۱.

أمانة، و أنت مسترعى لمن فوقك. ليس لك أن تفتات في رعية؛^۱ همانا مقام فرمانداری برای تو وسیلهٔ آب و نان نیست، بلکه امانتی در گردن تو است، باید از فرمانده و امام خود [در رعایت و حفظ حقوق مردم] پیروی کنی و حق نداری نسبت به مردم استبداد ورزی.»

و در یکی از اولین خطبه‌های بعد از خلافت خود، به مردم فرمود: «اتقوا الله فی عبادته و بلاده، فإنکم مسؤولون حتی عن البقاع والبهائم. أطيعوا الله و لا تعصوه، وإذا رأيتم الخير فخذوا به، وإذا رأيتم للشر فأعرضوا عنه؛^۲ تقوای الهی پیشه کنید، در حق شهرها و بندگانش، که شما حتی در برابر سرزمین‌ها و چارپایان مسئولید. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سر باز مدارید. اگر خیری دیدید برگزینید، و اگر شرّ و بدی‌ای دیدید از آن دوری کنید.»

خوش اخلاقی و خوش‌رویی با مردم

رمز است هرچه هست و حقیقت جز این نیست
ای نور چشم، این دو بُود عین مردمی
با راه خیر خلق، سپردن به حُسن خُلق
یا راه خیر خویش سپردن به خرمی
(محمّدنقی بهار)

۱. همان، نامه ۵.

۲. همان، خطبه ۱۶۷.

علامه محمد مهدی نراقی در جامع السعادات، در معنای خوش اخلاقی و حُسن خُلق می‌گوید:

حُسن خُلق به معنی وسیع آن این است که برخوردت با مردم نرم و سُخت پاکیزه باشد و برادرت را با چهره گشاده ملاقات کنی؛ در مقابل سوء خلق است که عبارت از ترش‌رویی، بدزبانی، آزار دیگران و امثال آن است. حسن خلق به معنی محدود از نتیجه‌های بردباری، و سوء خلق از نتیجه‌های خشم و غضب است.

این تعریف، از این روایت امام جعفر صادق (ع) نشئت گرفته است که در تعریف حُسن خُلق فرمود:

تَلینِ جانِبک و تَطیبِ کلامک و تَلقیِ اَحاکِ بَیْشِرِ حَسَن.^۱
خوش اخلاقی آن است که با مردم، نرم‌خو باشی، کلامت پاکیزه باشد، و با برادر دینی خود، با گشاده‌رویی برخورد کنی.

خوش اخلاقی، سیمای باطنی انسان است که به زیبایی‌ها آراسته و به کمالات پیوسته است. خوش اخلاقی، نشانه ایمان و تقوا، بلکه نشانه کمال ایمان است. و موجب نفوذ در مردم، بخشش گناهان و خلود در بهشت است. گشاده‌رویی، پرچم خوش اخلاقی و نشانه کرامت و بزرگواری است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۸.

اهمیت خوش اخلاقی و گشاده رویی

به حُسن خُلق، توان کرد صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانسا را
اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مُردنی است
(حافظ شیرازی)

حضرت علی(ع) خوش اخلاقی را همچون اصل و حَسَبی می‌داند که از همه آنها گرامی تر و باصالت تر است: «أكرم الحسب حُسن الخُلق؛^۱ گرامی ترین حَسَب، خوش اخلاقی است».

در حکمتی دیگر، چنین می‌فرماید: «كفى... وَ بِحُسْن الخُلق نَعِيماً؛^۲ آدمی را... خوش خُلقى برای فزونی نعمت‌ها کافی است».
و در جای دیگر می‌فرماید: «لاقرین كحُسن الخُلق؛^۳ همنشینی چون اخلاق خوش نیست».

از منظر علی(ع)، بندگان مؤمن خدا، در همه حال با چهره باز و بشاش با مردم برخورد می‌کنند؛ زیرا همواره در پی خشنود کردن مردم و بخشیدن روحیه نشاط به جامعه هستند. در نتیجه، هر چه غم و اندوه است، در درون خویش قرار داده، با سیمایی گشاده و خندان با همه برخورد می‌کنند، چنان که حضرت در حکمتی، مؤمنان را چنین توصیف می‌نماید: «المؤمن بشره^۴ فی وجهه، و حُزنه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

۲. همان، حکمت ۲۲۹.

۳. همان، حکمت ۱۱۳.

فی قلبه؛^۱ شادی مؤمن در چهره او، و اندوه وی در دلش پنهان است».

سفارش به گشاده‌رویی

علی (ع) از آنجا که حُسن خُلق را از کمالات می‌دانست، مکرراً به کارگزارانش سفارش می‌کرد تا چهره باطن خود را به آن بیاریند: «واخفِض للرَّعیة جناحک وابسط لهم وجهک وألن لهم جانبک؛^۲ پر و بالت را برابر مردم بگستران و با مردم، گشاده‌روی و نرم‌خو باش».

همچنین در خطبه ۱۹۲ در این زمینه می‌فرماید: «فإن کان لأبدمن العصبیة فلیکن تعصّبکم لمکارم الخصال، و محامد الأفعال، و محاسن الأمور، الّتی تفاضلت فیها المُجداء والنُّجداء من بیوتات العرب و یعاسیب القبائل بالأخلاق الرغیبة، والأحلام العظیمة، و الأخطار الجلیلة، والآثار المحمودة؛ پس اگر در تعصّب و ورزیدن ناچارید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو، و کارهای خوب، تعصّب داشته باشید؛ همان افعال و کرداری که انسان‌های با شخصیت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبایل در آنها از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، یعنی اخلاق پسندیده، بردباری به هنگام

۱. همان، حکمت ۳۳۳.

۲. همان، نامه ۴۶.

خشم فراوان، و کردار و رفتار زیبا و درست، و خصلت‌های نیکو». و در خطبه دیگری می‌فرماید: «ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ تَضْرِيْفَهَا، وَ اجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا، وَ لِيَحْزَنَ الرَّجَالُ لِسَانَهُ. فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ؛^۱ سپس مواظب باشید که اخلاق نیکو را در هم نشکنید و به رفتار ناپسند، مبدل نسازید. زبان و دل را هماهنگ کنید. انسان باید زبانش را حفظ کند؛ زیرا همانا این زبان سرکش، صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد».

مدارا با مردم

یکی از اصول مهم و اساسی در اخلاق اسلامی، نرم‌خویی و مدارا با مردم است. مدارا به معنای نرم‌خویی، ملایمت، خوش برخوردی با مردم و تحمل ناگواری و آزار آنها، و در مقابل خشونت سختگیری و غلیظ القلب بودن است.

مدارا در فرهنگ والای اسلامی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که مایه زیبایی اخلاق می‌شود و نشانه حسن خلق، و بیان کننده کمال ایمان است، چنان که پیامبر اکرم فرمود: «مداراة النَّاسِ نِصْفُ الْإِيْمَانِ؛^۲ مدارا با مردم، نصف ایمان است».

۱. همان، خطبه ۱۷۶.

۲. الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

حضرت علی(ع) در خطبه متّین، یکی از اوصافی را که برای متّقی ذکر می‌فرماید، مدارا و نرم‌خویی با مردم است: «فمن علامة أحدهم أنّك ترى له قوّة في دين، و حزمًا في لين،... الخیر منه مأمول، والشّر منه مأمون... يعفو عمّن ظلمه، و يعطي من حرمه، و يصل من قطعته، بعيداً فحشه، لئنا قوله، غائباً منكره، حاضراً معروفه، مقبلاً خيره، مُدبراً شرّه؛^۱ از نشانه‌های هر یک از متّین این است که او را این‌گونه می‌بینی: در دینداری نیرومند، و نرم‌خو و دوراندیش است،... مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در امان‌اند،... ستمکار خود را عفو می‌کند؛ به آنکه محرومش ساخته می‌بخشد، به آن کس که با او بریده می‌پیوندد؛ از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدی‌های او پنهان، و کار نیکش آشکار است. نیکی‌های او به همه می‌رسد و آزار او به کسی نمی‌رسد».

امیرمؤمنان در سال ۳۸ هجری در نامه‌ای به یکی از فرمانداران خود می‌نویسد: «و أرفق ما كان الرفق أرفق، واعتزم بالشدّة حين لا تُغني عنك إلاّ بشدّة. واحفض للرعيّة جناحك، وابسط لهم وجهك، و ألن لهم جانبك؛^۲ هر جا که مدارا کردن بهتر است، مدارا کن، و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد درشتی کن،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. همان، نامه ۴۶.

پر و بالت را برای مردم بگشای، و با آنها گشاده روی و نرم خو باش. حضرت در نامه معروف خود به مالک اشتر، می نویسد: «فإن فی الناس عیوباً الوالی أحقّ من سترها. فلا تکشفنّ عمّا غاب عنک منها فإنما علیک تطهیر ما ظهرک... و لا تمدمنّ عی عفو، و لا تقولنّ إننی مؤمّر أمر فأطاع؛ همه مردم را عیب هاست و زمامدار، از هر کس سزاوارتر به پوشیدن آنهاست. پس مبدا آنچه را بر تو پنهان است، آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیدا است، بپوشانی... بر بخشش پشیمان مشو، و بر کیفر شادی مکن، و به خشمی که توانی خود را از آن برهانی، مشتاب، و نگو مرا گمارده اند، و من می فرمایم، و اطاعت امر را می طلبم».

حضرت امیر در دستورالعملی به کارگزاران مالیاتی، آنها را به مدارا و رعایت حال مردم، فرمان می دهد: «إنطلق علی تقوی الله وحده لا شریک له. و لا تُروعنّ مسلماً و لا تجتازنّ علیه کارها، و لا تأخذنّ منه أكثر من حقّ الله فی ماله، فإذا قدمت علی الحی فانزل بمائهم من غیر أن تخالط أبیاتهم، ثمّ امض الیهم بالسکینه والوقار؛ حتی تقوم بینهم فتسلّم علیهم، و لا تخدج بالتحیة لهم، ثمّ تقول: عبادالله، أرسلنی الیکم ولی الله و خلیفته،

۱. همان، نامه ۵۳.

لَا تَأْخُذْ مِنْكُمْ حَقُّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ اللَّهُ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ
 فَتُؤَدُّهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ
 مُنْعَمٌ فَاذْهَبْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَيِّفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ
 فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا
 تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ. فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا
 دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ؛ وَلَا تُتَفَرَّنَّ بِهَيْمَةٍ وَلَا
 تَفْرَعَنَّهَا، وَلَا تُسَوِّنَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْذَعْ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ
 خَيْرِهِ. فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تُعْرَضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّىٰ
 يَبْقِيَ مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ. فَإِنْ
 اسْتَقَالَكَ فَأَقْلَهُ؛^۱ بَا تَرَسَ از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد،
 حرکت کن. در سر راه، هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او
 نگذر، و افزون‌تر از حقوق الهی از او مگیر. هرگاه به آبادی رسیدی،
 در کنار آب فرود آی و واردخانه کسی مشو. سپس با آرامش و وقار
 به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرارگیری. به آنها سلام کن،
 و در سلام و تعارف و مهربانی، کوتاهی مکن. سپس می‌گویی: «ای
 بندگان خدا! مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق
 خدا را که در اموال شماست، تحویل بگیرم. آیا در اموال شما حقی

۱. همان، نامه ۲۵.

هست که به نماینده او پردازید؟». اگر کسی گفت: نه؛ دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری؛ همراهش برو، بدون آنکه او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی. هر چه از طلا و نقره به تو رساند، بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، که اکثر اموال، از آن اوست. آنگاه که داخل شدی، مانند اشخاص سلطه گر و سختگیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان. حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و به صاحبش اجازه ده که خود انتخاب کند. پس از انتخاب، اعتراض مکن. سپس باقیمانده را به دو دسته تقسیم کن و به صاحبش اجازه بده که خود، انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر. به همین گونه رفتار کن تا باقیمانده، حق خداوند باشد. اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است و از تو درخواست گزینش دوباره دارد، همراهی کن».

آثار و نتایج مدارا

مدارا و نرم خویی با مردم، آثار فراوانی دارد؛ اما ما به جهت اختصار، فقط به دو اثر مهم و زیبای آنکه در نهج البلاغه آمده، اشاره می کنیم:

۱. مدارا و برکت و رحمت الهی: امیرمؤمنان علی(ع) در عهدنامه

معروف خود به مالک اشتر می‌فرماید: «إحتمل الخرق منهم والعی، و نَحَّ عَنْهُمْ الضَّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ اِكْتِنَافِ رَحْمَتِهِ؛^۱ درشتی و سخنان ناهموارِ آنان را بر خود هموار کن، و تنگ‌خویی و خودبزرگ‌بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید».

۲. مدارا و پاداش الهی: حضرت در ادامه همان نامه می‌فرماید: «و یُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ؛^۲ ای مالک اگر تنگ‌خویی را از خود دور کنی [خدا تو را پاداش اطاعت ببخشد]».

دیدار با مردم

اگرچه موضوع ملاقات با مردم، به عنوان یک موضوع خاص و مسئله مستقل در کنار دیگر موضوعات، مطرح نیست، و بلکه خود زیر مجموعه موضوعات دیگری چون خدمت به مردم و یا مهربانی و دوستی با مردم است؛ اما به جهت ضرورت رسیدگی به امور مردم که ملاقات با آنها بهترین و مهم‌ترین شکل آن، و مورد عنایت خاص امیرمؤمنان علی(ع) بوده، آن را به عنوان یک موضوع مجزاً و با اهمیت مطرح کردیم.

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان‌جا.

امیرمؤمنان علی(ع) در نامه خود به مالک اشتر هنگامی که او را به فرمانداری مصر گماشت این چنین به دیدار و ملاقات با مردم سفارش می کند: «فلا تُطوّلنَّ احتجابک عن رعیتک، فإنَّ احتجاب الوُلاة عن الرّعیّة شعبة من الضّیق و قلة علم بالأُمور؛^۱ هیچ گاه خود را طولانی از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن زمامداران، نمونه‌ای از تنگ‌خویی و کم‌اطلاعی در امور جامعه است».

و در همان نامه می نویسد: «الله، الله فی الطبقة السّلفی من الذّین لا حيلة لهم، من المساکین والمحتاجین و أهل البُوسی و الزّمنی،... ثمّ اعمل فیهم بالإعذار إلى الله یوم تلقاه، فإنّ هؤلّاء من بین الرّعیّة أحوج إلى الإنصاف من غیرهم،... فلا یسغلنک عنهم بَطْرٌ، فإنّک لا تعذر بتضییعک التّافه لأحکامک الكثير المهمّ،... و اجعل لِذوی الحاجات منک قسماً تفرّغ لهم فیهِ شخصک؛ خدا را، خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند، از درویشان، نیازمندان، گرفتاران، درمندان!... در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی؛ زیرا این گروه، در میان مردم بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند،... مبادا سرمستی حکومت، تو را از رسیدگی به آنان

۱. همان جا.

باز دارد که هرگز انجام دادن کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد شد... پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی کنی».

چگونگی و نحوه ملاقات با مردم

کارگزاران برای دیدار با مردم، لازم است به مواردی توجه کنند که حضرت علی(ع) در عهدنامه خود به مالک‌اشتر رعایت آن را ضروری دانسته است:

۱. ملاقات به صورت عمومی باشد: «تَجَلِسْ لَهُمْ مَجْلِساً عَمّاً؛^۱

در مجلس عمومی با آنان بنشین».

۲. فروتنی کارگزاران در ملاقات: «فتتواضِعْ فِیهِ اللهُ الَّذِی

خَلَقَ؛^۲

در آن [ملاقات] فروتنی کن خدایی را که تو را آفرید».

۳. ملاقات دوستانه و به دور از تشریفات و اضطراب: «و تَقْعُدْ

عَنْهُمْ جُنْدُکَ وَاَعْوَانُکَ مِنْ اِحْرَاسِکَ وِ شَرْلِکَ، حَتّٰی یَکَلِمَکَ

مَتَکَلِّمَهُمْ غَیْرَ مُتَتَّعِعٍ، فَاِنِّیْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ (ص) یَقُوْلُ فِیْ غَیْرِ

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

موطن: لن تقدّس أُمَّةٌ لا يُوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرِ مُتَتَعِّعٍ؛^۱ سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن، با تو گفتگو کند، من از رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بارها شنیدم که می فرمود: ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و واهمه بازنستاند، رستگار نخواهد شد».

۴. هموار کردن شرایط گفتگو: «إِحْتِمَالُ الْخَرْقِ مِنْهُمْ وَالْعِي؛^۲ درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن».

۵. دوری از تنگ خویی و خودپسندی: «نَحَّ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ؛^۳ تنگ خویی و خودبزرگی بینی را از خود دور ساز».

۶. رعایت مساوات در ملاقات: «أَسِ بَيْنَهُمْ فِي الْحِظَّةِ وَالنَّظَرَةِ، وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ؛^۴ در نگاه و اشاره به چشم، در سلام کردن و اشاره کردن، با همگان یکسان باش».

۷. انجام گرفتن ملاقاتها در زمان خود: «أَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ؛^۵ کار هر روز را در همان روز انجام ده؛ زیرا

۱. همان جا.

۲. همان جا.

۳. همان جا.

۴. همان، نامه ۴۶.

۵. همان، نامه ۵۳.

هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد».

۸. ملاقات در نیکوترین اوقات: «إجعل لنفسك فيما بينك و بين الله أفضل تلك المواقيت، أجزل تلك الأقسام، و إن كانت كلها لله إذا صلحت فيها النيّة، و سلمت منها الرعيّة؛^۱ برای آنچه میان تو و خداست، نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هرچند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و مردم را از آن آسایش».

عوارض دیدار نکردن با مردم

نداشتن ارتباط مستقیم زمامداران با مردم، عوارض سوئی دربر دارد که علی(ع) آنها را چنین به مالک گوشزد می‌کند: «والإحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه، فَيَصْغُرُ عندهم الكبير، و يعظم الصّغير، و يقبُحُ الحسن و يُحسن القبيح، و يشاب الحقّ بالباطل، و أنّما الوالی بشرٌ لا يعرف ما توارى عنه النّاس به من الأمور، و ليست على الحقّ سمات تعرف بها ضروب الصّدق من الكذب، و إنّما أنت أحد رجلين: إمّا امرؤٌ سخت نفسك بالبذل في الحقّ ففيم احتجابك من واجب حقّ تعطيه، أو فعل كريم

۱. همان جا.

تسدیه، أو مبتلی بالمنع، فما أسرع كفّ النَّاس عن مسألتک إذا
أیسوا من بَدلک، مع أنَّ اکثر حاجات النَّاس إلیک ممّا لامؤونه
فیه علیک، من شکاة مظلّمة، أو طلب إنصاف فی معامله؛^۱ پنهان
شدن از مردم، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است
بازدارد. پس کار بزرگ نزد آنان خُرد به شمار آید، و کار خُرد،
بزرگ نماید. زیبا، زشت شود و زشت، زیبا، و باطل به لباس حق
درآید؛ و همانا زمامدار، انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده
دارند، نداند، و حق را نشانه‌ای نیست تا بدان، راست از دروغ شناخته
شود، و تو به هر حال، یکی از دو کس خواهی بود یا مردی که نفس
او در اجرای حق سخاوتمند است. پس چرا خود را بپوشانی و حقّ
واجبی را که بر عهده‌تو است نرسانی؟ یا کار نیکی را نکنی که کردن
آن توانی؟ یا به بازداشتن حق گرفتاری. در این صورت، مردمان به
زودی خود را از درخواست از تو بازدارند؛ چه از بخشش تو نومیدند.
با این که بیشتر نیازمندی مردمان بر تو رنجی ندارد؛ چرا که شکایت
از ستم است و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جستن».

۱. همان‌جا.

احترام به افکار عمومی

با نگاهی ظریف و عمیق به زندگانی امیرمؤمنان علی (ع) ارزش، اهمیت و احترام آن حضرت به افکار عمومی را به وضوح می‌توان دید. علی (ع) بعد از وفات پیامبر گرامی اسلام با آن که اوضاع مردم و حکومت از هر جهت، بسیار عالی و مستعد بود؛ اما همین که واقعه سقیفه بنی ساعده رو به رو شد، از حق مسلم خود، برای حفظ دین و مردم، دست کشید؛ ولی هنگامی که مردم از اوضاع به هم ریخته به ستوه آمدند و به سوی خانه او هجوم آورده و خواهان خلافت ایشان شدند، آن حضرت با وجود آن خاطرات تلخ گذشته و اوضاع نابسامان اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم، صرفاً به جهت یاری اسلام و مسلمانان، خلافت را پذیرفت. چنان که در خطبه ۲۲۹ می‌فرماید: «و بسطتم یدی فکففتها، و مددتموها فقبضتها، ثمّ تداکتم علی تداکّ الإبل الیهم علی حیاضها یوم ورودها، حتی انقطعت النعل، و سقط الرداء، و طيء الضعیف، و بلغ من سرور الناس بیعتهم إیّای أن ابتهج بها الصّغیر، و هدج إليها الکبیر، و تحامل نحوها العلیل، و حسرت إليها الکعاب؛ دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم. سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور

هجوم می‌آورند، بر من هجوم آورید، تا آن‌که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان، پایمال گردیدند. آن‌چنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند، و بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان، بی‌نقاب به صحنه آمدند».

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «أما والذی فلق الحَبَّة، و برأ النَّسْمَة، لو لا حُضُور الحاضر و قیام الحِجَّة بوجود النَّاصر، و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کُظَّة ظالم، و لا سَغَب مظلوم، لألقیتُ حَبَلها علی غاربها، و لسقیتُ آخرها بکأس أولها، و لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عَفْطَة عنز؛^۱ سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود، و وجود یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کرد، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند مهار شترِ خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسهٔ اول آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است».

۱. همان، خطبه ۳.

ارزش و اهمیّت افکار عمومی

برای نشان دادن ارزش و اهمیّت افکار عمومی، همین بس که آن حضرت، آن را علامت و نشانهٔ نیکوکاران دانسته است: «إعلم یا مالک، انّی قد وجهتک إلی بلاد قد جرت علیها دُول قبلک، من عدل وجود، و إنّ النَّاسَ یَنظُرُونَ منْ أُمُورِکَ فی مثل ما کنتَ تنظر فیهِ منْ أُمُورِ الوِلاةِ قبلک، و یقولون فیک ما کنتَ تقول فیهِم. و إنّما یستدلُّ علی الصّالحین بما یُجرى الله لهم علی السّن عبادہ؛^۱ ای مالک! بدان که من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند؛ و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می‌نگری؛ و دربارهٔ تو آن می‌گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می‌گویی؛ و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری است».

حضرت امیر در عهدنامه خود به مالک‌اشتر می‌نویسد: «ولیکن أحبّ الأمور الیک أوسطها فی الحقّ، و أمّها فی العدل، و أجمعها لرضی الرعیّة، فإنّ سُخط العامّة یُجحف برضی الخاصّة، و إنّ سُخط الخاصّة یُغتفر مع رضی العامّة. و لیس أحدٌ من

۱. همان، خطبه ۵۳.

الرَّعِيَّةُ أَثْقَلُ عَلَى الْوَالِي مُؤَوَّنَهُ فِي الرَّخَاءِ، وَ أَقْلٌ مَعُونَةٌ لَهُ فِي
الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهُ لِلْإِنصَافِ، وَ أَسْأَلُ بِالْإِلْحَافِ، وَ أَقْلٌ شُكْرًا عِنْدَ
الْإِعْطَاءِ، وَ إِبْطَأُ عِذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَ أضعف صبراً عِنْدَ مُلَمَّاتِ
الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ،
وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ؛ فليكن صغوك لهم، وَ يملك
معهم؛^۱ دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه ترین، و در
عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که
همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین
می برد؛ اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. خواص
جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند؛ زیرا در
روزگار سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و
در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطا و بخششها کم سپاس تر، و به
هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات،
کم استقامت تر هستند. در صورتی که ستون های استوار دین، و
اجتماعات پر شور مسلمانان، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم اند.
پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد».

و در ادامه همان نامه می نویسد: «وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بَكَ حَيْفًا

۱. همان جا.

فَأَصْحِرْ لَهُمْ بُعْذِرْكَ، وَ اَعْدِلْ عِنكَ ظُنُونَهُمْ بِأَصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَ رِفْقاً بِرِعِيَّتِكَ، وَ إِعْذَاراً تُبَلِّغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ؛ هِرْغَاهُ مَرْدَمٍ بِهِ تَوْغَمَانِ بَد بَرْدَنْد، عُدْر خُوِيْش رَا آشْكَارَا بَا آنَانِ دَر مِيَانِ بَگْذَارِ، وَ بَا اَيْنِ كَارِ، اَز بَدگَمَانِي نَجَاتَشَانِ بَدَه، كِه اَيْنِ كَارِ، رِيَاضَتِي بَرَايِ خُودسَازِي تُو، وَ مَهْرَبَانِي كَرْدَنْ نَسَبَتِ بَه مَرْدَمِ اسْت، وَ اَيْنِ پُوْزَشِ خُوَاهِي تُو آنَانِ رَا بَه حَقِّ وَامِي دَارَد.».

حضرت در نامه‌ای دیگر به یکی از کارگزاران خود می‌نویسد: «وَ احْذِرْ كُلَّ عَمَلٍ بِرِضَاهِ صَاحِبِهِ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛^۱ دَر كَارِي كِه تُو رَا خَشْنُودِ وَ عَمُومِ مَسْلَمَانَانِ رَا نَاخُوشَايَنْدِ اسْت، بِيْرَهِيْز!».

آسیب‌شناسی کرامت انسانی^۲

بی‌گمان، در راه تحقق کرامت انسانی، موانع و معضلاتی وجود دارد. عواملی، موجب می‌شود تا تحقق «کرامت انسانی» با مشکل مواجه شود و به نوعی، آسیب جدی به این اصل مهم قرآنی وارد گردد. مولا علی(ع) در جای جای کتاب شریف نهج‌البلاغه، اصل «کرامت انسانی»

۱. همان، نامه ۶۹.

۲. این قسمت، بخشی است از مقاله: «کرامت انسان در نهج‌البلاغه»، علی‌اکبر عالمیان.

را آسیب‌شناسی کرده‌اند. این موارد که چالشی جدی پیش روی حفظ کرامت انسان قرار داده است، همان‌هایی است که از صدر اسلام تا کنون، بلکه از صدر خلقت انسان در کره زمین موجبات تقابل نیک و شر، ایمان و گمراهی، تقوا و گناه و مؤمن و کافر را فراهم آورده است. خداوند نیز در ارسال پیامبران بر مقابله جدی آنان با این امور تأکید داشته است. مواردی از قبیل، استبداد، استعمار، اسارت، انحطاط، باطل‌گرایی، جهل و... از مهم‌ترین عواملی هستند که مانع جدی در راه تحقق کرامت انسانی به حساب می‌آیند. حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه موانع و آسیب‌ها و چالش‌های پیش روی تحقق کرامت انسانی را مورد بحث و بررسی جدی قرار داده است. ذکر برخی از این موارد، خالی از لطف نیست:

استبداد

استبداد؛ در لغت به معنای خودرأی بودن و خودسری آمده است. این پدیده نامیمون در گستره تاریخ، همواره سد راه تحقق کرامت انسانی و اصل «خليفة اللهی» انسان بوده است. آنگاه که طاغوت‌ها، با تکیه بر قدرت پوشالی و مشحون از ظلم خود، غرق در تباهی و فساد شدند، استبداد، استکبار و استثمار انسان‌ها، سرلوحه اعمال و رفتارشان قرار

گرفت. مگر نه آنکه خدای متعال بر مقام رفیع انسان‌ها و کرامت ذاتی آنان تأکید نموده بود، پس این همه استبداد و خودسری از جانب انسان نمایان مسحور در قدرت برای چیست؟ انسان آزاد و مختار است و این اصل که یکی از ارکان اساسی «کرامت انسان‌ها» به حساب می‌آید، با قدر برافراشتن خصیصهٔ قبیحی به نام «استبداد» عملاً به حاشیه رفت و مخدوش گردید.

حضرت علی(ع)، استبداد را عامل رکود فکری و مانع تعادل سیاسی می‌دانند و ترک آن را در رأس حقوق سیاسی همهٔ انسان‌ها قلمداد می‌فرمایند. حضرت(ع)، استبداد را موجب هلاکت دانسته و خطاب به زیاد بن ابیه والی فارس خاطرنشان می‌کنند: «استعمل العدل و أهدر العسف والحيف، فإن العسف يعود بالجلاء، والحيف يدعو إلى السيف؛^۱ عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن، که ستم، رعیت را به آواردگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می‌انجامد».

ایشان در نامهٔ حکمت‌آمیز خود خطاب به حضرت امام مجتبی(ع) می‌نویسد: «و لا تظلم لِمَا لا تحبَّ أن تظلم؛^۲ بر کسی ستم روا مدار آن گونه که دوست نداری به تو ستم شود».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

استبداد به هر نوعش - چه فردی و چه حکومتی - مورد مذمت امام علی(ع) و بلکه همه بزرگان دین است و با اصل «کرامت انسانی» تعارض دارد.

استحمار

استحمار؛ معنای دیگر واژه خدعه، نیرنگ و فریب کاری است. آنان که با مکر و نیرنگ؛ عقول و احساسات مردم را سخره اعمال و نیات خود قرار می دهند، بی گمان ارزش و کرامت انسانی را پایمال می نمایند و علاوه بر آنکه خود در حسیض بدنامی و لگدمالی ارزشها قرار می گیرند، مانعی بزرگ در راه تحقق کرامت انسانی ایجاد می نمایند. استحمار و خدعه یکی از مهم ترین آسیب هایی است که کرامت انسانی و ارزش ذاتی انسانها را مورد تعدی قرار می دهد. در کتاب نهج البلاغه نیز به گوشه هایی از این صفت مذموم اشاره شده است که اوج آن در سیاست استحمار معاویه به چشم می خورد. حضرت(ع) در تمثیلی زیبا، ره آورد استحمار فکری و ناآگاهی را این گونه ترسیم می نمایند: «أرضکم قریبة من الماء بعیة من السماء خفت عقولکم، و سفهت حلومکم، فأنتم غرض لنا بل، و

أكلة لآكل، و فريسة لصائل؛^۱ سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است، عقل‌های شما سست و افکار شما سفیهانه است. پس شما نشانه‌ای برای تیرانداز، و لقمه‌ای برای خورنده، و صیدی برای صیاد می‌باشد!»

عقل‌های سست و سفیهانه که نتیجه استحمار فکری است، زایل‌کننده مقام و شوکتی است که خداوند به وسیله آن به انسان کرامت بخشید. حضرت (ع) با تمثیل این‌گونه افراد به نشانه‌هایی برای شکار صیادان و تیراندازان، ارزش این‌گونه افراد را به ادنی درجه انسانیت - بلکه حیوانیت - تقلیل می‌دهند و بدین‌گونه، استحمار را نفی‌کننده کرامت و ارزش انسانی قلمداد می‌کنند. ایشان نمونه‌هایی از نقشه‌ها و روش‌های استحماری دشمن را در شیاطین آن زمان از جمله معاویه و سایر مخالفین گوشزد می‌کنند.

اسارت

آنچه از معانی اسارت در این مبحث به ذهن می‌رسد، اسارت جسم در زندان نیست، بلکه منظور اسارت عقل و دین و شرافت در زندان نفس اماره است. آن کس که عقل و دینش در اسارت است، چطور می‌تواند

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۴.

از کرامت و منزلت انسان خدایی بهره‌مند گردد؟ نهج البلاغه، اسارت عقل و دین را مختص اسیران هوای نفس می‌داند و اسارت در هوای نفس یکی از بزرگ‌ترین موانع تحقق «کرامت انسانی» می‌باشد.

حضرت (ع) در نامه خود خطاب به مالک اشتر، به اسارت دین در دست بدکاران اشاره کرده و می‌نویسند: «فإن هذه الدین قد کان أسيراً فی أیدی الأشرار، يعمل فیهِ بالهوی، تطلب به الدنیا؛^۱ همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می‌آورند».

اسارت عقل و دین، گوهره کرامت و بزرگواری انسان را مخدوش می‌سازد. از این رو مولا علی (ع) راه‌هایی از این اسارت‌ها را «تقوای الهی» می‌داند و این گونه؛ اعلی درجه کرامت انسان‌ها یعنی تقوا را مورد تأکید قرار داده و آن را موجب حفظ دین و عقل می‌دانند.

در حقیقت باید گفت که اسارت عقل و دین، اسارت کرامت انسانی، اسارت شرافت انسانی و اسارت نجابت انسانی است و آزادی آنها از این اسارت به مثابه برداشته شدن موانع بزرگ در راه تحقق «کرامت انسانی» است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

تملق

از جمله مسائلی که مانع تحقق کرامت انسانی می‌شود، چاپلوسی، تملق و ثناگویی بیش از اندازه و خارج از واقعیت است. بی‌گمان روحیه تملق و چاپلوسی با اصل «کرامت انسانی» سازگاری ندارد، چرا که چنانچه گفته شد، با ستایش و تملق انسانی از انسان دیگر، عزت نفس و کرامت والای انسانی مخدوش گشته و با مقام انسان کریم سنخیت ندارد.

نهج البلاغه نیز؛ از روحیه تملق و چاپلوسی عده‌ای آفت‌زده، ابراز بیزاری نموده است. حضرت علی (ع) در یکی از سخنرانی‌های جامع خود در صحرای صفین، همگان را از تملق و ستایش‌های غلوآمیز و به دور از واقعیت بر حذر می‌دارند: «و ربّما استحلی الناس الثناء بعد البلاء فلا تتنوا علیّ بجمیل ثناء لإخراجی نفسی إلی الله سبحانه و إلیکم من التقیّة فی حقوق لم أفرغ من أدائها، و فرائض لا بدّ من إمضاءها؛^۱ گاهی اوقات مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند، اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبایی خود مستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

باید انجام گیرد، ادا کنم».

تأمل در این سخن حضرت (ع) گویای این مطلب است که رواج تملق و چاپلوسی نه تنها از شأن و منزلت یک انسان به دور است، بلکه حاکمان و زمامداران را نیز مورد آسیب جدی خود قرار می‌دهد. ایشان همچنین در نامه معروف خویش به مالک اشتر، زمامداران و سیاستمداران و بلکه همه مردم را به اجتناب از روحیه تملق به دور می‌دارند و آن را عامل سرکشی انسان‌ها - که موجب هدم کرامت انسانی می‌شود - قلمداد نموده و خاطر نشان می‌کنند:

«وَأَلْصَقَ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ؛ ثُمَّ رَضِهُمُ عَلَى الْإِطْرَاقِ وَ لَا يَبْجَحُوكَ بِبِاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تَحْدِثُ الزُّهْوَ، وَ تَدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ تَا مِي تَوَانِي، بَا پَرهِيْزِ كَارَانِ وَ رَاسْتِ گُوِيَانِ بِيْوَند وَ آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده‌ای تشویق نکنند، که ستایش بی‌اندازه، خودپسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وا می‌دارد.^۱

۱. کرامت انسان در قرآن و سنت (۱)، ص ۲۵۳-۲۶۳.

بخش سوم

تکریم در نهج الفصاحه

(پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم)

پیامبر اکرم و کرامت انسان

در میان پیامبران بزرگ، پیامبر اسلام، با رسایی و صراحت از جایگاه انسان سخن گفته است. ظرفیت‌های وجودی انسان را نشان داده و حقوق انسانی او را یادآور شده و از او دفاع کرده است.

برای مسلمانان جای بسی افتخار است که پیامبرشان، و در میان فرهنگ جاهلی و مردمانی جنگ‌طلب و نادان و خواهان تحقیر انسانیت، از کرامت وجودی انسان سخن گفت و او را به ارزش‌هایی والاتر از آنچه خود می‌شناخت و در نهاد او نهفته بود، فرا خواند و راه‌های رسیدن به کمال و آرمان‌های سعادت‌آفرین را نشان داد و از انسان‌گرایی و اصالت انسان، به ابعاد خاصی تأکید نکرد، بلکه همه جنبه‌های وجودی او را نشان داد.

شگفت آنکه راه‌های او، تنها به روش‌های درونی و خودسازی

بسندۀ نمی‌شوند. کامیابی انسان را در این نمی‌دانست که نفس خود را آزاد کند. او به خوبی می‌دانست که موفقیت انسان و رسیدن به آرزوهای حقیقی از درون و بیرون انجام‌گرفتنی است. باید هم از بیرون آزاد باشد و جهل، استبداد، فقر و بی‌عدالتی را نابود سازد و هم از درون شرایط و زمینه‌های خلاقیت فراهم شود تا بتواند ابراز وجود کند و استعدادهای خود را شکوفا سازد و به تعالی برسد؛ از این‌رو در سایهٔ حق انتخاب، اراده و معنویت، آموزه‌هایی را یادآور شد؛ گویی می‌خواست از درون و بیرون، زورگویی و زورپذیری، ذلت‌خواهی و ذلت‌پذیری، شیطان‌گرایی و شیطان‌صفتی، استعمار و استعمار پایان یابد و به قله‌های پرشکوه هستی صعود کند. کرامت و جود را با تقویت خود، ایمان و تقوا و برخورداری از آرامش روحی تعالی بخشد و نهادهای اجتماعی آن یعنی عدالت اجتماعی، آزادی و رفاه اقتصادی و برقراری امنیت را شرط ضروری کرامت دانست. آنچه در این نوشتار می‌آید، کرامت ذاتی انسان از منظر پیامبر گرامی اسلام است.

برای شناخت عظمت و جوانب برجستهٔ شخصیت حضرت

محمد(ص) به نکاتی چند اشاره می‌کنیم:

شخصیتی که در خلوت از شدت شوق کلام خدا، سوره‌های طولانی قرآن را در نماز قرائت می‌کند و از طول زمان راز و نیاز،

لذت زاید الوصفی احساس می‌کند، ولی هنگامی که صدای شیونِ کودکی شیرخواره را در نماز جماعت می‌شنود که با زبانِ گریه مادرش را می‌طلبد، از لذت نماز می‌گذرد و با شتاب هر چه بیشتر نماز را به پایان می‌برد.

شخصیتی که در هنگام جنگ اُحد، در حالی که دشمنان دندانش را به سنگ شکستند و صورتش را مجروح ساخته و زانویش را خراشیدند. در چنان احوالی وقتی از او خواستند که آن ستمگران را لعن و نفرین کند، گفت: «أَنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَعْنًا وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً؛ مَنْ نَهَ بِهِ عَنَّا نَفْرِينَ كُنْتُمْ عَلَيْهِ، بَلْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ دَاعِيًا وَرَحْمَةً؛ مَنْ نَهَ بِهِ عَنَّا نَفْرِينَ كُنْتُمْ عَلَيْهِ، بَلْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ دَاعِيًا وَرَحْمَةً» و سپس دست به آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اهد قومی فأنهم لا يعلمون؛ خدایا قوم مرا هدایت کن؛ زیرا ایشان نادانند و از سر جهل بر من ستم می‌رانند».

شخصیتی که با تواضع کامل در سفر در پختن غذا و تهیه همیزم می‌کوشد.

«انسانی که هنگامی که باری گران و افزون از حد طاقت و توان بر پشت چهارپایی می‌بیند، از شدت تأثر و تألم بر خود می‌لرزد.

شخصیتی که در اوج عظمت و دوران مجد و شوکت در کارهای خانه با اهل خانه شرکت می‌کند و گوسفند خود را به دست خود

می‌دوشت و زمین را خوان طعام خود می‌سازد و با تواضع بردگان می‌نشیند و کفش خود را به دست خود پینه می‌دوزد و جامعه‌اش را با دست خویش وصله برمی‌نهد و بر چهارپای عریان سوار می‌شود»
 انسانی که در زمان کمال اقتدار خود در میان یاران به خطابه برمی‌خیزد و بانک برمی‌دارد که: «من کنتُ جلدت له ظهراً فهذا ظهري فليقتدمه؛ هر که را من تازیانه بر پشت او زده باشم، پس اینک پشت من آماده است تا او به تقاص برخیزد و داد خود بستاند!»^۱

مدارا با مردم

مدارا در لغت به معنی نرمی، ملایمت، مهربانی، تحمل و بردباری است^۲ و در اصطلاح به معنی ملایمت، گشادگی، گذشت و تحمل اجتماعی آمده است.

در سیره پیامبر و زندگی اجتماعی ایشان اصل مدارا به وضوح نمایان است. خداوند در قرآن کریم به این مهم اشاره می‌کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفُتِنَّا الْقُلُوبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

۱. صدر بلاغی، پیامبر رحمت، ص ۵-۱۱ (این کتاب ترجمه آزاد کتاب انسانیت محمد از خالد محمد خالد است.

۲. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه.

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آن نرمخو [و پُرمهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و بر ایشان آموزش بخواه.^۱

امیرمؤمنان، علی(ع) درباره حضرت رسول اکرم(ص) و برخورد‌های ایشان با مردم آورده‌اند: «پیامبر [گشاده‌رو و خوش اخلاق و نرمخو بود و نه خشن و درشتخو»^۲

پیامبر(ص) خود پیرامون مدارا با مردم، فرمود: «خدای متعال همان گونه که مرا به برپایی واجبات فرمان داده، به مدارا با مردمان نیز فرمان داده است».^۳

و همچنین از ایشان نقل شده است که: «خردمندترین کس آن است که بیشترین مدارا را با مردم داشته باشد».^۴ و نیز فرمود: «مدارا با مردم سرِ عقل است».^۵

تکریم مردم

تکریم به معنای منزّه داشتن و حرمت نگهداشتن، و گرامی داشتن و

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۳. محمد عبدالرؤف مناوی، فیض‌التقدیر، ج ۲، ص ۲۱۵.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۲.

۵. محمد عبدالرؤف مناوی، فیض‌التقدیر، ج ۴، ص ۲.

بزرگوار شمردن است.^۱ در سیره و رفتار عملی رسول اکرم (ص) تکریم در روابط انسانی و تعامل اجتماعی، نقشی اساسی و اصلی حیاتی دارد.

«رفتار پیامبر با مردم به تمام معنا کرامت‌آمیز بود. آن حضرت با خوشرویی بسیار با مردم روبه‌رو می‌شد، و هرگز سخنی زشت بر زبان نیاورد، و هیچ‌گاه کسی را سرزنش ننمود، و عیب کسی را جستجو نکرد، و هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حد گذشته باشد که در آن صورت با نهی و پا برخاستن سخن او را می‌برید.»

رسول خدا (ص) صریحاً بر تکریم در روابط انسانی و اجتماعی تأکید می‌کرد: «هر کس برادر مسلمانش را تکریم کند، بی‌گمان خدای عزوجل را تکریم کرده است.»^۲ و در مقابل مردم را از اینکه یکدیگر را تحقیر کنند پرهیز می‌داد: «مبادا فردی از مسلمانان را کوچک بشمارید و تحقیر کنید که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.»^۳

شهر آشوب در کتاب خود، مطلبی آورده است که نشان از اهمیت تکریم در اندیشه و عمل رسول اکرم (ص) دارد: «[رسول خدا] به هر

۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا.

۲. المطالب العالیة، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۶.

کس می‌رسید ابتدا سلام می‌کرد و هر کس برای خواسته‌ای نزد او می‌آمد در انجام دادن کار وی بردباری می‌کرد [تا خواسته‌اش برآورده شود] و یا آن شخص خود منصرف گردد. هرگز نشد کسی دست پیامبر را بگیرد و آن حضرت جلوتر از طرف، دست خود را از دست وی بکشد و... چون مشغول نماز بود و کسی در کنارش می‌نشست نماز خود را کوتاه می‌ساخت و به او رو می‌کرد و می‌فرمود: آیا حاجتی داری؟ هر کس بر وی داخل می‌شد او را تکریم می‌کرد چنان که گاهی لباس خود را زیر او پهن می‌کرد و یا او را بر تشک خود می‌نشاند».^۱

محبت و رحمت

خداوند، حضرت محمد(ص) را به مهربانی با مردم معرفی می‌کند: «قطعاً، برای شما پیامبر از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است»^۲

رسول اکرم(ص) خود فلسفه نبوتش را چنین بیان می‌کند: «انما بعثتُ رحمةً؛ من به عنوان رحمتی [فراگیر] برانگیخته شدم».

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. توبه، ۱۲۸.

بردباری و تحمل

در میان پیامبران الهی کمتر کسی به اندازه پیامبر اسلام (ص) از ناحیه امت خود اذیت و آزار دید، ولی تاریخ حیات شصت و سه ساله آن حضرت حتی یک مورد اظهار ناشکیبایی و برخورد ناروایی از سوی آن حضرت را از خود به یاد ندارد و گستردگی دشمنی‌ها، جهالت‌ها و جسارت‌ها به آن بزرگوار جز بر دامنه صبر و تحمل آن حضرت نمی‌افزود.

انس بن مالک می‌گوید: «روزی عربی بیابانی به دور از ادب با رسول خدا (ص) ملاقات کرد. در همین حال ردای آن حضرت را که بر دوش ایشان بود حاشیه‌ای درشت داشت گرفت و به شدت کشید؛ به گونه‌ای که اثر آن بر گردن مبارک آن حضرت نمودار شد و خطاب به پیامبر گفت: از اموالی که از خداوند نزد تو است بر این دو شترم بار کن. این اموال نه از تو است و نه از پدرت! پیامبر لحظهای سکوت کرد و سپس فرمود: «المال مال الله و أنا عبده؛ هر چه هست از آن خدا است و من بنده اویم» و آنگاه به او فرمود: «به سبب این کارت از تو انتقام گرفته خواهد شد؛ و او جواب منفی داد و گفت: «تو بدی را به بدی پاسخ نمی‌گویی». پیامبر تبسم کرد و آنگاه دستور داد تا بر یک شترش جو و بر دیگری خرما بار کنند».

نکته‌ای در خور توجه در این گزارش آن است که این حالت به گونه‌ای در شخصیت آن حضرت نهادینه بود که برای همگان حتی اعراب بیابانی از پیش به طور یقین روشن بود که آن حضرت در هیچ وضعیتی بردباری خود را از دست نمی‌دهد و از قبل نوع واکنش ایشان، قابل پیش‌بینی بوده است.

انس می‌گوید: «من نه سال خدمتگزار پیامبر بودم، در این مدت هیچ‌گاه به یاد ندارم گفته باشد: چرا فلان کار را نکردی و هرگز در کاری بر من ایراد نگرفت».

کرامت و منزلت انسان‌ها در نگاه نافذ و حقیقت‌بین پیامبر اعظم آن اندازه بزرگ و والا بود که همه خطاهای جزئی و نادانی‌ها و برخورد‌های شخصی با ایشان در برابر آن رنگ می‌باخت و به چشم آن بزرگوار نمی‌آمد.

ادب و احترام به دیگران

انس بن مالک می‌گوید: «پیامبر خدا(ص) هر گاه یکی از برادران مؤمن خود را نمی‌دید، از حال او جويا می‌شد. اگر در سفر بود برای او دعا می‌کرد و اگر حضور داشت به دیدن او می‌رفت و چنانچه مریض بود، از او عیادت می‌کرد».

و نیز گزارش شده است: «مردی در مسجد بر آن حضرت وارد شد، در حالی که ایشان تنها نشسته بودند، پیامبر گرامی (ص) برای او جای باز کرد. آن شخص عرض کرد: ای رسول خدا مکان برای نشستن وسیع است. حضرت در پاسخ فرمود: حق مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که هر گاه ببیند او ارادهٔ نشستن دارد، به او جای دهد».

در روزهای پایانی عمر مبارکش به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «اجل من فرا رسیده است، پس به هر کس وعده‌ای داده‌ام بیاید تا وفا کنم و از هر کس دینی بر عهده من است بیاید و مطالبه کند تا بپردازم. مردی به پا خاست و گفت: ای رسول خدا زمانی که من تازه ازدواج کرده بودم وعده دادی که به من کمک کنی. آن حضرت دستور داد تا مقداری که او وعده داده بود، پرداخت کنند».

امام صادق (ع) در مورد ادب رسول خدا می‌فرماید: «پیامبر گرامی هیچ‌گاه پای خود را نزد اصحاب خود دراز نکرد و اگر مردی با او مصافحه می‌کرد آن حضرت دست خود را از کف او رها نمی‌کرد تا او خود دستش را جدا کند. وقتی یاران ایشان متوجه این موضوع شدند، هر گاه هر یک از آنها با ایشان مصافحه می‌کرد، دست خود را متمایل می‌کرد و از آن حضرت جدا می‌ساخت».

انس بن مالک می گوید: «رسول خدا(ص) دو نویشدنی داشت که یکی را وقت سحر و دیگری را هنگام افطار می نویشد؛ گاهی شیر بود و گاهی نیز شربتبی که نان در آن تریت می شد. یک شب آن را مهیا کردم، ولی آن حضرت تأخیر داشت و در وقت همیشگی به خانه برنگشت و من خیال کردم که بعضی از یاران ایشان او را به منزل خود برده و میهمان کرده است، و لذا آن را خوردم. پس از ساعتی آن حضرت آمد و من از برخی همراهان ایشان پرسیدم که آیا رسول خدا(ص) در جایی افطار کرده اند؟ و او پاسخ منفی داد. من از این واقعه به شدت اندوهگین شدم و از اینکه پیامبر آن افطاری را از من بخواهند و موجود نباشد و حضرت با گرسنگی شب را به سر ببرد آن شب بی نهایت بر من سخت گذشت، ولی نه آن شب آن را از من طلبید و نه از آن زمان تاکنون در آن باره سخنی با من گفته است»^۱.

کرامت انسانی پیامبر در برخورد با غیر مسلمانان^۲

رفق و مدارا، از اموری است که در سیره اجتماعی پیامبر(ص) خصوصاً در برخورد با غیر مسلمانان اهمیت بسیاری داشته است.

۱. کرامت انسان در قرآن و سنت (۱)، ص ۴۹۹-۵۰۳.

۲. این قسمت بخشی از مقاله: «کرامت انسان در حکومت پیامبر»، اثر نجفعلی غلامی.

همین امر موجب اصلاح جامعه و بسط روابط و مناسبات اجتماعی بود. خدای متعال از خوش‌خویی و مدارای پیامبر(ص) این‌گونه تمجید می‌کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛^۱ به برکت رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند پس آنها را ببخش و برایشان آمرزش بخواه».

رحمت و مهر او، به‌گونه‌ای فراگیر بود که با مشرکین قریش که سال‌ها با او دشمنی کرده بودند، با گذشت برخورد کرد. در روز فتح مکه شخصی این جمله را تکرار می‌کرد که: «الیوم یوم الملحمة، الیوم تستحلّ الحرمة؛ امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز، روز شکسته شدن حرمت‌ها است»، ولی پیامبر رحمت با توجه به اینکه برای انسان‌ها کرامت ذاتی قایل می‌باشند، در برابر و در ردّ این شعار، این جمله را فرمود: «الیوم یوم المرحمة؛ امروز روز رحمت و مهربانی است»، و خطاب به قریش فرمود: «إذهبوا فأنتم الطلقاء».

قرآن کریم، پیامبر(ص) را مصداق اکمل و اتم رحمت معرفی

۱. آل‌عمران، ۱۵۹.

می کند و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱.

آری پیامبر اعظم (ص) رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت و متعالی کردن کرامت انسانی حریص است. خداوند رحمان، در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار خطاب به حضرت می فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۲ گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند.

پیامبر (ص) همه آدمیان را، بدون استثنا همچون فرزندان دلبنده و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایت همه شان را می خواست، پیامبر (ص) خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی شناسانده، می فرماید: «إِنَّمَا بَعَثْتُ رَحْمَةً»^۳ همانا من رحمتی فراگیر برانگیخته شده ام.

در عصر حکومت نبوی عمده ادیانی که مطرح بودند و طرفدارانی داشتند، یهود و مسیحیت بودند. آنچه جالب توجه بوده، دقت نظر می طلبد، نگاه تکریمی پیامبر (ص) به این افراد است. پیامبر (ص) هیچ زمانی کسی را به جرم یهودی بودن یا مسیحی بودن مورد تعقیب قرار

۱. انبیاء، ۱۰۷.

۲. شعراء، ۳.

۳. سیره نبوی، ج ۳، ص ۷۵.

نداده، برای آنان احترام و کرامت قایل بود. انسان، نزد او، با صرف نظر از دین و آیینش محترم و مکرم شمرده می‌شد. برای ایضاح مطلب و روشن شدن ابعاد مختلف آن، به تبیین و توضیح این موضوع می‌پردازیم:

رفتار تکریمی پیامبر(ص) با یهود

رابطه پیامبر(ص) با یهود بر اساس حُسن همجواری و روابط مسالمت‌آمیز بود و حرمت انسانی آنان را حفظ می‌نمود. حضرت شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌کرد و به عیادت بیمارانشان می‌رفت و در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت می‌جست.

حضرت رسول اکرم(ص) در یک دستورالعمل ارشادی و حکومتی به «عمرو بن حزم» که او را به یمن فرستاد تا مردم را به تعالیم اسلام فرا خواند، نوشت که نسبت به همه اقشار مردم یمن حتی یهود و نصاری، دستورات اسلام را پیاده کرد، در فقره ۲۱ این عهدنامه آمده:

«و اِنَّهٗ مَن اَسْلَمَ مِنْ يَهُودِيٍّ اَوْ نَصْرَانِيٍّ اِسْلَامًا خَالِصًا مِنْ نَفْسِهٖ وَ دَانَ بِدِيْنِ الْاِسْلَامِ فَاِنَّهٗ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ لِهٖ مِثْلُ مَا لِهٖمْ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْهِمْ وَ مَنْ كَانَ عَلٰى نَصْرَانِيَّةٍ اَوْ يَهُودِيَّةٍ فَاِنَّهٗ لَا

برد عنها؛ هر یهودی و یا مسیحی که مسلمان شود و به اسلام خالص اظهار نماید، از جمله گروه مؤمنان و مسلمانان است. هر آنچه مسلمانان دارند شامل او نیز می‌شود و در نفع و ضرر با آنها شریک است و هر که در یهودیت و نصرانیت خود باقی ماند، هرگز مجبور به ترک دین خود نمی‌شود».

پیامبر(ص) در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقتشان چشم می‌پوشید و آنها را با مسلمانان برابر می‌گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می‌گذاشت. بر پیمان‌هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می‌کرد تنها به مجازات او اکتفا می‌کرد و دیگران را به گناه او نمی‌گرفت، چنان که درباره «کعب ابن اشرف» و «سلام بن ابی حقیق» که به مسلمانان خیانت کرده بودند، همین روش را به کار بست و متعرض یهودیان دیگر نشد. در واقع رفتار پیامبر(ص) با یهودیان خیلی ملایم‌تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود.

رفتار تکریمی پیامبر(ص) با مسیحیان

قرآن کریم، موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می‌کند، در حالی که موضع مشرکان و یهود نسبت به مسلمانان خشن بود، آنجا که

می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»^۱ به‌طور مسلم دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی که می‌گویند ما نصاری هستیم».

مسیحیان جزیره‌العرب هیچ‌گاه از سوی پیامبر(ص) و مسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش آیین اسلام مجبور نشدند.

قبایل و دسته‌های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر(ص) و بعد از آن پیوسته از حمایت فرستاده‌ی خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان بر اساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می‌کردند.

پس از آنکه نصارای نجران، از مباحله با پیامبر به دلیل عظمت شأن و مقام رسول الله و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد(ص) و فرزندانش و علی(ع) شخصیت‌های وارسته‌ای هستند، صلح‌نامه‌ای بین پیامبر(ص) و آنان منعقد شد. طبق این صلح‌نامه، در برابر پرداخت مالیات و جزیه، نصارای نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند. در فرازی از این صلح‌نامه آمده

۱. مانده، ۸۲.

است: «و لنجران و حاشتها جوار الله و ذمة محمد النبی رسول الله علی أموالهم و أنفسهم و ملتهم و غائبهم و شاهدهم و عشیرتهم و تبعهم و کل ما تحت أیدیهم من قلیل أو کثیر؛^۱ مردم مسیحی نجران و حاشیه آن در سایه خداوند و ذمه محمد، پیامبر خدا هستند که دارایی، جان، دین، افراد غایب و حاضر، خانواده آنان و تجارب و آنچه از کم و زیاد در اختیار دارند همه محفوظ و در امان است».

آنچه که از این شواهد و مدارک مستند تاریخی نتیجه می‌گیریم این است که در سیره سیاسی و حکومت پیامبر(ص) انسان دارای جایگاه و پایگاه بس عظیم و شگرفت می‌باشد و نگاه حضرت به انسان یک دید مبتنی بر ارزش‌مداری است و انسان در حکومت نبوی کریم و عزیز است و انسان‌ها اگرچه دارای عقاید و تفکرات غیر اسلامی باشند، اما مادامی که خود را پایبند به اصول و قوانین موضوعه نشان دهند، محترم تلقی می‌شوند و واجد کرامت و منزلت فردی و اجتماعی می‌باشند.

۱. التشریح الدولی فی الاسلام، ص ۱۴۷ و ۱۷۶.

منتخبی از نهج الفصاحه

در این بخش ترجمه بخشی از نهج الفصاحه، این دائرة المعارف بزرگ اسلامی، که از سخنان گران قدر رسول گرامی اسلام است، ارائه می شود تا شناخت بیشتر جایگاه کرامت و منزلت انسانی در فکر و اندیشه آن فرستاده خدا، مهیا گردد.

شیوه رسیدن به حاجت / برکات یتیم‌نوازی

آیا دوست داری دلت نرم شود و حاجت خود بیابی بر یتیم رحمت آور وی را بنواز و از غذای خویش بدو بخوران تا دلت نرم شود و حاجت خود بیابی.

دوستی با بینوایان

با فقرا دوستی کنید زیرا در روز رستاخیز دولتی بزرگ دارند.

گشاده‌رویی با مردم

از خدا بترس و هیچ کار نیکی را حقیر مشمار گرچه کار نیک منحصر به این باشد که دل خویش را در ظرف تشنه‌ای بریزی و برادر خود را با روی گشاده ملاقات کنی.

دعای مظلوم

از دعای مظلوم پرهیز زیرا وی به دعا حق خویش را از خدا می‌خواهد و خدا حق را از حقدار دریغ نمی‌دارد.

نفرین مظلوم

از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان می‌رود.

خشم

از خشم به پرهیز.

نفرین مظلوم

از نفرین‌های مظلوم بترسید که میان آن و خدا حجابی نیست.

رفتار اجتماعی

دعوت را بپذیرید، هدیه را رد نکنید و مسلمانان را نزنید.

تداوم در کار نیک

محبوب‌ترین کارها در پیش خدا کاری است که دوام آن بیشتر است اگرچه اندک باشد.

میان‌ه‌روی در دوستی و دشمنی

در دوستی میان‌ه‌نگهدار که شاید دوست روزی دشمن تو شود و در دشمنی راه افراط مَسپار که شاید دشمن روزی دوست گردد.

معیار تعامل با دیگران

آن‌چه برای خود می‌خواهی برای مردم به خواه تا مؤمن باشی و با همسایگان نیکی کن تا مسلمان باشی.

رسیدگی به بینوایان

بهترین کارها در پیش خدا آن است که بی‌نوایی را سیر کنند، یا قرض او را به پردازند یا زحمتی را از او دفع نمایند.

شادمان کردن مسلمان

بهترین کارها در پیش خدا بعد از ادای واجبات خوشحال کردن مرد مسلمان است.

سخن راست

در نظر من بهترین سخنان آن است که راست‌تر باشد.

خُلُق نیک

بهترین بندگان در پیش خدا کسی است که خلُقش نیک‌تر باشد.

سودمندی برای دیگران

از جمله بندگان آن کس پیش خدا محبوب‌تر است که برای بندگان

خدا سودمندتر است.

معیار تعامل با مردم

آنچه رای خود می‌خواهی برای مردم بخواه.

زودرس بودن کیفر ستمکاری

از ستم‌گری به پرهیزید زیرا کیفری از کیفر ستمکاری آماده‌تر نیست.

فرو بردن خشم

آنکه در فرو بردن خشم از دیگران پیشتر است از همه کس

دوراندیش‌تر است.

سفارش به حاکمان

وقتی فرمان‌روایی یافتید به نیکی گرایید و زیردستان خود را ببخشید.

هدیه گرفتن امیر

هدیه گرفتن امیر نارواست و رشوه گرفتن قاضی کفر است.

بیم از چهار چیز بر امت

بر امت خویش، بیشتر از هر چیز، از شکم‌پرستی و پر خوابی و

بی‌کارگی و بی‌ایمانی بیمناکم.

خوش رفتاری با زیردستان

بندگان شما برادران شما هستند که خداوند آنها راز بر دست شما

قرار داده هر کسی برادر وی زیر دستش باشد باید از غذای خود بدو

بخوراند و از لباس خویش بر او بیوشاند و کاری که بیش از طاقت وی باشد بدو رجوع نکند و اگر کار سختی بدو رجوع کرد یاری اش کند.

امانت و خیانت

با کسی که تو را امین می‌داند به امانت رفتار کن و با کسی که به تو خیانت کرده است خیانت مکن.

برخورد صحیح با فقیر

وقتی فقیری پیش شما آمد چیزی بدو بدهید اگرچه یک قطعه سم سوخته باشد.

بزرگ داشتن بزرگان

وقتی بزرگ طایفه‌ای پیش شما آمد او را بزرگ شمارید.

شیوه رفتار با دوستان

وقتی با کسی دوست شدی با او مجادله و رقابت مکن و بر او برتری مجوی و از هیچ‌کس درباره او چیزی میپرس چه ممکن است به یکی از دشمنان او برخوردی و درباره وی سخن به خطا گوید و میان شما را تفرقه اندازد.

رفع حوایج مردم

وقتی خداوند برای بنده‌ای نیکی خواهد حاجت‌های مردم را در دست

او قرار می‌دهد.

نیکی خداوند به جامعه

وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد عمرشان را دراز و زبانشان را به شکر باز کند.

مدارا

وقتی خدا برای مردم خانه‌ای نیکی خواهد آنها را با مدارا قرین سازد.

مرگ در اثنای کار نیک

وقتی خداوند برای بنده‌ای نیکی خواهد او را بکار گیرد گفتند بکار گرفتن او چگونه است گفت نزدیک مرگ وی کار نیکی را پیش پایش می‌گذارد تا اطرافیانش را از او خشنود کند.

رفتار مردم با نخبگان جامعه

وقتی خدا برای قومی نیکی خواهد دانایان آنها را زیاد و نادانهایشان را کم کند تا هنگامی که دانا سخن گوید یاریش کنند و موقعی که نادان لب گشاید مغلوب گردد و وقتی برای قومی بد خواهد نادانهایشان را زیاد و دانایان آنها را کم کند تا هنگامی که نادان لب گشاید یاریش کنند و وقتی دانا سخن گوید مغلوب گردد.

صراحت در مقام مشاوره

وقتی یکی از شما با برادر خود مشورت می‌کند وی باید رأی خود را

صریح بگوید.

تقدّم خود و خویشان بر دیگران

وقتی خدا به یکی از شما چیزی داد در صرف آن از خود و کسان خود آغاز کنید.

گرامی داشتن ملاقات کننده

وقتی کسی به ملاقات شما آمد وی را گرامی دارید.

بایستگی‌های برادری

وقتی در برادر خود سه صفت دیدی بدو امیدوار باش، حیا و امانت و راستی و اگر این صفات را ندارد از او امیدی نداشته باش.

سکوت به هنگام خشم

وقتی خشمگین شدی خاموش باش.

آداب معاشرت

وقتی سه تن باهم‌اید دو تن از شما با هم آهسته سخن نگویند، تا با دیگران مخلوط شوید زیرا این کار وی را غمگین می‌کند.

خوارترین مردم

خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد.

تسلّط بر خود در چهار حال

چهار چیز است که هر که دارد خدایش بر آتش حرام و از شیطان

حراست کند، آنکه به هنگام رغبت و هنگام بیم و وقت شهوت و موقع غضب عنان خویش را کف نگذارد.

مهرورزی و گذشت از دیگران

کسان را رحم کنید تا به شما رحم کنند دیگران را ببخشید تا ببخشیده شوید.

رعایت حال زیردستان

بندگان خود را رعایت کنید هر چه می‌خورید به آنها بخورانید و هر چه می‌پوشید به آنها به پوشانید و اگر گناهی کردند که نمی‌خواهید ببخشید آنها را بفروشید و عذابشان ندهید.

نیکی به خدمتگزار

بندگان شما برادران شما هستند با آنها نیکی کنید آنها را در کارهای مشکل خود به کمک گیرید و آنها را در کارهای مشکل کمک کنید.

مشورت با خردمندان

از خردمند، رهبری جوئید تا به راه راست برسید و وی را نافرمانی نکنید که پشیمانی برید.

رفتار نیک با مردم

استوار باش و رفتار خویش را درباره مردم نیک ساز.

برابری و برادری

با یکدیگر برابر شوید و مختلف مشوید تا دل‌هایتان مختلف نشود.

معاشرت و مهرورزی به یکدیگر

با یکدیگر برابر شوید تا دل‌هایتان برابر شود و با یکدیگر آمیزش

کنید تا به هم رحم کنید.

استوارترین کارها

استوارترین کارها سه چیز است یاد خداوند در همه حال و رعایت

انصاف بر ضرر خویش و تقسیم مال با برادر دینی.

مدارا با مردم

با کسان سهل‌انگاری کن تا با تو سهل‌انگاری کنند.

خشم خداوند

خشم خدا بر آنکه گمان می‌کند ملک ملک‌ان است، بسیار سخت

است، ملکی جز خدا نیست.

ستم بر بینوای بی‌پناه

آن کسی که بر بینوایی که جز خدا پناهی ندارد ستم می‌کند خشم

خدا نسبت به او بسیار سخت است.

پیشوای ستمگر

روز رستاخیز عذاب پیشوای ستمگر از همه کس سخت‌تر است.

آزار مردم

آن که در دنیا مردم را بیشتر آزار کند در روز رستاخیز پیش خدا از همه مردم عذاب وی سخت تر است.

مهرورزی با یکدیگر

مهربان باشید تا شما را ستایش کنند و پاداش یابید.

سپاسگزارترین مردم

از همه مردم سپاسگزارتر آن کس است که بهتر سپاس مردم را می‌گزارد.

سودمندی برای مردم

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر است.

کارهایی که بهشت را تضمین می‌کند

شش چیز را از طرف خود برای من تعهد کنید تا من بهشت را برای شماها تعهد کنم وقتی سخنی می‌گویید راست گوئید و وقتی وعده می‌دهید وفا کنید، وقتی امانت به شما سپردند رد کنید، چشمهای خود را از «نگاههای ناروا» ببندید و دست خویش را «از اعمال ناپسند» نگهدارید.

عادل‌ترین مردم

عادل‌تر از همه مردم کسی است که آنچه برای خود پسندد برای

مردم نیز پسندد و آنچه بر خود روا ندارد بر مردم روا ندارد.

برداشتن موانع از میان راه

مانع از راه مسلمانان دور کن.

گشاده‌دستی

ببخش و تنگ مگیر که بر تو تنگ گیرند.

تسریع در پرداخت مزد

به گدا چیزی بده و گرچه بر اسب به نزد تو آمد و مزد اجیر را پیش

از آن که عرقش خشک شود بپرداز.

عامل موفقیت

بدان که ظفر قرین صبر است و گشایش قرین رنج و به دنبال سختی،

آسایشی هست.

شادمان کردن دیگران

بهترین کارها آن است که برادر مؤمن خویش را خوشحال‌سازی یا

قرض او را بپردازی.

دوستی با مردم

بهترین کارها پس از ایمان به خدا دوستی با مردم است.

گرامی داشتن همنشین

بهترین کارهای نیک آن است که جلیسان را عزیز داری.

خُلق نیک

هر کس از شما اخلاقش نیک تر ایمانش بهتر است.

پذیرفتن سخن حق

سخن حق را از هر که شنیدی به پذیرا اگرچه دشمن و بیگانه باشد و ناحق را از هر که شنیدی نپذیر اگرچه دوست و نزدیک باشد.

اصلاح روابط مردم

می‌خواهید شما را از چیزی که بهتر از روزه و نماز و صدقه است خبر دهم؟ اصلاح میان کسان، زیرا فساد میان کسان مایه هلاک است.

نرمی و ملایمت با مردم

می‌خواهید شما را خبر دهم که فردا آتش بر چه کس حرام است؟ هر کس که ملایم و نرم و زودجوش و آسان‌گیر باشد.

بهترین شما

می‌خواهید شما را از بدان و نیکانتان خبر دهم؟ بهترین شما کسی است که به خیرش امید توان داشت و از شرش امان توان یافت و بدترین شما کسی است که بخیرش امید و از شرش امان نیست.

کنترل خشم

می‌خواهید شما را به آن کس که از همه زورمندتر است رهبری

کنم؟ آن که هنگام خشم بهتر خود را نگاه می‌دارد.

بزرگوارترین مردم

بدانید که مردم از آدم پدید آمده‌اند و آدم از خاک و بزرگوارترین مردم در نظر خدا پرهیزگارترین آنها است.

خوش رفتاری با زیردستان

در رفتار با بندگان خود خدا را در نظر داشته باشید، تشنان را بیوشانید و شکمشان را سیر کنید و با آنها به ملایمت سخن گوید.

یاری رساندن به دیگران

تا هنگامی که شخص بیاری برادر خویش می‌پردازد خداوند یاور او است.

اصلاح روابط با مردم

خدایا میان ما را اصلاح ده و دل‌های ما را متفق ساز و ما را به آرامش هدایت کن و از تاریکی‌ها به سوی روشنی‌های بخش و از زشتی‌های آشکار و نهان دور ساز، خدایا گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها و زن‌ها و فرزندان ما را مبارک گردان توبه ما را بپذیرد زیرا تو توبه‌پذیر و مهربانی.

پناه به خدا از اخلاق بد

خدایا از اخلاق بد و اعمال بد و هوسهای بد و مرضهای بد به تو پناه

می‌برم.

مدارا با مسلمانان

خدایا هر کس عهده دار کار امت من شد و بر آنها سخت گرفت بر او سخت گیر، و هر کس عهده دار کار امت من شد و با آنها مدار کرد با او مدار کن.

برداشتن مانع از راه مردم

مانع از راه مسلمانان دور کن تا حسنات تو بسیار شود.

برخورد مناسب با مردم

مردم را در مقام خودشان از بدی و نیکی بشناسید.

یاری به برادران ایمانی

برادر خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم دیده اگر ستمگر است او را از ستم بازدار و اگر ستم دیده است او را یاری کن.

حاکم عدالت گستر

محبوب‌ترین مردم در نظر خدا روز قیامت و نزدیک‌تر از همه به او، پیشوای دادگستر و منفورترین مردم و دورتر از همه به او، پیشوای ستمگر است.

مهربانی با مردم

محبوب‌ترین بندگان خدا به نزد وی کسی است که با بندگان او

مهربان تر باشد.

عوامل ورود به بهشت

مردم بیشتر به واسطه ترس خدا و نیک خلقی به بهشت می‌روند.

فروتنی، گذشت و صدقه

تواضع مایه رفعت است، تواضع کنید تا خدا شما را رفعت دهد. عفو

مایه عزت است، عفو کنید تا خدا شما را عزت بخشد. صدقه موجب

فزونی مال است، صدقه دهید تا خدا مالتان را زیاد کند.

خشنودی از کار دیگری

هر که از روش و کار دیگری راضی باشد مثل او است.

خُلق نیک

بنده به وسیله خوش خلقی به مقام روزه‌دار و نماز گزار می‌رسد.

سپاسگزاری از بندگان

وقتی خداوند خیر کسی را به دست دیگری انجام دهد و او را سپاس

نگذارد سپاس خدا را نیز نداشته است.

مدارا با مردم

خداوند به من فرمان داده با مردم به مدارا رفتار کنم، هم‌چنان که

مرا به ادای واجبات مأمور ساخته است.

فروتنی

خداوند به من وحی فرستاده که فروتنی کنید تا کسی بر کسی افتخار نکند و کسی بر کسی تعدی نکند.

راه محبوب شدن در میان مردم

خداوند وقتی بنده‌ای را دوست دارد جبرئیل را فرا خواند و گوید من فلانی را دوست دارم او را دوست دارید، سپس در آسمان ندا دهد و گوید خداوند فلان را دوست دارد او را دوست دارید و اهل آسمان نیز او را دوست دارند پس از آن در زمین نیز مقبول کسان شود. و همین که خدا بنده‌ای را دشمن داشت جبرئیل را فرا خواند و گوید من فلانی را دشمن دارم او را دشمن بدار و جبرئیل او را دشمن دارد، سپس در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دشمن دارد او را دشمن بدارید و او را دشمن دارند و در زمین نیز مبعوض کسان شود.

خُلُق‌های والا

خداوند بخشنده است و بخشش را دوست دارد و اخلاق عالی را دوست دارد و اخلاق پست را دوست ندارد.

آسانی برای امت مسلمان

خداوند برای این امت آسانی را پسندیده و سختی را نپسندیده است.

نرمی یا خشونت

خداوند ملایم است و ملایمت را دوست دارد و به وسیله آن چیزها می‌دهد که به وسیله خشونت نمی‌دهد.

رعایت حال زیردستان

خداوند از هر کس درباره زیر دستش می‌پرسد که آیا آن را نگاه داشته یا ضایع گذاشته است تا آن جا که از مرد درباره اهل خانه‌اش پرسش می‌کند.

گذشت

خداوند بخشنده است و بخشش را دوست دارد.

غلبه رحمت بر خشم

خداوند وقتی خلق را بیافرید بر خویش مقرر داشت که، «رحمت من بر خشم من غلبه خواهد یافت».

آسان گیر، نه اشکال تراش

خداوند مرا اشکال گیر و اشکال تراش نفرستاده بلکه آموزگار و آسان گیر فرستاده است.

ملایمت در کار

خداوند ملایمت را در همه چیز دوست دارد.

آسان‌گیری

خداوند شخص آسان‌گیر آزاده را دوست دارد.

یاری به دیگران

خداوند یاری کردن کسانی را که کمک می‌جویند دوست دارد.

رنج دادن مردم

خداوند روز رستاخیز کسانی را که در دنیا مردم را عذاب کرده‌اند، عذاب می‌کند.

خدا در میان بندگان

خداوند روز رستاخیز گوید آدمی‌زاد! بیمار شدم مرا عیادت نکردی، گوید خدایا چگونه تو را که پروردگار جهانیانی عیادت کنم، گوید مگر نمی‌دانی که فلان بنده من بیمار بود و او را عیادت نکردی، مگر نمی‌دانی که اگر او را عیادت می‌کردی مرا پیش او می‌یافتی؟.. آدمی‌زاد! من از تو غذا خواستم به من غذا ندادی! گوید پروردگارا چگونه تو را که پروردگار جهانیانی غذا دهم؟ گوید مگر نمی‌دانی که فلان بنده من از تو غذا خواست و به او غذا ندادی! مگر نمی‌دانی که اگر او را غذا می‌دادی اکنون پاداش آن را پیش من می‌یافتی. آدمی‌زاد، از تو آب خواستم به من آب ندادی! گوید چگونه تو را که پروردگار جهانیان آب بدهم؟ گوید فلان بنده من از تو آب خواست

به او آب ندادی اگر به او آب داده بودی اکنون پاداش آن را پیش من می‌یافتی.

مهرورزی به دیگران

خداوند فقط به بندگان رحیم خود رحم می‌کند.

اخلاق نیک

مؤمن به وسیله خوش خلقی به مقام نماز شب گزار و روزه‌دار می‌رسد.

خلق نیک

به مردم چیزی بهتر از اخلاق نیک نداده‌اند.

اخلاق نیک

خوش اخلاقی گناه را محو می‌کند چنان که آفتاب یخ را آب می‌کند.

وفای به عهد

رعایت پیمان از لوازم ایمان است.

کار با بصیرت و کار با جهالت

کار اندک که با بصیرت و دانش انجام می‌گیرد بسیار است و کار

بسیار که با نادانی صورت پذیرد اندک است.

راه خرسند کردن مردم

مال شما به همه مردم نمی‌رسد پس با اخلاق خود همه را خرسند

کنید.

رفع نیازهای مردم

خداوند را بندگان است که خاص حوایج مردمان کرده است و کسان در حوایج خویش به ایشان پناه برند، آنها از عذاب خدا ایمنند.

خُلُق نیک

هر کس از شما خوش خلق تر است، پیش من محبوب تر است.

مهرورزی به دیگران

خداوند به بندگان رحیم خود رحم می کند.

داوری درباره درون مردم

من مأمور نیستم بر دل‌های مردم راه یابم یا باطن آنها را به شکافم.

اهمیت آبروی مسلمان

آسان‌ترین رباها چنان است که کسی با مادر خود زنا کند و بدترین رباها آن است که مرد درباره آبروی برادر دینی خود زبان‌درازی کند.

عفو به هنگام قدرت

هر که را قدرت مجازات بیشتر است، عفو از او پسندیده تر است.

خُلُق نیک

نخستین چیزی که در ترازو گذاشته می شود خلق نیک است.

نیرنگ با زیردستان

هر که با زیردستان خود به نیرنگ رفتار کند اهل جهنم است.

بی‌رحمی به زیردستان

هر کس به زیردستان خود رحم نکند خداوند بهشت را بر او حرام کند.

دلسوزی مسئولان

هر کس سرپرستی گروهی را به عهده گیرد و در کار آنها به امانت و دلسوزی رفتار نکند رحمت خدا که شامل همه چیز است به او نمی‌رسد.

دلسوزی زمامداران

هر زمامداری چیزی از کار امت مرا به دست گیرد و در کار آنها مثل کارهای خصوصی خود دلسوزی و کوشش نکند، روز رستاخیز خداوند او را وارونه در آتش اندازد.

مدارای مسئولان با مردم

هر کس به زمامداری برسد و با مردم به ملایمت و مدار رفتار کند، خداوند روز قیامت با او مدارا کند.

سختگیری بر زمامداران

هر زمامداری که پس از من کار امت مرا به دست گیر روز رستاخیز بر صراط متوقف شود و فرشتگان نامه اعمال او را بکشایند اگر عادل باشد خداوند او را به وسیله عدلش نجات دهد و اگر ستمگر باشد

صراط زیر پای او چنان بلرزد که بندهای او را از هم جدا کند چنان
که میان دو عضو او صدسال راه فاصله باشد سپس از صراط بیفتد.

ظلم به مؤمنان

ای مردم از خدا به ترسید به خدا مؤمنی، مؤمنی را ستم نکند جز
آن که روز رستاخیز خدا از او انتقام گیرد.

میان‌روی

ای مردم معتدل باشید زیرا خدا ملول نمی‌شود مگر هنگامی که شما
ملول شوید.

دعوت به کار نیک

آن که به کار نیک فرمان دهد مانند کسی است که آن را انجام
می‌دهد.

دوستی با مردم

میان‌روی در خرج، یک نیمه معیشت است و دوستی با مردم، یک
نیمه عقل است و خوب پرسیدن، یک نیمه دانش است.

خلق نیک

میان‌روی یک نیمه معیشت است و خوش‌خلقی یک نیمه دین است.

مدارا با مردم

من به مدارا با مردم مبعوث شده‌ام.

مهربانی با خردسالان و احترام به بزرگسالان

برکت در بزرگان ماست و هر کس بر کوچک ما رحم نکند و بزرگ ما را محترم نشمارد از ما نیست.

مقام بزرگسالان

برکت با بزرگان شما است.

همنشینی با فقیران

فروتنی کنید و با فقیران بنشینید تا در پیش خدا بزرگ باشید و از تکبر برکنار مانید.

شتاب در توبه و کار نیک

پیش از آن که مرگ فرا رسد توبه کنید و پیش از آن که گرفتار شوید کارهای نیک انجام دهید.

آزار مسلمان

کسی که از گناه توبه کند چنان است که گناه نکرده باشد و کسی که از گناه آمرزش طلبد و باز مرتکب آن شود چنان است که پروردگار خویش را مسخره کند و هر که مسلمانی را آزار رساند گناهِش به اندازه نخلستانها است.

تشکر از مردم

گفتگو از نعمتهای خداوند شکر است و ترک آن کفر است و هر که

به نعمت کم سپاس نگذارد، سپاس نعمت بسیار را نخواهد گذاشت و هر که مردم را سپاس ندارد سپاس خدا را نخواهد داشت اجتماع مایه نیکی است و تفرقه موجب رنج و عذاب است.

مردمداری

تدبیر، یک نیمه معیشت است و مردم‌داری، یک نیمه عقل است و غم، یک نیمه پیری است و کمی عیال، یک نیمه توانگری است.

سسستی در کار

اهمال شعار شیطان است که آن را در دل مؤمنان افکند.

فضایل اخلاق

سه چیز است که در پیش خدا از فضایل اخلاق است، آن که از ستم‌گر درگذری و کسی را که تو را محروم کرده است عطا دهی و با آن که از تو بریده است پیوند گیری.

پست‌تر از سگ

سه صفت است که هر که یکی از آنها در او نیست، سگ بر او شرف دارد، تقوایی که وی را از محرّمات خدا مانع شود، علمی که به وسیله آن جهالت جاهلی را دفع نماید و اخلاق نیکی که به وسیله آن با مردم زندگی کند.

نیکی با زیردست، مدارا با ناتوان

سه چیز است که در هر که باشد خداوند وی را پناه دهد و به بهشت برد، مدارا با ناتوان و مهربانی با پدر و مادر و نیکی با زیردست.

گشاده‌رویی

گشاده‌رویی کینه را ببرد.

خُلق نیک

نیک‌خویی، خلق بزرگ خداوند است.

بدخُلقی

نیک‌خویی زمام رحمت خدا است که در بینی صاحب آن است و زمام به دست فرشته است و فرشته او را به سوی نیکی می‌کشاند و نیکی او را به سوی بهشت می‌راند و بدخویی زمام عذاب خدا است که در بینی صاحب آن است و زمام به دست شیطان است و شیطان او را به سوی بدی می‌کشاند و بدی او را به سوی جهنم می‌راند.

حق مسلمان بر مسلمان

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است وقتی او را دیدی بر او سلام کن و وقتی تو را دعوت کرد بپذیرد و وقتی با تو مشورت کرد رأی خود را با او بگو و همین که عطسه زد عافیت باد بگو و همین که مریض شد او را عیادت کن و همین که مرد همراه جنازه‌اش برو.

بداخلاقی

دو صفت است که از مؤمن جمع نشود بخل و بدخویی.

سودمندی برای مردم

دو خصلت است که نیک‌تر از آن نیست ایمان به خدا و سودمندی

برای بندگان خدا.

بخشش و گذشت

دو صفت را خدا دوست دارد و دو صفت را دشمن، دو صفتی که خدا

دوست دارد بخشش است و گذشت و دو صفتی که خدا دشمن دارد

بدخویی و بخل است و بدان که خدا برای بنده‌ای که نیکی خواهد

وی را برای رفع حوائج مردم به کار می‌برد.

بهترین و بدترین رهبران

بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنها را دوست دارید و شما را

دوست دارند شما آنها را دعا کنید و آنها نیز شما را دعا کنند و

بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنها را دشمن دارید و شما را

دشمن دارند و آنها را نفرین کنید و شما را نفرین کنند.

میان‌روی

بهترین کارها آن است که به اعتدال نزدیک‌تر است.

خلق نیک

بهترین مردم کسانی هستند که اخلاقشان نیک تر باشد.

بهترین مردم

بهترین مردم کسانی هستند که قرآن بهتر خوانند و در کار دین داناتر باشند و از خدا بیشتر ترسند و به نیکی بیشتر امر کنند و از بدی بیشتر جلوگیری کنند و با خویشاوندان بیشتر نزدیک شوند.

سودمندی برای مردم

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر باشد.

بهره‌رسانی به مردم

بهترین مردم کسی است که مردم از او منتفع شوند.

عمر طولانی و رفتار نیک

بهترین مردم کسی است که عمرش دراز و رفتارش نیک باشد و بدترین مردم کسی است که عمرش دراز و رفتارش بد باشد.

دانایی در دین و خلق نیک

از میان شما اسلام آن کس بهتر است که اخلاقش نیک‌تر است، اگر در کار دین دانا باشند.

تسلط بر خود

بهترین شما کسی است که خداوند کمکش کرده و بر خویشتن تسلط

یافته است.

خلق نیک

بهترین چیزی که به مردم داده‌اند خوی نیک است.

محو گناه با اخلاق نیک

خوی نیک، گناهان را محو می‌کند چنان که آب یخ را ذوب می‌کند و خوی بد اعمال را فاسد می‌کند چنان که سرکه غسل را تباه می‌کند.

فریادرسی بیچارگان

رهبر نیکی چون نکوکار است و خداوند فریادرسی بیچارگان را دوست دارد.

ستم به دیگری، گناه نابخشوده

گناهی هست که بخشیده تواند شد و گناهی هست که بخشیدنی نیست و گناهی هست که سزای آن دهند، اما گناهی که بخشیدنی نیست، شرک به خدا است. اما گناهی که بخشیده تواند شد، عملی است که میان خود و خدا کرده‌ای. اما گناهی که سزای آن دهند، ستمی است که به برادر خویش کنی.

حیا و خلق نیک

اساس عقل پس از ایمان به خدا، حیا و نیک‌خویی است.

مدارا مایه برکت

مدارا قرین فزونی و برکت است و هر که از مدارا بی بهره باشد از خوبی بی بهره است. مدارا اساس حکمت است.

ملایمت مایه برکت

ملایمت مایه میمنت است و خشونت مایه شیامت و همین که خداوند برای اهل خانه‌ای نیکی خواهد آنها را با ملایمت قرین کند زیرا ملایمت در هر چه باشد آن را زینت دهد و خشونت در هر چه باشد آن را خوار کند.

دشمنی با مردم

بدترین مردم آن کس است که مردم را دشمن دارد و او را دشمن دارند.

آزار مردم با زبان

روز قیامت موقعیت آن کس از همه مردم بدتر است که از زبانش ترسند یا از شرش بیم کنند.

پاسخ بدی با نیکی

با هر که از تو ببرد پیوندگیر و با آن که با تو بدی کرده نکویی کن و حق را بگو، گرچه بر ضرر خودت باشد.

عامل صلاح و فساد جامعه

دو گروه از مردمند که اگر صالح بودند مردم به صلاح آیند و اگر فاسد بودن به فساد گرایند: دانشوران و زمامداران.

عدالت برتر از عبادت

یک ساعت عدالت از یک سال عبادت بهتر است.

بازخورد رفتار آدمی

نسبت به زنان مردم عفت کنید تا زنانتان عقیف بمانند. با پدران خویش نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند. هر کس برادرش به عذرخواهی پیش وی آید باید عذر وی را حق باشد یا باطل، بپذیرد و اگر نپذیرد بر سر حوض به نزد من نیاید.

خیرخواهی برای دیگران

به نیکی کوش که نیکوکار دوست دارد مردم در خبر و فراوانی باشند.

دینداری و خوش خلقی

نیک‌خویی کن که از مردم هر که نکوخوی‌تر، دینش نکوتر.

آزار مسلمان

تواضع کنید، که تواضع در دل است و مسلمان نباید مسلمان را آزار کند.

نرمی در امور

مدارا کن که مدارا در چیزی باشد آن را زینت دهد و در هر چه نباشد آن را خوار کند.

تخلّف از وعده

وعده دادن چون دین به گردن گرفتن است، وای بر آن که وعده دهد و تخلّف کند، و ای بر آن که وعده دهد و تخلّف کند.

تداوم نیکی

نکویی میان مردم فراموش می‌شود، اما میان خدا و عامل نیکی فراموش نمی‌شود.

خدمت به مردم

شاخه درختی در راه بود که مردم را آزار می‌داد مردی آن را دور کرد و به بهشتش بردند.

شیفتگی به رأی خویش

دانش مرد همین بس که خدا را پرستد و نادانی مرد همین بس که دل بسته رأی خویش باشد.

منع طعام از زیردستان

همین گناه بس که غذا از بنده خویش منع کنی.

نزاع با دیگران

همین گناه تو را بس که پیوسته در حال مخاصمه باشی.

آزار ندادن مردم

شر خویش را از مردم کوتاه کن که این صدقه‌ای است که به خویشتن می‌دهی.

حرمت مال و آبروی مسلمان

همه چیز مسلمان، خون و آبرو و مال او بر مسلمان حرام است.

تحقیر مسلمان

همه چیز مسلمان، ازمال و آبرو و خونس بر مسلمان حرام است، برای مرد همین شر بس که برادر مسلمان خویش را تحقیر کند.

تناسب حکومت با مردم

چنان که هستید، بر شما حکومت کنند.

حقوق مسلمان بر مسلمان

مسلمان بر مسلمان پنج حق دارد وقتی بیندش به او سلام کند و وقتی بخواندش بپذیرد و وقتی بیمار شد عیادتش کند و وقتی بمیرد جنازه‌اش را تشییع کند و هر چه برای خویش بخواهد برای او بخواهد.

رعایت زیردستان

مملوک حق طعام و غذای شایسته دارد و کاری که تاب آن ندارد به عهده او نگذارند.

حرمت آبروی مردم

وقتی پروردگرم عزوجل مرا بالا برد به قومی گذشتم که ناخن‌های مسین داشتند و صورت و سینه خویش می‌خراشیدند گفتم ای جبرئیل این‌ها کیانند گفت اینان آن کسانی‌اند که گوشت مردم می‌خورند و از آبروی آنان سخن کنند.

سریع بودن عقوبت ستم

عقوبتی از عقوبت ظلم سریع‌تر نیست.

خلق نیک در ترازوی اعمال

در میزان اعمال چیزی سنگین‌تر از خوی نیک نیست.

جایگاه مؤمن نزد خدای متعال

هیچ چیز نزد خدای والا گرامی‌تر از مؤمن نیست.

چاپلوسی

تملق از اخلاق مؤمن نیست.

تزویر با مسلمان

هر که با مسلمانی تقلب کند یا به او ضرر رساند یا با وی حيله کند،

از ما نیست.

تجاوز به حقوق دیگران و حيله گری

با برادر خویش مپاطله مکن با او دشمنی مکن و حيله گری مکن.

رفتار اجتماعی

حسد نورزید و در معامل بالا دست هم نزنید، دشمنی نکنید، راه خلاف مپوید، بندگان خدا! برادران باشید عیب جو و مدح گو و طعنه زن مباشید.

حرمت بینوایان

آن چه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید.

سختی برای دیگران و راحتی برای خود

از آن کسان مباش که بر مردم سخت و با خویش آسان گیرند.

رعایت حقوق

ترس مردم، شما را از رعایت حقی که می دانید باز ندارد.

آسان گیری

هر چه آسان گیری، آسان گذرد.

معیار رفتار با دیگران

هیچ کس از شما مؤمن نباشد، تا هر چه برای خویش می خواهد برای برادر خویش بخواهد.

خیرخواهی برای دیگران

بنده‌ای مؤمن نباشد مگر، هر چیزی برای خویش می‌خواهد برای برادر مسلمان خویش بخواهد.

بداخلاقی

بدخوی به بهشت نمی‌رود.

دلسوزی برای دیگران

خدا به کسی که به مردم رحم نکند، رحم نمی‌کند.

پوشاندن راز دیگران

هر بنده‌ای که در دنیا برای دیگری رازپوشی کند، روز قیامت خدا رازپوش وی شود.

سپاسگزاری از مردم

هر که شکر مردم ندارد، شکر خدا نگذارد.

نرمی و خشونت

مدارا در هر چه باشد آن را زینت دهد و خشونت در هر چه باشد آن را خوار کند.

خیرخواهی مسئولان برای مردم

وقتی خدا رعیتی را به رعایت کسی سپارد و او به لوازم خیرخواهی رعیت قیام نکند، خدا بهشت را بر او حرام کند.

سودمندی مدارا

مدارا نصیب هیچ خاندانی نشود مگر سودشان دهد.

مدارا زیور کارها

مدارا در هر چه باشد آن را زینت دهد و از هر چه دور شود آن را خوار کند.

کنترل خشم رهبران

هر پیشوایی که هنگام خشم ببخشد، خدا روز قیامت او را ببخشد.

نیک‌خویی

در میزان اعمال، چیزی سنگین‌تر از نیک‌خویی نیست.

گفتار نیک

صدقه‌ای بهتر از گفتار نیک نیست.

قاعده رفتار با دیگران

هر چه به خود نمی‌پسندی به غیر خود می‌پسند و آنچه برای خود دوست داری برای برادرت دوست دار.

داستان مؤمنان و مهرورزی آنها به یکدیگر

حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی‌شان چون اعضای تن است وقتی یکی‌شان رنجور شود، دیگران به مراقبت و رعایت او هم‌داستان شوند.

داستان مؤمن و سودمندی او

حکایت مؤمن چون عطار است اگر با او نشینی، سودت دهد اگر با او بروی، سودت دهد و اگر با او شرکت کنی، سودت دهد.

مدارا و نرمی با مردم

مدارا کردن با مردم یک نیمه ایمان است و ملایمت با آنها یک نیمه خوش زیستن است.

مدارا با مردم

مدارا کردن با مردم، صدقه است.

اخلاق نیک

اخلاق خوب از اعمال بهشت است.

زیان رساندن و فریب دادن مؤمن

هر که به مؤمنی زیان رساند یا با او حيله کند، ملعون است.

رفع نیاز دیگری

هر که از پی حاجت برادر خویش باشد خدا از پی حاجت وی باشد.

نرمی با امت

هر که با امت من ملایمت کند، خدا با وی ملایمت کند.

دلسوزی برای دیگران

هر که چیزی از امور مسلمانان را به عهده گیرد، خدا در حاجت وی

ننگرد تا وی در حوایج مسلمانان بنگرد.

ترحم به دیگران

هر که به مردم زمین رحم نکند، خدای آسمان به او رحم نکند.

برآوردن حاجت مسلمان

هر که حاجت برادر مسلمان خویش بر آرد چنان است که حج کرده و عمره گذاشته باشد.

برآوردن حاجت مسلمان

هر که حاجت برادر مسلمان خویش را بر آرد چنان است که همه عمر خویش را خدمت خدا کرده باشد.

آسان گیری و نرمی و ملایمت

هر که آسان گیر و نرم و ملایم باشد خدا او را به جهنم حرام کند.

بهره‌مندی از نرمی و ملایمت

هر که را از ملایمت بهره داده‌اند از نیکی بهره‌اش داده‌اند و هر که را از ملایمت محروم کرده‌اند از نیکی بی‌نصیبش کرده‌اند.

حلّ مشکل مسلمان

هر که خدا به دست وی گشایشی برای مسلمانی پدید آرد خدا محنت دنیا و آخرت از او بردارد.

بداخلاقی و رنجوری

هر که با خویش بد باشد خویشتن را معذب دارد و هر که غمش بسیار شود تنش رنجور گردد و هر که با مردم منازعه کند کرامتش برود و جوانمردیش نابود شود.

برداشتن مانع از سر راه

هر که سنگی از راه بردارد، عمل نیکی برای وی ثبت کند.

آزار دادن مسلمان

هر که مسلمانی را آزار کند، مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند، خدا را آزار کرده است.

نیک خوئی و بدخلقی

نیکخویی، نیک بختی مرد است و بدخویی، بدبختی است.

نرمی و ملایمت

هر که از مدارا بی نصیب باشد از همه خوبی‌ها بی نصیب مانده است.

مهرورزی

هر که رحم نکند، رحمش نکنند.

مسلمان واقعی

مسلمان کسی است که مسلمان از دست و زبانش در امان باشد.

خیرخواهی مؤمنان برای یکدیگر

مؤمن برادر مؤمن است و به هر حال از خیرخواهی او چشم‌پوشد.

نرمی و ملایمت مؤمن

مؤمنان نرم‌خو و ملایمند، چون شتر دست‌آموز که اگر بکشندش برود و اگر بر سنگی به خوابانندش، بخوابد.

عواطف مؤمنان نسبت به یکدیگر

مؤمن نسبت به اهل ایمان چون سر نسبت به تن است، مؤمن از رنج مؤمنان رنجور شود چنان که تن از رنج سر رنجور گردد.

آمیختن با مردم

مؤمنی که با مردم آمیزش کند و بر آزارشان صبر کند از مؤمنی که با مردم آمیزش نکند و بر آزارشان صبر نکند، بهتر است.

رفع مانع از راه

آزار از راه مسلمانان، دور کن.

تعذی به حقوق دیگران

وای بر آن که به مؤمنی تجاوز کند و حق او را بکاهد.

توده مردم

دست خدا همراه جماعت است.

کتابنامه

- الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی.
- اصول و مبانی کرامت انسان (۱)، همایش بین‌المللی امام خمینی (س) و قلمرو دین (کرامت انسان)، انتشارات چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۶.
- بحار الانوار، محمدباقر مجلسی.
- پرتوی از نهج البلاغه، سعید زارع.
- التشريع الدولی فی الاسلام، فاروق حماده.
- جامع السعادات، محمد مهدی نراقی.
- دانستنی‌های نهج البلاغه، مصطفی اسرار.
- ده گفتار، مرتضی مطهری (ره).
- سیره نبوی، مصطفی دلشاد تهرانی.
- سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری (ره).

سیمای کارگزاران، یعقوب علی برجی.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

فرهنگ بزرگ جامع نوین، احمد سیاح.

فرهنگ معین، محمد معین.

فرهنگ موضوعی قرآن، علی اکبر هاشمی رفسنجانی.

فیض الغدیر، شیخ عباس قمی.

قرآن کریم، ترجمه سیدعلی موسوی گرمارودی.

کرامت انسان در قرآن و سنت (۱)، همایش بین المللی امام خمینی (س)

و قلمرو دین (کرامت انسان)، انتشارات چاپ و نشر عروج (وابسته

به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۶.

کرامت در قرآن، عبدالله جوادی آملی.

کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی (ره).

لغت نامه، علی اکبر دهخدا.

معارف نهج البلاغه، محمد دشتی.

مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی.

مناقب ابن شهر آشوب، ابن شهر آشوب.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی.

المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره).

نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی.

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

نهج الفصاحه، ترجمه علی شیروانی.